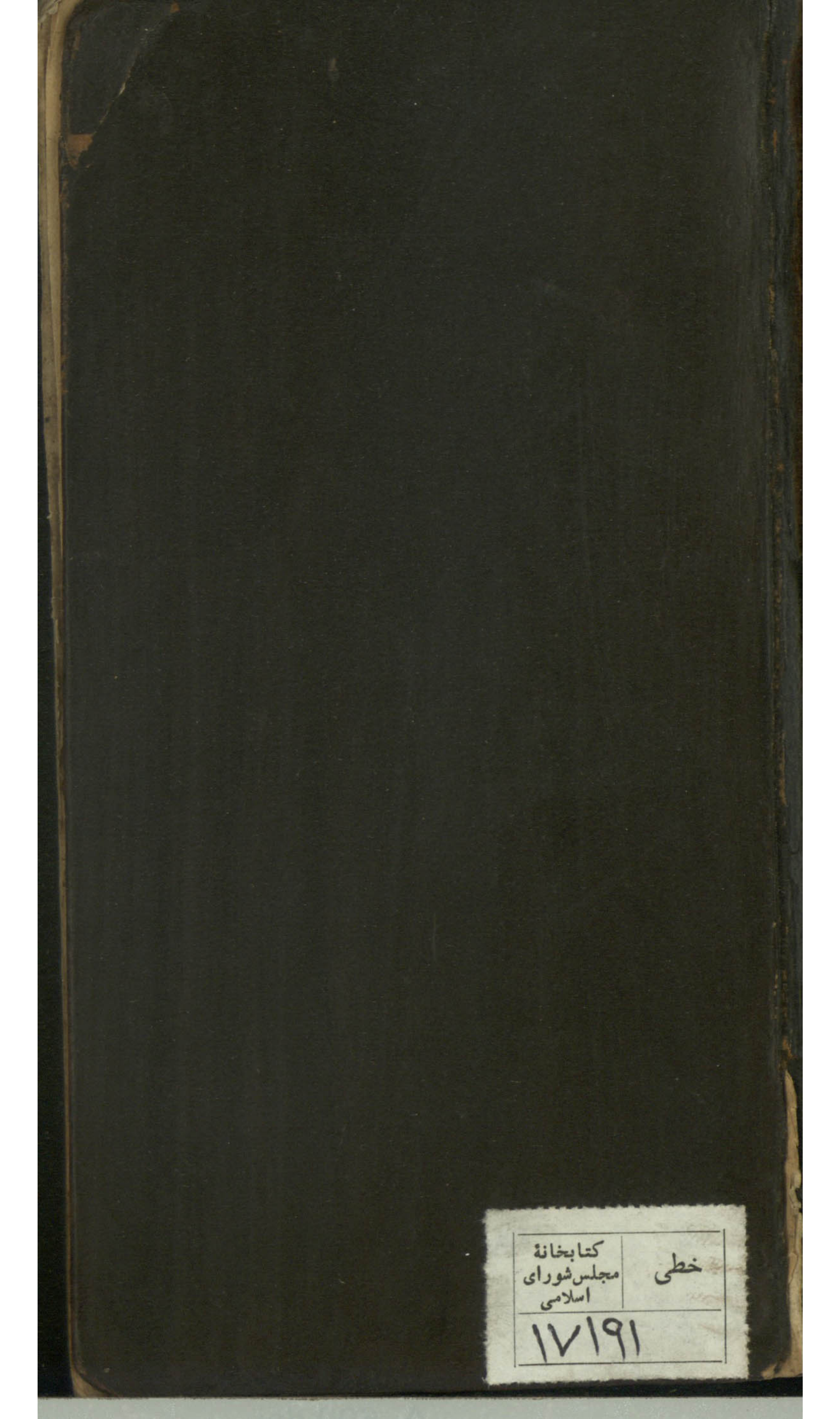

خطی
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۷۱۹۱



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب تحفه رضویه = شرح فارسی صحیفه سجادیه
مؤلف قاضی بن کاشف الدین محمد یزدی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۱۹۱
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۳۵۶



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب تحفهٔ رضویه شرح فارسی صحیفه سجادیه
مؤلف قاضی بن کاشف الدین محمد یزدی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۱۹۱
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۳۵۶



بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

الحمد لله الذی جعل الدعاء فی الصحیفة الکاملة
زین العابدین وخصّنا بالاحتراز فی مراسم
بامام الساجدین والصلوة علی خیر انبیائه محمد
وعشیرته وعترته الاقدسین مادام الدعاء مشفوعاً بالاجابة
والقنوط مقطوعاً بالاستجابة وبعد معتکف زاویهٔ
دعاگویی قاضی بن کاشف الدین محمد الیزدی اعانهما الله
بلطفه السرمدی واعانهما بلطفه الابدی در هنگامی که از عتبه بوسی
درگاه جهان پناه ملجأ نعمت حقیقی و مرشد تحقیقی مهجور و محروم بوده
بجای پاسبانی آن درگاه عرش اشتباه غبار آستان گردبان
آستان روضهٔ مقدسهٔ منورهٔ علیه حضرت امام الثقلین و یعسوب
الخافقین علی بن موسی الرضا علیهما من الصلوات ابهاها و من التسلیمات
ازکاها سرمهٔ دیدهٔ آمال و قبلهٔ اقبال ساخته از برکات و بیان

این وادی مقدس بجا باز فار رسید که ترجمهٔ مبسوطی بر ادعیهٔ سجادیه
ملفقه بر نور اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم اجمعین بلغت
بلند رتبت عربی نوشته مشتمل بر تحقیقات رایقه و تدقیقات
شایقه که افکار افاخم علمای متقدمین از ادراک نکته از نکاتش
عاجز و حاسر و اوهام اعاظم حکمای متأخرین از وصول بذروهٔ
کنگرش قاصر و خاسر چون مقصود اصلی این بود که طبقات
انام از خواص و عوام از فیض آن متمتع و بهره‌مند گردیده
ثواب آن بروزگار فرخنده آثار اشرف اقدس اعلی
واصل و لاحق گردد بنابرین منتخبی از آن را از لغت عربی
بزبان فصاحت نشان فارسی بعبارت واضح نقل نموده
صفحهٔ تسویدش را رقم زد و بجهت اختتامش را گردید
ظهور دعای دوام دولت ابد پیوند است زیب روزگار
اخلاص نهمت خود ساخته بتحفهٔ رضویه موسوم گردانید
و آثار خجسته انوارش را تحفهٔ مجلس بهشت اساس و هدیهٔ
محفل گردون مماس شاه جمجاه ملایک سپاه مظهر لطف اله
جهاندار جهان پناه شاهنشاه عالم و فرمانفرمای اعظم برازنده
اورنگ ظل الهی و مورد عنایات نامتناهی خلاصهٔ دودمان

آفرینش چشم جهان گیتی را آلیش منتهای مطلب سر اجرام افلاک
قصوی مقصد دور روزگار سعادت انسلاک احیا بخش
سلسلهٔ عدالت انعطاف جوهر تیغ ظلم زدای و اعتساف
مرکز دایرهٔ سلطنت و اجلال مربی ارباب فضل و کمال
کف همتش معنی سورهٔ الرحمن و ذات کاملش موضوع
معنی إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ بر پای
عدلش دست تعدی کوتاه و جهانگیری داعیهٔ آن اقبال
فری خجسته ایستاده بدرگاه سایهٔ مرحمتش پرده تشخص خطا
پوشی و سمتی رافتش افسر گوهر آگین حرف گناه بخشی قطرهٔ
جودش دریا نوال و رشحهٔ همتش ابر گوهربار در مزرع امال
شرع نبوی را کشور بخش رواج اوامر الهی ابوق فرمان برداری
تاج از آغاز اتمام از عقل هیولایی جو الاجزوی ... نظران
و بانجام ساز و برگ هوشمندی در نور سیدگی نخل برومند
عرفان و ایقان گیتی ستان جهان بخش فریدون فر کاویانی
درفش غضبش شعله ایست جهانسوز و لطفش بهاریست
عالم افروز رونق سلسلهٔ علیهٔ مصطفویه و مشعل افروز
دولت صفویه مروج مذهب حق ائمهٔ اثنا عشر غلام باخلاص

امیر المؤمنین حیدر مظهر قدرت یزدان و ممهد بساط
امن و امان ملاذ اعاظم سلاطین ذوی الاقتدار و
معاذ افاخم خواقین عالی مقدار افخم السلاطین شرقاً و
غرباً و اعظم الخواقین حسباً و نسباً السلطان بن السلطان و الخاقان
بن الخاقان قامع الکفرة و اصحاب الرأی ابو العباس ابو المظفر
شاه عباس الصفوی الموسوی الحسینی بهادر خان خلد الله تعالی
ملکه و اجری فی بحار التأبید فلکه گردانید امید که سایهٔ سلطنتش
جهانگیر و عاطفتش عموم پذیر بوده از برکات صاحب صحیفهٔ فوقانیه
رتبهٔ جهانبانداری ارزانی و اعادی دولت ابد قرینش از شامت
نیران تیغ و بر گسسته بمیامن منظوریت انظار کیمیا آثار شاهی
ظل اللهی مقبول الطباع طالبان گردید و از و مشمول اصلاح و تنقیح
سنجان روزگار باد بالنبی و عترته الامجاد و بدانکه اختلاف
نموده اند متاخرین از علما رضوان الله علیهم اجمعین در اینکه
راوی این صحیفهٔ کامله با این نسخهٔ مشهوره که در اول او این کلام
مذکور است حدثنا السید الاجل نجم الدین
چه شخص است اکثر آن حضرت استادی و من الیه فی العلوم
الشریفه استنادی شیخ بهاء الملة والدین محمد طاب ثراه

در وقتی که صحیفهٔ کامله را از ایشان مقابله می‌نمودیم اصطلاح شد
این بود که راوی محمد بن سکون است از ثقات علمای
امامیه و بزرگان ایشان می‌نمودند که از علما و مشایخ سابق ما
چنین بما رسیده است و بعضی از علمای معاصر ما رحمهم الله تعالی
می‌نمود که راوی این نسخهٔ صحیفه عمید الرؤسا است و اسم او هبة الله
حامد است که از بزرگان علمای شیعه است و در رسالهٔ تحقیق کعبه که در
سمت پایان احتیاج میشود بعضی از علمای ما سخن او را پسندیده نقل کرده‌اند
و گمان آن فاضل بسیار رای بود که از کلام شیخ شهید محمد بن مکی
نور الله مضجعه این معنی ظاهر میشود اما اصح آنست که از حضرت
استادی ام نقل نمودم حدثنا السید الاجل نجم الدین
بهاء الشرف ابو الحسن محمد بن الحسن بن احمد بن
علی بن محمد بن عمر بن یحیی العلوی الحسینی رحمه الله

بیان معنی حدثنا

معنی ظاهر حدثنا در لغت آنست که از برای ما نقل کرده و نزد اهل حدیث
غالبا حدثنا در وقتی میگویند که راوی حدیث را از
شیخ و استاد خود که درین مقام بهاء الشرف است شنیده باشد

طریق استماع حدیث

و اینطریق که استاد خود حدیث و دعا را خوانده و شاگرد استماع نماید
بهتر است در ضبط حدیث و دعا از آنکه بر عکس باشد مسلم بر اکثر
اصحاب حدیث و آن احتمال که حدثنا را اطلاق کنند نزد اهل حدیث

بر آنکه راوی این حدیث را خوانده باشد و استاد
استماع نموده باشد بسیار بعید است پس معنی این کلام
آنست که حدیث کرد با ما و بجهت ما نقل کرد سید بزرگتر
ستارهٔ دین که موجب روشنی دین است یا آنکه مسایل دین را
از و معلوم می‌توان کرد چنانچه مسافر راه بر دیگر را از ستاره
معلوم میکنند بهاء الشرف که این لقب اوست ابو الحسن که
این کنیت اوست محمد بن حسن بن احمد بن علی بن محمد بن
عمر بن یحیی علوی حسینی که از نسل حضرت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه افضل الصلوة و التسلیمات و از اولاد
حضرت امام الثقلین ابی عبد الله الحسین علیه الصلوة
و السلام است خدای تعالی بر آن بهاء الشرف رحمت کناد

[illegible]

و باید دانست که روایت این صحیفهٔ کامله از حضرت امام
الساجدین علی بن زین العابدین مشهور است
بچند سند مختلف بلکه نزدیک بآنست که دعوی تواتر
توان کرد و از کلام ابن شهر آشوب ظاهر میشود که دعاهای صحیفهٔ
کامله را نیز اهل بیت میگفته‌اند و از کلام نجاشی ظاهر میشود
که مشهور بوده است متوکل بن هارون که این دعای صحیفه را از یحیی بن

زید روایت کرده است و ابن شهرآشوب از غزالی
با آنکه مشهور است که غزالی سنی است اگرچه ظاهر آنکه شیعه
بوده است نقل کرده که این صحیفه کامله از حضرت
امام الساجدین مرویست پس بنابرین اگر بعضی از
سندها این حدیث مجهول باشد مثل بهاء الشرف
و شیخ سعید خازن و عبد الله بن عمر خطاب زیات
و نرش و عمیر بلخی و بعضی از علماء چون ابن غضایری ابو المفضل
شیبانی را ضعیف دانسته باشند با آنکه شیخ الطائفه شیخ ابو جعفر
طوسی ابو المفضل را در کتاب فهرست مدح کرده است باعث
ضعفی در نسبت دادن صحیفه کامله بامام علیه السلام نمیشود و
بعلم قطعی جمیع این دعاها صحیفه از امام علیه السلام مرویست
نسبت صحیفه کامله بامام علیه السلام از آفتاب مشهورتر است و نیز این
جماعت مجهول الحال از مشایخ و استادان اجازه اند نه استادان
روایت و در تحفه رضویه بیان این را به تفصیل نموده ایم قال
اخبرنا الشیخ السعید ابو عبد الله محمد بن
احمد بن شهریار الخازن لخزانة مولانا امیر المؤ
منین علی بن ابی طالب علیه السلام فی شهر ربیع

الاول سنة ست عشرة وخمسمائة
قوله علیه و انا اسمع اخبرنا در لغت یعنی است
که ما را خبر داد و در اصطلاح اهل حدیث بچند معنی اطلاق میکنند
مثل اجازه و غیر آن اما درینجا مراد آنست که بر استاد حدیث بخوانند
و من میشنیدم یعنی گفت بهاء الشرف که خبر داد ما را شیخ السعید
عبد الله محمد بن احمد بن شهریار که خزانه دار حضرت امیر المؤمنین علی
بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام بود در ماه ربیع الاول از سال پانصد و
شانزده از هجره نبویه باین طریق که میخواندند این حدیث را بر شیخ سعید و
من که بهاء الشرف باشم از وی میشنیدم قال سمعتها علی
الشیخ الصدوق ابی منصور محمد بن محمد بن احمد بن عبد الله
العزیز العکبری المعدل رحمه الله عن ابی المفضل محمد
بن عبد المطلب الشیبانی قال حدثنا الشریف ابو
عبد الله جعفر بن محمد بن جعفر بن الحسن بن جعفر
بن الحسن بن الحسن بن امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب علیهم السلام عکبری منسوبست بعکبرا و آن اسم موضعیست
و صدوق یعنی راستگو ظاهر میشود که ابی منصور صادق القول
بوده است و احوال او در کتب رجال مذکور نیست و شیخ

الله بن م

الطایفه شیخ ابوجعفر طوسی طاب ثراه در کتاب ابوالمفضل را مدح کرده است
با آنکه بسیار روایت کرده است و حافظ خوبی داشته است و ابن داود
و چون ملاحظه نموده است که ابن غضایری ابوالمفضل را ضعیف
شمرده است و شیخ ابوجعفر طوسی او را مدح نموده است یکمرتبه در قسم ممدوح
حسین داخل کرده است و یکمرتبه در قسم مجروحین و علماء رجال ابو
عبدالله را ثقه گفته اند یعنی گفت شیخ ابوعبدالله که شنیدم این
صحیفهٔ کامله را با این روایت را چون میخواندند بر شیخ راست گو ابو منصور
محمد بن محمد بن احمد بن عبدالعزیز عکبری که شغل او آن بوده است که گواهان
عادل را در آن زمان از گواهان فاسق امتیاز میداد و بیان میکرده است
که خدای تعالی او را رحمت کناد و من میشنیدم و آن ابو منصور نیز
روایت میکرد این صحیفه با روایت را از ابوالمفضل بن محمد بن
عبدالله شیبانی و او میگفت که شنیدم این را از شریف ابوعبدالله
جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن بن جعفر بن حسن مثنی بن امام حسن علیه السلم
بن امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیهما السلم قال حدثنا عبدالله
بن عمر بن خطاب الزیات سنة خمس و ستین و
مائتین قال حدثنی خالی علی بن النعمان الاعلم
ابن عبدالله بن عمر در کتب رجال مذکور نیست یعنی شنیدم این را
از عبدالله بن عمر خطاب زیت فروش در سال دویست و شصت و پنج

الصلوة

[illegible]

از هجره که او میگفت که شنیدم این را از خالوی خود علی بن نعمان که
لب بالای او شکافته بود چه اعلم کسی را گویند که لب بالای او شکافته
باشد و افلح کسی را گویند که لب پایین او شکافته باشد باید
دانست که چون میان تاریخ روایت شیخ سعید ابوعبدالله
که سال پانصد و شانزده بوده است از هجره نبویه و تاریخ روایت
از عبدالله بن عمر که سال دویست و شصت و پنج بوده است
از هجره دویست و پنجاه یکسال است تخلیفا و سه کس راوی
در میان شیخ سعید و عبدالله بن عمر واسطه اند که یکی شیخ
صدوق است و یکی ابوالمفضل و یکی شریف ابوعبدالله
و ظاهر آنست که این راویها یکدیگر را دیده باشند
پس این حدیث باصطلاح اهل حدیث عالی سند باشد
و حدیث عالی سند نزد علماء حدیث بغایت معتبر است
و دلیل آنرا در بحث مضویه بیان کرده ایم قال حدثنی
عمیر بن متوکل الثقفی البلخی عن ابیه متوکل بن هرون
قال لقیت یحیی بن زید بن علی علیه السلم و هو
متوجه الی خراسان عمیر بلخی در کتب رجال مذکور نیست
و آنچه از کلام نجاشی و شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب فهرست ظاهر میشود

این است که راوی صحیفهٔ کامله متوکل بن عمیر بن متوکل است
و اسم متوکل بن هارون مذکور نیست بنا بر این بحسب
ظاهر میان این عبارت فهرست صحیفه و عبارت
نجاشی و فهرست منافاتی هست ولی توان عذر
گفت که شاید هارون جد اعلی متوکل باشد نه پدرش
چه بسیار است که در میان عرب فرزند را بجدش نسبت
میدهند مثل ابن بابویه که بابویه جد اعلی او بوده است
و میان علماء خلاف است که حضرت امام الساجدین علی
زین العابدین علیه الصلوة والسلام ابا علی اکبر است
چنانچه شیخ مفید و شیخ شهید طاب ثراهما اختیار کرده اند
یا علی اصغر است چنانچه ابن ادریس اختیار کرده است و نزد اهل تاریخ
علی اوسط است و قول اول اصح است یعنی گفت علی بن نعمان
که شنیدم از عمیر بن متوکل ثقفی بلخی از پدرش متوکل بن هارون
که گفت ملاقات کردم یحیی بن زید بن امام زین العابدین علیه السلام
را در حالتی که متوجه خراسان بود و باید دانست که چون زید پسر امام
زین العابدین علیه السلم در کوفه اول خروج کرد مطلب او از خروج

[illegible]

[illegible]

آن نبود که خود امام شود بلکه مطلبش این بود که چون مخالفین را
دفع کند امامت را بامام زمان امام محمد باقر علیه السلام
باز گذارد لهذا مدح زید در احادیث معتبره بسیار است
باین مضمون اما زید النار برادر حضرت امام الجن والانس
علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثناء چون در بصره خروج کرد مبطل
بود و این نیز در حدیث معتبر وارد شده و سنیان گمان بدی
دارند که زید نیز بر باطل بوده است و محمد شهرستانی صاحب کتاب
ملل و نحل چون سنی بوده است بعضی حکایتها در مذمت زید نقل
کرده است و بر آن اعتمادی نیست و یحیی بن زید نیز بعد از
قتل پدرش بخراسان آمده است و در آنجا خروج کرده او را از دار
زده مقتول ساختند و جسد شریف او الحال در قریه از قرای
طوس که آن را میامی میگویند مدفون است و از این روایت
منقوله در صحیفهٔ کامله ظاهر میشود که او نیز امامت را بجهت
مستحق آن از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
میخواسته است نه از جهت خود اما عبد الله بن الحسن و ولدان
او محمد و ابراهیم که خروج کردند و اسم ایشان بعد از این ظاهر میشود
درین کتاب ظاهرا چنانچه از حدیث منقول از کتاب کافی مستفاد

میشود خلافت را بجهت خود میخواسته اند نه بجهت ائمه معصومین
علیهم السلام فسلمت علیه فقال لی من این اقبلت
قلت من الحج فسألنی عن اهله و بنی عمه بالمد
ینة و احفی السؤال عن جعفر بن محمد علیه السلام
در نسخهای بجای و بنی عمه است مشهور احفی با حاء مهمله است و در بعضی نسخها
پس اگر بجای مهمله باشد یعنی مبالغه کرد یحیی در سؤال و تفحص
جزئیات احوال حضرت امام جعفر علیه السلام چه احفا بمعنی
استقصا است چنانکه در حدیث مروی از پیغمبر صلی الله علیه و آله
وارد شده است احفوا الشوارب و اعفوا اللحی و لا
تشبهوا بالیهود یعنی شاربها را بالکل ببرید و چیدن آن بکنید
و ریش را بگذارید و شباهت به یهود بهم مرسانید و از این حدیث
بعضی از مجتهدین ما چون شیخ شهید طاب ثراه استنباط کرده است که
تراشیدن ریش حرام است چنانچه مشهور است و اگر بجای معجمه باشد یعنی
یحیی سؤال از امام جعفر صادق علیه السلام آشکارا نکرده ظاهر نساخت
بلکه سؤال را پنهان کرد از مردم یعنی متوکل گفت پس سلام کردم
بر یحیی پس گفت یحیی که از کجا می آیی گفتم از حج پس سؤال کرد مرا
از اهل خانه و فرزندان عموی او در مدینه و از جزئیات احوال
امام جعفر صادق علیه السلام بسیار پرسید و در آن باب مبالغه کرد

صادق

فاخبرته بخبره و خبرهم و حزنهم علی ابیه
زید بن علی علیه السلام فقال لی قد کان عمی محمد
بن علی اشار علی ابی بترک الخروج و عرفه ان هو
خرج و فارق المدینة ما یکون الیه مصیر امره یعنی متوکل
گفت که پس خبر دادم یحیی را بخبر امام جعفر صادق علیه السلام و خبر
اقوام او که اندوه تمام داشتند بر فوت پدر او زید بن علی علیه السلام
پس گفت بمن بتحقیق بود که عموی من امام محمد باقر علیه السلام اشاره
کرد به پدر من که ترک خروج کند و بزید پدر من خبر داد که اگر او خروج
کند و از شهر مدینه بیرون رود کار او بکجا میرسد و چه فساد بر آن
مرتب میشود و از این عبارت مستفاد میشود صحت آنچه علماء امامیه
میگویند که زید بن علی علیه السلام مرحوم و مغفور بوده است
چنانچه خلافت را بجهت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین میخواسته
است نه بجهت خود بطلاق آنچه بعضی سنیان لعنهم الله تعالی گمان میکنند
که زید بر خلیفه زمان خروج کرد و ملعون بود فهل لقیت ابن عمی
جعفر بن محمد علیه السلام قلت نعم قال فهل سمعته
یذکر شیئا من امری قلت نعم قال بم ذکرنی خبرنی
قلت جعلت فداک ما احب ان استقبلک
بما سمعته منه فقال ابا الموت تخوفنی هات ما سمعته
پس گفت یحیی بمن که آیا مرا بمرگ میترسانی آیا تو ملاقات کردی پسر عموی من امام جعفر

صادق علیه السلام را گفتم بلی گفت یحیی آیا شنیدی از وکه
از احوال من خبری ذکر میکرد خبر داده مرا گفتم فدای تو شوم دوست
نمیدارم که رو برو تو بگویم آنچه شنیده ام آنرا از امام علیه السلام
پس گفت یحیی آیا مرا بمرگ میترسانی مرا بیاور آنچه شنیده از او
فقلت سمعته يقول انك تقتل وتصلب كما قتل
ابوك وصلب فتغير وجهه وقال يمحو الله ما يشاء و
يثبت وعنده ام الكتاب باید دانست که آنچه جمعی از مفسران
علماء شیعه چون طبرسی طاب ثراه گفته اند جناب مقدس الهی
دو کتاب است یکی کتاب محو و اثبات است که آنچه میخواهد محو میکنند
و آنچه میخواهند اثبات میکنند و یکی ام الکتاب است که در آن محو و
اثبات نیست و ظاهر همین ام الکتاب را در قرآن گاهی بلوح محفوظ
تعبیر میکنند و گاهی بکتاب مبین که هر حادثه و هر رطب و یابسی در آن
سطور است و بعضی گمان میکنند که همین معقول را بلوح محفوظ
اهل شرع تعبیر میکنند و در تفسیر علی ابن ابراهیم حدیث معتبری از
عبد الله ابن مسکان روایت میکنند که او از امام جعفر صادق
علیه السلام روایت میکند که از آن حدیث ظاهر میشود که کتاب
محو و اثبات همین آسمان نزدیک بما است و آسمانهائی که بجای برتر
باشد فلک قمر است یعنی متوکل میگوید پس گفتم بیحیی که شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام که میگوید بدرستی که تو کشته میشوی

و ترا بر دار میزنند چنانچه پدرت زید را کشتند و بر دار
زدند پس تغیر یافت رنگ یحیی و این آیه کریمه را خواند يمحو الله
ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب یعنی محو میکند خدای
تعالی آنچه را میخواهد و ام الکتاب که محو و اثبات در وی باشد نزد او است و
ظاهرا مقصود یحیی اینست که شاید که کشته شدن من و بر دار زدن
من در کتاب محو و اثبات باشد نه در ام الکتاب پس محو گشته شود
باید يا متوكل ان الله ايّد هذا الامر بنا وجعل
لنا العلم والسيف فجمعا لنا وخصّ بنو عمّنا بالعلم
وحده فقلت جعلت فداك اني رأيت الناس الى ابن
عمك جعفر عليه السلام اميل منهم اليك والى ابيك
فقال ان عمي محمد بن علي وابنه جعفرا عليهما السلام
دعوا الناس الى الحيوة ونحن دعوناهم الى الموت
یعنی ای متوکل بدرستی که خدای تعالی قوت داد این خلافت
و امامت را بما و قرار داد از برای ما علم و شمشیر پس جمع کرده
شد از برای ما و از برای عموهای ما را همین علم داد متوکل میگوید
پس گفتم بیحیی که فدای تو شوم من می بینم مردم را که بسوی
عموی تو امام جعفر صادق علیه السلام مایل تراند از آنکه

فرزندان

بتو و پدر تو زیادتی باشند پس گفت عموی من امام محمد
باقر علیه السلام بن علی علیهما السلام و پسر او امام جعفر علیه السلام
مردم را بحیوة میخوانند و ما خلق را بمردن و کشته شدن
میخوانیم فقلت یا ابن رسول الله اهم اعلم ام
انتم فاطرق الی الارض ملیا ثم رفع راسه
وقال کلنا له علم غیر انهم یعلمون کل ما نعلم
ولا نعلم کل ما یعلمون اطراق یعنی سر در پیش انکندن
ملیا یعنی زمان طویل است یعنی پس گفتم به یحیی ای فرزند
پیغمبر خدای تعالی آیا عموی و پسران عموی شما اعلم اند
از شما یا شما اعلمید از ایشان پس در زمان طویل
یحیی سر در پیش افکند و جواب نداد یا بجهة
تقیه یا بجهت اظهار الله ما را چه حد آنست که
طرف نسبت حضرت امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیه السلام شویم پس یحیی سر بر داشت و گفت
ما و پسران عموی ما همه علم داریم الا ایشان علم دارند

بآنچه ما علم داریم و نمیدانیم آنچه ایشان میدانند ثم قال
لی اکتبت من ابن عمی شیئا قلت نعم قال ارنیه فاخرجت
الیه وجوها من العلم واخرجت له دعاء املاه
علی ابو عبد الله علیه السلم وحدثنی ان اباه محمد بن علی
علیهم السلم املاه علیه واخبره انه من دعاء
ابیه علی بن الحسین علیهم السلم من دعاء الصحیفة
الکاملة در نسخهای اصل املاه بالف است از املال که از قسم
مضاعف است لام دویم را با الف قلب کرده اند چنانچه
در مضاعف بسیار میکنند مانند تظنی که در اصل تظنن
بوده است و در نسخه ابن ادریس املّه به تشدید لام است بعوض
املاه یعنی پس گفت یحیی بمن که آیا نوشتی از پسر عموی من
چیزی گفتم بلی گفت بنمای بمن آنرا پس بیرون آوردم بسوی یحیی از
نوشتها که از امام جعفر علیه السلم گرفته بودم که در انجا اقسام
علمها بود و بیرون آوردم از برای یحیی دعائی که بجهت من املا کرده
بود ابو عبد الله علیه السلم یعنی خوانده بود آنرا و من نوشته بودم
و بمن نقل کرد امام جعفر که پدرش امام محمد باقر علیهم السلم
این دعا را بجهت او املا کرده است و خبر داده است که این دعا از پدر او
علی بن الحسین است علیهم السلم از دعاء صحیفه کامله فنظر فیه

يعني حتى أتى على آخره وقال لي أتأذن في نسخها فقلت يا ابن
رسول الله أتستأذن فيما هو عنكم فقال أما لأخرجن
إليك صحيفة من الدعاء الكامل مما حفظه أبي عن
أبيه وإن أبي أوصاني بصونها ومنعها غير أهلها
يعني پس نظر كرد يحيى در چند دعايي كه بيرون آورده بودم تا آنكه
بآخر دعا رسانيد نظر را و گفت بمن آيا رخصت ميدهي كه
اين دعا را بجهت خود بنويسم پس گفتم اي فرزند رسول خداي تعالى
آيا تو رخصت ميگيري در نوشتن دعايي كه اصل او از نزد
شماست و بما رسيده است پس يحيى گفت هر اينه بيرون مي آورم
بسوي تو صحيفه از دعاء كامل كه حفظ كرده بود پدرم از
پدر خودش و وصيت كرده بود پدرم بحفظ اين صحيفه
و نداد آن بغير مستحق و اهل آن قال عمير قال أبي فقمت
إليه فقبلت رأسه وقلت له والله يا ابن رسول الله
إني لأدين الله بحبكم وطاعتكم وإني لأرجو أن يسعدني
في حياتي ومماتي بولايتكم فرمى صحيفتي التي دفعتها إليه
إلى غلام كان معه يعني روايت كرد عمير بن متوكل كه
پدرم متوكل گفت كه پس برخاستم سوي يحيى و بوسيدم سر او را
و گفتم بيحيى والله اي فرزند رسول خداي تعالى بدرستي كه اطاعت خداي تعالى

ميكنم بدوستي شما و اين دوستي را در دين خود داخل ميدانم
و اميد دارم كه خداي تعالى مرا سعادت دهد در حيوة و در ممات
بسبب دوستي شما پس انداخت يحيى صحيفه مرا كه داده بودم او را
بغلامي كه همراه او بود وقال اكتب هذا الدعاء بخط بين
حسن واعرضه علي لعلي أحفظه فإني كنت أطلبه
من جعفر حفظه الله فيمنعنيه قال متوكل
فندمت على ما فعلت ولم أدر ما أصنع ولم يكن
أبو عبد الله عليه السلام تقدم إلي ألا أدفعه إلى أحد
و گفت يحيى بآن پسر كه همراه او بود كه بنويس اين دعا را از براي نسخه
بخط واضح نيكو و عرض كن آن را بر من شايد كه حفظ كنم اين دعا را
پس بدرستي كه بودم من و اين دعا را طلب ميكردم از امام جعفر عليه السلام
كه خداي تعالى او را نگه دارد پس نميداد و منع ميكرد مرا از اين دعا
و گفت متوكل پس پشيمان شدم بر آنچه كرده بودم از دادن
اين دعا بيحيى و ندانستم كه چه كنم و نبود ابو عبد الله عليه السلام
كه اين دعا را بمن داده باشد يا اقدام بر اين معني نموده باشد كه بجهت من
بالحديث ندهم و ظاهر مراد از احد شخصي است كه اهليت خواندن
و محافظت اين دعا نداشته باشد چه متوكل از يحيى شنيد
كه امام جعفر عليه السلام اين دعا را بيحيى نميداده است توهم كرد كه
او مستحق و اهل اين دعا نبوده است ثم دعا بعيبة فاستخرج

منها صحيفة مقفلة مختومة فنظر الى الخاتم و
قبله وبكى ثم فضه وفتح القفل ثم نشر الصحيفة
ووضعها على عينه وامرها على وجهه عيبه
بفتح عين ظرفيست كه جامها و اسباب در ان ظرف
ميگذارند يعنى پس يحيى طلب نمود عيبه خود را و بيرون اورد
از انجا صحيفه را كه اورا مقفل ساخته بودند و مهر كرده بودند
ومهر آنرا ملاحظه نموده آنرا بوسيد و گريست پس مهر
آنرا شكست و صحيفه را باز كرد و بر چشم خود گذاشت
وبر روى خود ماليد وقال والله يا متوكل لولا ما ذكرت
من قول ابن عمي انني اقتل واصلب لما دفعتها
اليك ولكنت بها ضنينا ولكني اعلم ان قوله
حق اخذه عن آبائه وانه سيصح فخفت
ان يقع مثل هذا العلم الى بني امية فيكتموه
ويدخروه في خزائنهم لانفسهم فاقبضها وا
كفنيها وتربص بها انتهى بفتح الف يا بكسر آن و نون مشدده
مفتوحه و بعد از ان نون مخففه مكسوره جميعا بنسخه
اصل كتابست و در نسخه ابن ادريس نيز بكسر الف و فتح آن
معا وارد شده است اما بحذف نون مخففه ثانيه و چون الف
مكسور شد با مفعول قولست واگر مفتوح شد با مفعول اذكرت است

مصيبت ما خوذ است از ضنه بمعنى بخل يعنى گفت يحيى والله
اى متوكل اگر نه آن بود كه تو ذكر كردى از پسر عموى من امام
جعفر عليه السلام كه من بدرستى كشته ميشوم و بردار ميزنند
هر آينه دفع نميكردم اين صحيفه را بتو و هر آينه بخل خواستم كرد
باين صحيفه وليكن ميدانستم كه قول امام عليه السلام حق است
كه از پدران خود كه همه معصوم اند شنيده است و اينكه من
كشته ميشوم و بردار ميزنند بعد از اين صحيح خواهد
شد پس ترسيدم اين كه مشتملست بر علمهاى عظيم بدست
بنى اميه افتد پس ايشان آن علم را كتمان كنند و اشكارا
نكنند و ذخيره كنند آن علم را بجهت خود در خزانهاى خود
باهل ايمان نرسانند پس اين صحيفه را تو نگاه دار و تو
مرا از محافظت آن خلاص نموده كفايت كن و انتظار كش
در نگاه داشتن اين صحيفه و بايد دانست كه ضنه و بخل
صفه نيكو نيست پس ظاهر مطلب يحيى از ضنه و بخل
اين نوعه است كه چون در قبول اجابت دعا شرايط بسيار است
از جد و تقوى و غير آن و انديشه ميكرده است كه متوكل
بعضى از ان را نداشته باشد بنا برين يحيى نخواسته است
كه صحيفه را باو بدهد كه مبادا آن شرطها كه معتبر است
نداشته باشد بعد از انچه ملاحظه ميكند خوف ميكند
كه مبادا بدست بنى اميه بيفتد و بالكليه اين دعا و اثر
آن و علومى كه درين دعوات است مندرس گردد لهذا
باز بمتوكل ميدهد و ديگر نكتهاى لطيف گفت و در نسخه ابن ادريس

فیکتموه بکسر تا نیز وارد شده و وجه آن صنعت شاکله خواهد بود
با خاء و یا خزعه که بکسر است فاذا قضی الله بین اهل بیتی وامر
هؤلاء القوم ما هو قاض فهی امانة لی عندک حتی
توصلها الی ابنی عمی محمد و ابراهیم ابنی عبد الله بن الحسن
بن الحسن بن علی علیهما السلام فانهما القائمان
فی هذا الامر بعدی یعنی پس هرگاه و قضا و تقدیر کند
خدای تعالی از امر من و امر این جماعت قوم آنچه خدای تعالی
قضا و تقدیر کرده است پس این صحیفه امانت خواهد بود
از مال من نزد تو تا آنکه برسانی آن را به دو پسر عموی من محمد و
ابراهیم پسران عبد الله بن حسن مثنی بن حسن علیه السلام
بن علی بن ابی طالب علیه افضل الصلوة و التسلیمات پس بدرستی
که این دو پسر عم قایم خواهند بود در مقابل بعد از
فوت من بدانکه از ظاهر این عبارت یحیی و از عبارت
بعد از اینکه حضرت امام جعفر علیه السلام بمحمد و ابراهیم
میگوید چنین ظاهر میشود که محمد و ابراهیم در خروج مثل
یحیی و زید بوده‌اند در اینکه طلب خلافت از جهت خود نمیکرده‌اند
اما چون ملاحظه شود کتاب حجت از کتب کافی که از
مصنفات ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی نور الله مرقده
است مسجد در بابی که فصل میان حق و باطل در امامت

بیان آنکه محمد و ابراهیم پسران عبد الله بن حسن

در این باب بیان نموده است ظاهر میشود کمال سوء ادب عبد الله
بن حسن بن امام حسن علیه السلام و پسرانش محمد و ابراهیم در باب
خروج با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و آنکه
خلافت را بجهت خود میخواسته‌اند پس ممکن است
که مراد از قیام ایشان بجای یحیی مطلق قیام ظاهری
باشد نه در سایر عقاید و مراتب اخلاص قلبی با ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین قال المتوکل
فقبضت الصحیفة فلما قتل یحیی بن زید صرت
الی المدینة فلقیت ابا عبد الله علیه السلام فحدثته
الحدیث عن یحیی فبکی واشتد وجده به وقال
رحم الله ابن عمی والحقه بآبائه واجداده والله
یا متوکل ما منعنی من دفع الدعاء الیه الا الذی
خافه علی صحیفة ابیه واین الصحیفة فقلت
ها هی ففتحها وقال هذا والله خط عمی زید
ودعاء جدی علی بن الحسین علیهما السلام
وجد بفتح واو بمعنی اندوه است یعنی گفت متوکل که پس گرفتم صحیفه را
از یحیی و چون کشته شد یحیی بن زید رفتم بجانب مدینه

و ملاقات کردم حضرت امام محمد باقر علیه السلام را و این اخبار را
بالتمام بر سبیل حدیث با امام علیه السلام نقل کردم از یحیی و امام
علیه السلام گریست حزن و اندوه او باین خبر بسیار شدت
یافت و گفت خدای تعالی پسر عموی مرا و پدرش را بآبا و اجدادش
ملحق سازد و الله ای متوکل که منع نکرد مرا از دادن این دعای
صحیفه کامل یحیی مگر آن چیزی که یحیی خایف بود از آن جهت بر
صحیفه پدرش و آن چیز این بود که مبادا بدست بنی امیه افتد
و ایشان آنرا پوشیده دارند بجهت خود و ذخیره کنند ای متوکل
کجاست صحیفه یحیی پس گفتم صحیفه این است پس گشود آنرا
و بیرون داد و گفت و الله این صحیفه خط عموی من زید است
و دعای جد من علی بن الحسین علیهما السلام است پس گفت
لابنه قم یا اسماعیل فأتنی بالدعاء الذی امرتک
بحفظه و صونه فقام اسمعیل فاخرج صحیفة
کانها الصحیفة التی دفعها الی یحیی بن زید
فقبلها ابو عبد الله و وضعها علی عینه و قال
هذا خط ابی و املاء جدی علیهما السلام بمشهد
منی فقلت یا ابن رسول الله ان رأیت ان اعرضها
مع صحیفة زید و یحیی فاذن لی فی ذلک [illegible]

بیان احوال اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام و حدیث بدا که در شان او وارد شده

پسر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود و گمان جمعی از مردم این بود
که بعد از امام علیه السلام او امام خواهد بود و او در حین حیوة پدرش
علیه السلام فوت شده فرقهٔ اسمعیلیه از جملهٔ فرق شیعیان باین
اسمعیل منسوب شدند و گمان باطل ایشان این بود که اسمعیل در
حیوة است و در آسمانست و حدیث بدا که بمعنی نسخ است
در شان او وارد شده یعنی امامت او منسوخ شد و امامت
بحضرت امام موسی کاظم علیه السلام قرار یافت و سنیان لعنهم الله
گمان میکنند که بدا بمعنی پشیمانیست نه بمعنی نسخ و تشنیع نامعقولی
بر فرقهٔ ناجیه شیعهٔ اثنی عشریه میکنند که هرگاه باعتقاد شما خدای تعالی
درباره امامت اسمعیل بدا کرد و امامت با امام موسی علیه السلام
تعلق گرفت لازم می آید که خدای تعالی در افعال خود پشیمان شود
و این باطلست باتفاق و علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین در جواب میگویند
که بدا بمعنی نسخ است نه بمعنی پشیمانی و در کتاب کلینی و کتاب توحید
ابن بابویه و در کتاب عیون اخبار الرضا و دیگر کتب مشهوره
احادیث در باب بدا مذکور است و در صحت آن علمای فرقهٔ
ناجیه اثنی عشریه خلافی نیست و تشنیعی که فخر رازی
در آخر کتاب محصل شیعه را در بدا کرده است معقول نیست
و آنچه حضرت افضل العلماء المتقدمین و المتاخرین
آیة الله فی العالمین خواجه نصیر الدین محمد طوسی قدس الله
روحه و نور ضریحه در نقد محصل گفته است که بعینه کتابت [illegible]

تحقیق بدا و [illegible] فخر رازی

در بدا واقع شده درباره اسمعيل و ديگر حديثي وارد
نشده است از تتبع ايشان بغايت مستبعد است
چه در كتب حديث علماء ما رضوان الله عليهم اجمعين حديث
بدا بسيار مذكور است وتفصيل اين را در حاشيه
كتاب كافي ذكر كرده ايم يعني پس گفت امام جعفر صادق
عليه السلام به پسرش اسمعيل برخيز اي اسماعيل پس
بياور نزد من آن دعايي را كه امر كردم ترا بحفظ و نگاه
داشتن آن پس برخواست اسمعيل پس بيرون رفت
و آورد صحيفه را كه گويا همان صحيفه بود كه داده بود او را
بمن يحيي بن زيد پس امام جعفر عليه السلام آن صحيفه را
بوسيد و بر چشم خود گذاشت و گفت اين خط پدر منست
و املاء جد من امام زين العابدين عليهما السلام در حضور من
پس گفتم اي فرزند خداي تعالى اگر صلاح ميداني كه
مقابله كنم اين صحيفه را با صحيفه زيد رخصت ده مرا پس رخصت
داد در اين مقابله و گفت قد رأيتك لذلك اهلا
فنظرت و اذا هما امر واحد ولم اجد حرفا
منها يخالف ما في الصحيفة الاخرى ثم استاذنت

ابا عبد الله عليه السلام في دفع الصحيفة الى ابني عبد الله
بن الحسن فقال ان الله يأمركم ان تؤدوا
الامانات الى اهلها نعم فادفعها اليهما
يعني گفت امام جعفر عليه السلام اي متوكل ترا مي بينم بجهت
اين مقابله مستحق و اهل اين معني پس نظر كردم هر دو
صحيفه يكي بودند و اختلاف نداشتند و يك حرف در اين
صحيفه نديدم كه مخالف باشد با آن صحيفه ديگر پس رخصت
طلبيدم از امام جعفر عليه السلام در دفع صحيفه يحيي بمحمد
و ابراهيم پسران عبد الله بن الحسن كه يحيي سفارش نموده
بود كه بايشان رسانم پس امام جعفر عليه السلام آن آية
خواند ان الله يأمركم ان تؤدوا الامانات
الى اهلها يعني بدرستي كه خداي تعالى امر ميكند شما را كه امانتها
را باهل آن برسانيد و گفت بلي برسان اين صحيفه را به محمد و
ابراهيم فلما نهضت للقائهما قال لي مكانك ثم
وجه الى محمد و ابراهيم فجاءا فقال هذا ميراث ابن عمكما
يحيي من ابيه قد خصكما به دون اخوته ونحن
مشترطون عليكما فيه شرطا فقالا رحمك الله

قل فقولا المقبول فقال لا تخرجا بهذه الصحيفة
من المدينة قالا ولم ذاك قال ان ابن عمكما خاف
عليها امرا اخافه انا عليكما قالا انما خاف عليها
حين علم انه يقتل فقال ابو عبد الله وانتما فلا تأ
منا فوالله اني لاعلم انكما ستخرجان كما خرج وستقتلان
كما قتل نهوض يعني بر خواسته است ومكانك مفعول فعل
مقدر است مثل الزم يعني جدا مشو از مكانت وبايد دانست
كه محققان از اهل عربيت فرق لطيفي كرده اند در معني
ميان انكه فعل لازم بهمزه باب افعال متعدي شود وآنكه
بحرف جر متعدي شود مثل اذهب زيد عمروا وذهب
زيد بعمرو باينكه در اول صريحا همين ظاهر ميشود كه زيد عمرو را
برد و رفتن زيد ظاهر نميشود مگر بقرينه بخلاف ثاني
كه دلالت ميكند صريحا بانكه زيد خود رفت و عمرو را نيز همراه
برد پس بنابرين آنچه در نسخه ابن ادريس است كه لا
تخرجا من الصحيفة بدل لا تخرجا بهذه الصحيفة
دلالت صريح نميكند برانكه محمد و ابراهيم نيز از مدينه بيرون
نروند بلكه همين دلالت ميكند برانكه صحيفه را از مدينه
بيرون نبرند بخلاف نسخه اصل كتاب كه دلالت

صريح ميكند كه ايشان خود نيز از مدينه بيرون نروند وصحيفه را
نيز بيرون نبرند پس نسخه مشهور بحسب معني بهتر باشد
از نسخه ابن ادريس يعني پس چون بيرون آيم بجهت آنكه محمد
وابراهيم را ملاقات كنم كه صحيفه امانت يحيي را بايشان بدهم
گفت امام جعفر عليه السلام فرستاد بطلب محمد وابراهيم پس
آمدند پس گفت كه اين صحيفه ميراث پسر عموي شما است
يحيي كه شما را بموجب وصيت مخصوص بآن ساخته است
و برادران خود را در ان دخل نداده است وما شرط ميكنيم
بر شما يك شرط پس گفتند محمد وابراهيم خداي بر تو رحمت
كناد بگوي شرط را پس سخن تو مقبول است پس گفت امام
عليه السلام كه خود بيرون نرويد واين صحيفه را بيرون مبريد
از مدينه گفت باين شرط بجهت چه و سبب قيام نمائيم
گفت كه پسر عموي شما يحيي خوف داشت بر اين صحيفه از امري
كه من هم خوف دارم از ان امر بر شما كه آن امر وقوع صحيفه است
بدست بني امية وكتمان ايشان و ذخيره كردن ايشان صحيفه را
بجهت خود گفتند محمد وابراهيم كه خوف نداشت پسر عموي ما
يحيي براين صحيفه مگر در وقتي كه دانست كه او كشته ميشود
پس گفت امام جعفر عليه السلام كه شما نيز ايمن مباشيد
پس والله بدرستي كه من هر آينه ميدانم كه شما محمد و
ابراهيم زود باشد كه كشته شويد و خروج كنيد چنانچه

یحیی که مدرزود باشد کشته شوید چنانچه او کشته شد
و باید دانست که ازین کلام چنین ظاهر میشود که امام علیه السلام
که قسم یاد نمود بجود علم غیب بی آنکه بمشاهده حسی بر او ظاهر شود باشد
و این منافات ندارد با اینکه ائمه معصومین علیهم السلام
مأمور باشند در امور شرعیه که بظاهر شرع عمل نمایند
و مکلف نباشند بآنکه عمل کنند در آن امور بعلم غیب چنانچه
حضرت امام الثقلین علی بن ابی طالب و بعضی دیگر از ائمه معصومین
طاهرین علیهم السلام نسبت بقاتلان خود سلوک نموده اند
با آنکه علم داشته اند باینکه آن ملاعین قاتل ایشان خواهند بود و قصد
بر قتل ایشان داشتند چنانچه مشهور است و نیز باید دانست
که چنانچه سابقا مذکور شد تشبیه محمد و ابراهیم بجد ایشان یحیی
تام نیست چه محمد و ابراهیم بخلاف یحیی خلافت را بجهت خود می خواستند
نه بجهت امام علیه السلام چنانچه نقل نمودیم سابقا که در کتاب حجه
از کافی حدیث مطولی مذکور است که از آن ظاهر میشود که عبد الله
بن الحسن و والد او محمد نسبت بحضرة امام جعفر علیه السلام سوء
ادب بجای آورده اراده فاسد نموده بودند که امام جعفر علیه السلام
با ایشان بیعت نماید پس تشبیه مذکور درین روایت
فی مجرد خروجست نه در حقیقت و بطلان ه

ایشان

فقاما

فقاما وهما یقولان لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم فلما خرجنا قال لی ابو عبد الله علیه السلام
یا متوکل کیف قال لک یحیی ان عمی محمد بن علی و
ابنه جعفر دعوا الناس الی الحیوة و دعوناهم الی
الموت قلت نعم اصلحک الله قد قال لی ابن عمک
یحیی ذلک   حول در لغت بمعنی قوتست و بمعنی تحویل
و انتقال نیز آمده است یعنی پس بر خواستند محمد و ابراهیم
چون شنیدند از امام جعفر علیه السلام که ایشان زود خروج
خواهند کرد و کشته خواهند شد و میگفتند لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم و معنی این کلام شریف
آنست که نیست احدی را قوت فعلی مگر بسبب قضای خدای
علی العظیم یا بسبب قوت دادن خدای تعالی بنده را و از ان
منقولست از حضرت امام جعفر علیه السلام مرویست که معنی این
کلام شریف آنست که تحویل و انتقال از معصیت
بطاعت نمیشود و قوت بر طاعت بهم نمیرسد مگر بسبب خدای
علی عظیم پس مراد از حول تحویل از معصیت بطاعت
باشد چنانچه مراد از قوت اقتدار بر طاعتست پس چون
بیرون رفتند محمد و ابراهیم گفت بمن امام جعفر علیه السلام
ای متوکل چه گفت بتو یحیی که پسر عم تو یعنی امام محمد
بن علی علیه السلام و پسر او امام جعفر علیه السلام و پسر او امام جعفر
محمد بن علی

علیه السلام مردم را خوانده اند بحیوة و ما یتحوا انهم ایشانند که بت
سرکشتم با خدای تعالی عاقبت مراد ایشان باصلاح منتهی سازد
این را گفت پسر عموی تو یحیی فقال یرحمک الله و
یحیی ان ابی حدثنی عن ابیه عن جده عن علی علیه
السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله اخذته
نعسة و هو علی منبره نزو القردة یردون
الناس علی اعقابهم القهقری فاستوی رسول الله
جالسا والحزن یعرف فی وجهه فاتاه جبرئیل
علیه السلام بهذه الآیة و ما جعلنا الرؤیا التی
اریناک الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة
فی القرآن و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا
یعنی بنی امیه بدانکه مفسرین اختلاف نموده اند در
تفسیر این آیه کریمه و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک
الی آخرها و در بیان مقصود از رؤیاء مذکوره درین آیه
بعضی گفته اند که مراد ازین خوابیست که پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم دید که کفار قریش هر کدام در کدام موضع
مقتول خواهند شد و بعضی گفته اند که مراد از آن معراج حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که از مکه معظمه

تفسیر این آیه و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الآیه

در یک شب به بیت المقدس و باسمان عروج نموده در بیداری
نه در خواب چنانچه بعضی توهم فاسد نموده اند و این
تفسیر ابن عباس است و بعضی گفته اند که مراد از آن خوابیست
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه دید که داخل مکه بعد
ازین خواهد شد و چون مشرکین در حدیبیه منع پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم در آن سال نموده اند از داخل
شدن بمکه جمعی از مسلمین را از آن خواب شبهه ای
بخاطر رسید و چون شبهه را بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم نقل کردند فرمودند که بعد ازین داخل
خواهید شد پس در سال آینده داخل مکه معظمه
شدند و این آیه کریمه از آن شد لقد صدق الله
رسوله الرؤیا بالحق و بعضی گفته اند که مراد از آن
خوابیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دید در وقتی که منبر
بود که جماعتی بر منبر او میجهند چون جستن بوزینه بر بالای
منبر او میروند و مردم را بقهقری نموده بعقب خود رد میسازند
پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر خود در بیت نشسته اندوه
نمای از روی مبارک او ظاهر شد پس حق تعالی این آیه را نازل
ساخت و این تفسیر موافق تفسیریست که متوکل در حدیث

از حضرت امام جعفر علیه السلم روایت کرده است و ظاهرا
این تفسیر اصح است و بنا برین مراد از شجرهٔ ملعونه
بنی امیه است و بعضی گفته اند مراد درخت زقوم است
چنانچه از ابن عباس مرویست و چون فتنه بمعنی
امتحانست باید که مراد از شجره درخت زقوم
باشد امتحان مراد درخت بآن سبب است که
مشرکین میگفتند که آتش هر گاه درخت را بسوزاند
چون درخت زقوم از آتش دوزخ بروید و تربیت
یابد و انکاری نمودند وجود این درخت در جهنم و مسلمین
تصدیق نموده دلیل مشرکین را باطل میدانستند
یعنی پس گفت امام جعفر علیه السلم خدای تعالی رحمت کناد بر یحیی
بن داستی که پدر من خبر داد مرا از پدرش از جدش
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که پیغمبر خدای تعالی
صلی الله علیه و آله وسلم خوابی دید و در حالتی که در منبر
بود در خواب دید که مردم بسیاری بر منبر او میجهند مثل
جستن بوزینها و مردم را در میان دین بعقب ها ایشان
بسوی قهقری پس پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم درست نشست

و اندوه از روی مبارک او ظاهر شد پس جبرئیل
علیه السلم و این آیه و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک
الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن و
نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا را آورد یعنی
مراد از آنچه دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دیده بود
یا مراد از این درخت ملعون بنی امیه اند که بعد از پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم بر بالای منبر او جهیدند و از بدعتها و کفر و
ضلالت ایشان مردم بسیار از دین اسلام بیرون آمدند
و بقهقری برگشته کافر گشتند و مستحق عقاب ابدی شدند
و این شجره به بنی امیه ذکر او از آنها ملعون و مطرود اند از
ساحت رحمت ایزدی و در مادهٔ ملعون بودن معاویه و
پسر یزید علیه اللعنة و اشد العذاب اما آنکه گفته است چون خود را
از خلافت خلع کرد ظاهرا آن فرع از سایر فروع آن شجره مستثنی
باشد و او را لعن نتوان کرد معنی این آیه بنابر این تفسیر که
نگردانیم ما آن خوابی را که او را در خواب نمودیم بر بالای منبر مگر
بجهت امتحان بندگان خود که ملاحظه کنیم که از بندگان کدام
اطاعت ما میکنند چون مسلمانان و کدام اطاعت ما نمیکنند
چون بنی امیه یا اتباع ایشان که اطاعت بنی امیه را اختیار

کرده اند و همچنین ذکر کرده اند هم آنکه درخت ملعونه که بنی امیه
باشند یا درخت زقوم را که موجب امتحان خلایق بینی یاد
نمیکنند آن بندگان مشرک را آنچه مذکور شد از آن
رؤیا و درخت ملعونه که طغیان و کفر و ضلالت و آنچه
در این کلام شریف واقع شده است که یعنی بنی امیه یا بغیر
رؤیاست یا تفسیر هر یک از رؤیا و شجرهٔ ملعونه است فقط
و در نسخهٔ ابن ادریس بدل فرای فاری است بتقدیم
همزهٔ مضمومه و بعد از آن راء مکسوره بعد از آن یاء مشدده
از اراءه مشتق است یعنی نمودن چیزی بشخصی یعنی به پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم در خواب نموده شد که جماعتی بوزینه
او بجهند و بالای منبر روند قال یا جبرئیل أعلی عهدی یکون
وفي زمني قال لا ولكن تدور رحى الإسلام من
مهاجرك فتلبث بذلك عشراً ثم تدور رحى
الإسلام على رأس خمس وثلاثين من مهاجرك
فتلبث بذلك خمساً باید دانست که مدت نبوت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم بیست و سه سال بود سیزده سال
در مکهٔ معظمه و چون از مکه مهاجرت نمود بمدینه ده سال دیگر
در مدینهٔ طیبه مقیم بود بعد از آن آن عاصیان و دزدان

منصب امامت و خلافت یعنی ابوبکر و عمر و عثمان علیهم اللعنة
داشت عذاب النیران بر سبیل تعدی و جور در مدت
بیست و پنج سال منصب امامت را از حضرت امام المتقین
و یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب علیه من التسلیمات اسناها و من الصلوات ازکاها
و انما غصب نموده خلایق را از جادهٔ مستقیمهٔ حق عدول
فرمودند باین تفصیل که ابوبکر در دو سال و سه ماه تخمینا غصب
نمود امامت عمر در ده سال و شش ماه تخمینا غصب نمود و عثمان در دوازده
سال تخمینا غصب کرد بعد از آنکه امامت حق بمرکز اصلی خود عود
نمود حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام با حضرت امام حسن علیهما افضل
الصلوات و التسلیمات پنج سال تخمینا بار امامت و خلافت مشغول
بودند امیر المؤمنین علیه السلام در چهار سال و امام حسن علیه السلام
در شش ماه تخمینا پس ده سال بعد از مهاجرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
از مکه بمدینهٔ طیبه آسیای اسلام دایر بود و در مدت بیست و پنج سال
بعد از آن اسلام از دوران افتاده بود و چون مدت سی و پنج سال
از هجرت گذشت و نوبت امامت و خلافت صوری نیز
بامیر المؤمنین علی علیه السلام رسید باز پنج سال دیگر آسیای اسلام
دایر بود پس بنا برین معنی این کلام شریف اینست که گفت پیغمبر صلی الله

علیه وآله وسلم ای جبرئیل آیا بر عهد من می‌باشند آنجماعت بوزینه که خلایق را
از راه حق برگردانند وبجادهٔ باطل مایل سازند یعنی آیا بنی امیه
می‌باشند در عصر و زمان من گفت نه ولیکن آسیای اسلام میگردد از
وقت هجرت تو بمدینه و مکث میکند این آسیا بر دوران در مدت ده سال
بعد از ان میگردد آسیای اسلام بعد از سی وپنج سال از دوران آن
وسال سی وششم که ابتداء امامت وخلافت حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام ابتداء دورانست و مکث میکند این آسیا بعد از ان بر دوران
در مدت پنج سال که مدت خلافت امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السلام
است ثم لابد من رحی ضلالة هی قائمة علی قطبها
ثم ملك الفراعنة یعنی پس بعد از انکه چهل سال
از مهاجرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بگذرد تا چهار سال آسیای گمراهی
دوران خواهد داشت که بر قطب ان آسیا حرکت خواهد کرد و مراد
از ینمدت سلطنت بنی امیه و مروانیه است که بر قطب ضلالت که ان بغض
دشمنی و عداوت با اهل بیت علیهم السلام دایر بود پس بعد از ان مالک
میشود سلطنت فراعنه که اشاره بخلفای بنی عباس است ودر بعضی نسخها
ملك بضم کافست ودر نسخهای دیگر بفتح راست پس اگر مفتوح باشد
مفعول مطلق فعل محذوفست یملک واگر مضموم باشد خبرش
محذوفست متحقق یا فاعل فعل محذوفست تا شد یحقق بدانکه

کلام جبرئیل علیه السلام در اینجا باتمام رسید و بعد از این شروع
در امام علیه السلام میشود قال وانزل الله تعالی فی ذلك
انا انزلناه فی لیلة القدر وما ادریك ما لیلة
القدر لیلة القدر خیر من الف شهر تملکها
بنو امیة لیس فیها لیلة القدر بدانکه در شب قدر اختلاف
عظیمی شده است بعضی گویند مخصوص بماه رمضان نیست بلکه در جمیع شبهای
سال میتواند بود و این قول ضعیف است از ابو حنیفه منقولست
وبعضی گویند شب اول رمضان است وبعضی گویند شب هفدهم رمضان است
وبعضی گویند که شب بیست وهفتم رمضانست وبعضی گویند که یا شب
بیست ویکم یا شب بیست وسوم یا شب بیست وپنجم یا شب بیست وهفتم
یا شب بیست ونهم رمضانست وبعضی روایات از امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که دلالت میکند که شب قدر منحصر است در شب
نوزدهم وبیست ویکم وبیست وسیم رمضان وبعضی روایات از
امام محمد باقر علیه السلام وامام جعفر صادق علیهما السلام مرویست که
دلالت میکند که منحصر است در شب بیست ویکم وبیست وسیم وظاهرا
این اصح اقوالست و جمعی شب قدر را مخصوص شب بیست وسوم ساخته اند
بسبب روایتی که از ابن عباس نقل میکنند ومؤید این قولست
وبعضی احادیث وارد شده است که چون هلال رمضان المبارك را

بیان لیلة القدر

در شهری بر نشینید از ان شهر بیرون مروید تا آنکه شب بیست سیم را دران شهر
دریابید و دیگر بدانکه از ابن عباس مرویست که او در این اعتقاد بوده است
که بعد از فوت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شب قدر برطرف شد و دیگر نخواهد
بود و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام او را ازین اعتقاد فاسد
منع میکرده است و در کتاب حجت الکافی بعضی از احادیث نقل کرده است که
بر این معنی دالست و ازین کلام شریف که منقول از امام جعفر علیه السلام
نقل نموده است ظاهر میشود بطلان آن مذهب فاسد که با بن عباس نسبت
میدهند دیگر آنکه در مدت سلطنت بنی امیه لعنهم الله تعالی در عرض هزار و
کم پنجاه ماه در اکثر بلاد و در مدت هزار ماه در بعضی بلاد بموجب اغواء و حکم
بنی امیه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر منابر سب می نمودند و
تا آنکه عمر عبد العزیز آن را در بعضی مواضع برطرف نمود با این سبب و بسبب تسلط
بنی امیه در مدت هزار ماه تحقیقا لیلة القدر در رمضانهای این شهور مطلقا
نبود و مفقود شده بود پس معنی این کلام شریف آنست که گفت امام جعفر
علیه السلام که فرستاد خدای تعالی بسبب سلطنت بنی امیه و فسادهای که
از وجود پلید ایشان در روی زمین بهم رسیده ایا تا از انا انزلناه فی
لیلة القدر را که معنی این سوره آنست که بدرستی که ما نازل
ساختیم این قرآن را در شب قدر که از لوح محفوظ باسمان دنیا
فرستادیم و چه میدانی که لیلة القدر چیست شب قدر بهترست از

هزار ماه و بعد از ان امام علیه السلام میگوید که این هزار ماهی است
که بنو امیه در ان مدت سلطنت میکنند و در آن مدت لیلة
القدر نخواهد بود و فقیر میگویم که ممکن است که مراد از آنکه شب
قدر بهترست از ماه هزار آن باشد که چون شب قدر شب بزرگیست
که دعاها درآن شب با تحقق شرایط اجابت دعا مستجاب میشود
در ان هزار ماه شب قدر مطلقا نبود پس حضرت عزت تعالی
شانه میفرماید که یکشب قدر بحسب استجابت دعوات بهتر خواهد بود
از کل آن مدت هزار ماه که بسبب آنکه لیلة القدر دران میان
نبوده است دعاها دران هزار ماه مستجاب نمیشده است اگرچه باقی شرایط
استجابت دعا متحقق بوده باشد قال فاطلع الله نبيه عليه
السلام ان بني امية تملك سلطان هذه
الامة وملكها طول هذه المدة فلو طاولتهم
الجبال لطالوا عليها حتى ياذن الله تعالى
بزوال ملكهم وهم في ذلك يستشعرون
عداوتنا اهل البيت وبغضنا اخبر الله
نبيه بما يلقى اهل بيت محمد واهل مودتهم
وشيعتهم منهم في ايامهم وملكهم طاوله
یعنی مقابله کرد طول خود را بطول او و طال علیه یعنی غالب آمد

براو در قاموس منقولست که میگویند طاولني فطلته یعني بازي
کردم براو هم در طول بضم طاء و هم در طول بفتح طاء یعني قدرت
و توانگري پس درین مقام این باشد که با آنکه کوهها قدرت و جواهر قیمتي
مشتملست این ملاعین یعني امیه در ثروت و توانگري دنیا بر ایشان
زیادتي میکردند بلکه ممکنست که اشاره باین باشد که فسادت دلهاي ایشان
زیاده بوده است بر فسادت کوهها چنانچه در آیه کریمه واقع است فهي
کالحجارة او اشد قسوة و استتار یعني پنهان
داشتن است و ملاقي بدن خود ساختن یعني گفت امام جعفر علیه السلم
که پس مطلع ساخت خداي تعالی پیغمبر علیه السلم را از آنکه بني امیه
مالک میشوند بادشاهت این امت را و ملک ایشان را دراز مدت
هزار ماه پس اگر کوهها خواهند که با ایشان برابري کنند هر اینه
ایشان بران کوهها غالب می آیند بآن معني که مذکور شد تا آنکه خداي
تعالی اذن دهد بزوال ملک ایشان و بني امیه در زمان پادشاهت پنهان
میدارند و مانند جامه شعار و ملاقي بدن خود میسازند عداوت
و بغض ما را که اهل بیت پیغمبریم خبر داده است خداي تعالی پیغمبرش را
بآنچه در بني امیه و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل محبت ایشان
و شیعه ایشان از بني امیه در ایام استیلاي ایشان و ایام پادشاهت ایشان

قال و انزل الله تعالی فیهم الم تر الی الذین
بدلوا نعمت الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار
جهنم یصلونها و بئس القرار و نعمة الله محمد
اهل بیته حبهم ایمان یدخل الجنة و بغضهم
کفر یدخل النار فاسر رسول الله صلی الله علیه
و آله ذلک الی علي و اهل بیته نفاق ماخوذ است از نفق
و آن در لغت بمعني سوراخیست که در زمین باشد و راه بطرف دیگر داشته
باشد و جمعي از اهل لغت گفته اند که لفظ نفاق بمعني مشهور در اسلام
بهم رسیده و قبل از اسلام عرب در جاهلیت این لفظ را بر این معني اطلاق
نمیکردند یعني پس گفت امام جعفر علیه السلام که فرستاد خداي تعالی در باره بني
امیه این آیه را الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا
و احلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها
و بئس القرار نعمت خداي تعالی محمد و اهل بیت اوست علیهم السلم
و دوستي ایشان ایمانست که به بهشت داخل میسازد و دشمني ایشان
کفر و نفاقست که بجهنم داخل میسازد پس پنهان گفت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم با امیر المومنین علي علیه السلام و

اهل بیت و این معنی را که بنی امیه محبت اهل بیت را بعد از آن
مبدل بسیار زند بار پس معنی این آیه آنکه این باشد که ای پیغمبر آیا
نمی بینی آنجا عملی که مبدل بسیار زند نعمت خدا را که دوستی محمد و اهل
بیت او علیهم السلام باشد بکفر که دشمنی ایشان باشد و گروه خود را
بخانه هلاکت که جهنم باشد نزول میکنند که از آتش جهنم را بجهت ایشان
گرم میسازند و این جهنم بد مکانیست که آن جمیع اینجا قرار
میگیرند قال [illegible] قال ابو عبد الله علیه السلام ما
خرج ولا یخرج منا اهل البیت الی قیام قائمنا
احد لیدفع ظلما او ینعش حقا الا اصطلمته
البلیة وکان قیامه زیادة فی مکروهنا و
شیعتنا نعش بمعنی بلند کردنست و بالین سبب جنازه را نعش می
گویند و صلام بمعنی استیصال است یعنی گفت متوکل که پس گفت امام جعفر
علیه السلم که بیرون نیامد و بیرون نخواهد آمد از ما که اهل بیت پیغمبریم تا اینکه
خروج کند قائم اهل بیت که حضرت صاحب الزمان صلوات الله و
سلامه علیه باشد هیچکس بجهت اینکه دفع کند ظلم را یا بلند کند حق را
مگر بلیه از بلیه های دنیا او را مستاصل خواهد ساخت و خروج او خواهد بود
موجب زیادتی در الم و مکروه ما و شیعه ما قال المتوکل بن هارون
ثم املی علی ابو عبد الله علیه السلم الادعیة

وهي خمسة وسبعون بابا سقط عني منها
احد عشر بابا وحفظت منها نيفا وستين
بابا وحدثنا ابو المفضل قال وحدثني محمد بن
الحسن بن روزبه ابو بكر المدايني الكاتب نزيل
الرحبه في داره قال حدثني محمد بن مسلم
المطهري قال حدثني ابي عن عمير بن المتوكل
البلخي عن ابيه المتوكل بن هرون قال لقيت يحيى
بن زيد بن علي عليه السلام فذكر الحديث بتمامه
الى رؤيا النبي صلى الله عليه وآله وسلم التي ذكرها
جعفر بن محمد عن آبائه صلوات الله عليهم
اصل نیف بفتح نون و تشدید یا بتخفیف آن بنوف بوده است
و او را بیا قلب کرده اند و آن میان هر دو عقد است از عقود مثل بیست و
سی یعنی مقدار زیادتی بر عقد اول که بعقد دویم نرسد چون بیست و چهار
و درین مقام مراد از و چهار است بجهت اینکه یازده از هفتاد و پنج
کم کنیم شصت و چهاری ماند و نزیل ممکن است که بمعنی مهمان باشد
و رحبه اسم شخصی باشد و احتمال دارد که آن شخص مالک نزول
باشد چنانچه در قاموس مذکور است پس بنابرین ضمیر فی داره راجع
برحبه خواهد بود یعنی مهمان رحبه در خانه رحبه و ممکنست که

که نزیل بمعنی نازل باشد و در حبسه اسم موضعی باشد ... بادیه
چنانچه اهل لغت ذکر کرده اند و ضمیر فی داره در این صورت راجع بمحمد بن
الحسن خواهد بود و باید دانست که در کتب مشهوره در رجال احوال ابی بکر
از محمد بن حسن و محمد بن احمد و پدرش مذکور نیست و مجهول الحال اند
یعنی فرود آمده بود این محمد در مکان حبسه و در منزل خود پس ابن حبیش را
بما نقل کرد یعنی گفت متوکل بن هرون پس املا کرد بجهت من امام جعفر
علیه السلام این دعای صحیفه را و آن هفتاد و پنج باب بود از دعا فوت شد
کردم از آنجمله یازده باب دعا را و حفظ کردم از آنجمله شصت و چهار دعا را
و روایت کرد بجهت ما ابو المفضل شیبانی گفت روایت کرد بجهت
من محمد بن الحسن بن روزبه ابو بکر مداینی کاتب که بود آن شخص رحبه نام
بود در خانه رحبه یا فرود آمده بود در موضع رحبه در خانه خود گفت
روایت کرد بجهت من محمد بن احمد بن مسلم مطهری گفت روایت
کرد بجهت من پدر من از عمیر بن متوکل بلخی از پدرش متوکل بن هرون
گفت ملاقات کردم یحیی بن زید بن علی علیه السلام را پس ذکر کرد
حدیث را بالتمام تا آن خوابی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله امام جعفر
بن محمد از اجدادش علیهم السلام روایت میشود که و

في رواية المطهري ذكر الابواب التحميد
لله عز و جل الصلوة على محمد و آله

الصلو

الصلوة على حملة العرش الصلوة على
مصدقي الرسل بدانکه چون امام علیه السلام دعای حمد
خدای تعالی را با دعای صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
و دعای صلوات بر حاملان عرش و دعای صلوات بر جماعتی
که تصدیق نبوة پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده اند جا بجا یکدیگر میخوانده است
و لهذا راوی این دعاها عطف مذکور است بجهت عطف قصه
بر قصه و در بعض نسخ دعای صلوات بر پیغمبر مذکور است که امام علیه السلام
این دعا را بعد از دعای تحمید میخواند چنانچه بعد از این مذکور میشود
بنابرین در فهرست دعاهای صحیفه بروایت مطهری بجهت هر یک
ازین دعاها لفظ دعا مکرر نشده است بلکه هر سه این دعاها با
دعای حمد الهی بمنزله یک دعا بوده است که امام علیه السلام جمیع را
با یکدیگر میخوانده است یعنی در روایت مطهری بابهای
صحیفه کامله برین نهج شده است و آن دعای حمد کردن و ستودن
خدای عز و جل است دعای صلوات بر محمد و آل او دعای صلوة
بر حاملان عرش دعای صلوة بر جماعتی که تصدیق پیغمبران کرده اند
دعاؤه لنفسه وخاصته دعاؤه عند
الصباح دعاؤه في المهمات دعاؤه في الا

ستعاذة دعاؤه الاشتیاق دعاؤه
في اللجاء الی الله تعالی دعاؤه بخواتیم الخیر
دعاؤه في الاعتراف دعاؤه في طلب
الحوائج دعاؤه في الظلمات دعاؤه عند
المرض دعاؤه في الاستقالة دعا
ؤه علی الشیطان دعاؤه في المحذورات
دعاؤه في الاستسقاء دعاؤه في مکارم
الاخلاق بدانکه در وقت صبح و شام چون از تغییر عظیمی
که در هوا الجسب نور و ظلمت بهم رسد حال داعی از تغیری
یا بد مناسب او را که متوکل بجناب مقدس الهی شده بشکر
نعمت های او بجا آورد تا ران نعمتها باقی بوده باشد
چنانچه در نماز کسوف و خسوف گفته اند یعنی دعای امام علیه السلم
بجهت خود و خاصان و دوستانش دعاء امام علیه السلم
در وقت صباح و بنا بر انکه در بعضی نسخها لفظ والمساء نیز مذکورست
یعنی دعای وقت صباح و شام دیگر دعاء امام علیه السلام
در وقتی که همی و مکروهی در ایشان رسید دعاء امام علیه السلم
در وقتی که پناه بجا آورد بخدای تعالی از مکروهات و خلقهای بد

و کارهای ناپسندیده دعاء امام علیه السلم در وقت اشتیاق بآمرزش
خدای تعالی دعاء امام علیه السلام در وقت التجا بخدای تعالی دعاء
امام علیه السلام بجهت انکه خاتمه احوال او بخیر باشد دعاء امام علیه السلم
در اعتراف بتقصیرات خود دعاء امام علیه السلام در طلب حاجتها از
حضرت عزت شانه تعالی دعاء امام علیه السلام در دفع ظلم ظالمان
از خود یا شخص دیگر دعاء امام علیه السلام در وقت بیماری دعاء امام
علیه السلم در طلب عفو از گناهان دعاء امام علیه السلام بجهت دفع
شیطان و پناه آوردن بخدای تعالی از دشمنی و مکر او دعاء امام
علیه السلم در وقتی که مکروهی از و دفع شده بود دعاء امام علیه السلم
در طلب باران چون خشک سالی رسید دعاء امام علیه السلم در طلب اخلاق
نیکوی پسندیده بدانکه درین دعاها گر ائمه علیهم السلم نسبت گناه بخود میدهند
مراد معنی مجازیست چه ایشان بمذهب حق فرقه ناجیه اثنی عشریه نجات
از گناه خواه کبیره و خواه صغیره و صادر شود پس مراد یا تعلیم امتست در
دعا کردن و استغفار از گناهان نمودن یا انکه امور مباحه مثل اکل و
شرب و سواری و راه رفتن و امثال آن نسبت بمرتبه و منزلت ایشان
بمنزلهٔ گناهانست چنانچه گفته اند که حسنات الابرار سیئات المقربین پس
مطلب از استغفار ایشان آنست که بسبب آن مناجات که خلق را
در تعیش بان احتیاج میشود بعضی از کمالات و کمال قرب ایشان بمبدء فیض

بهم رسد دعائه في الاستكفاء إذا احزنه امره
دعائه عند الشدة دعائه بالعافية دعائه لابويه دعائه لولده دعائه لجيرانه دعائه لاوليائه دعائه لاهل الثغور دعائه في التفزع دعائه اذا قتر عليه الرزق دعائه في المعونة على قضاء الدين دعائه بالتوبة دعائه في صلوة الليل

در نسخهای اهل خراسان نوشته است و در نسخه ابن ادریس ساهو عقده نیز آمده است یعنی چون امری بر او مشتبه شد و با و حضرت بر سانید تا چنانچه در حدیث وارد شده است من حزنه امر فلیصل رکعتین یا یعنی که هر کس که وی با او رسد باید که بگذارد دو رکعت نماز یعنی دعاء امام علیه السلام در وقتی که طلب کفایت میکرد از خدای تعالی هر کاه امری باعث اندوه او می شد یا مکروهی باو رسید دعاء امام علیه السلام در وقت سختی و دشواری روزگار دعاء امام علیه السلام بجهت طلب دعاء امام علیه السلام بجهت پدر و مادرش دعاء امام علیه السلام بجهت فرزندش دعاء امام علیه السلام بجهت همسایها و دوستانش دعاء امام علیه السلام بجهت حفظ و سد ثغور اهل اسلام از تجرکفار و مشرکین دعاء امام علیه السلام در فزع نمودن بسوی خدای تعالی دعاء امام علیه السلام در وقتی که رزق بر او تنگ میشد دعاء امام علیه السلام در انکه خدای تعالی او را اعانت کند بر اداء قرض دعاء امام علیه السلام بجهت قبول توبه دعاء امام علیه السلام

درنماز

در نماز شب دعائه في الاستخاره دعائه في طلب الستر اذا رأى مبتلى او ابتلى بفضيحة ذنب دعائه في الرضا بالقضاء دعائه الى نظر الى اصحاب الدنيا دعائه عند سماع الرعد دعائه في الشكر دعائه في الاعتذار دعائه في طلب العفو دعائه عند ذكر الموت دعائه في طلب الستر والوقاية دعائه عند ختمة القرآن دعائه اذا نظر الى الهلال دعائه لدخول شهر رمضان دعائه لوداع شهر رمضان دعائه للعيدين والجمعة دعائه يوم عرفه دعائه يوم الاضحى والجمعة دعائه في دفع كيد الاعداء دعائه في الرهبة دعائه في التضرع دعائه في الالحاح دعائه في التذلل دعائه في استكشاف الهموم دعائه للضرورة دعائه عند اليقظه

بدانکه در بعضی نسخهای صحیح کاملا که الحال مشهور است دعاء ضرورة و دعاء وقت بیداری را ندیدیم و شاید که از اول اصل فوت شده باشد و نیز بدانکه استخاره اقسام دارد بعضی از

استخاره بقرآن یا به تسبیح و استخاره ذات الرقاع که آنست
که بعد از خواندن دعای استخاره الکبری که استخاره میکند ملاحظه
نماید که در اول او چه می افتد بدان عمل نماید قسم دیگر آنست که
بعد از خواندن دعا از تسبیح سه سه شمرده بر سر که بنی هاشم چه بانچه
اتفاق نماید عمل کند چنانچه شرح آن در احادیث صحیح وارد شده است
و این دو قسم استخاره مغایر است با آن قسم استخاره که اولا مذکور شد
و ابن طاوس در رسالهٔ فتح الابواب مفصلاً نقل کرده است و ظاهر مراد
از دعای استخاره در این مقام دعائیست که قبل از استخاره باید بطریق
آخر باید خواند و اصل استخاره در لغت آنست که چون صیاد آهو بره را
میگرفته و گوش او را میمالیده تا زیاد کند و بآن سبب مادر چون
آواز فرزندش را می شنیده است آمده خود را بر بالای فرزندش می انداخته
است و صیاد او را نیز شکار میکرده است این فعل را استخاره وحش میگفته اند
در لغت پس طلب ارشاد در راه حق را بجهت مناسبتی که ظاهر است استخاره میگویند
یعنی دعای امام علیه السلام در استخاره دعای امام علیه السلام در طلب ستر
الهی چون می دید مبتلائی را با خود مبتلای شر بر سوائی گناهی و سابق
استناد گناه بائمهٔ معصومین را بیان کردیم دعای امام علیه السلام
در راضی شدن بقضاء الهی دعای امام علیه السلام در وقتی که نظر به

یعنی استخاره در لغت

اصحاب بنا میکرده دعای امام علیه السلام در وقت شنیدن رعد
دعای امام علیه السلام در شکر خدای تعالی دعای امام علیه السلام در
عذر گفتن از حقوق خلائق اگر در گردن او باشد دعای امام علیه السلام
در طلب آمرزش دعای امام علیه السلام در وقتی که مرگ را ذکر میکرد دعای
امام علیه السلام در طلب ستر کردن و محافظت نمودن خدای تعالی او را
دعای امام علیه السلام در وقت ختم قرآن دعای امام علیه السلام در وقتی که
نظر میکرد بماه نو دعای امام علیه السلام در وقت داخل شدن ماه رمضان
دعای امام علیه السلام از برای وداع ماه رمضان دعای امام علیه السلام در روز
عید رمضان و قربان و جمعه دعای امام علیه السلام در روز عرفه دعای امام علیه السلام
در روز عید قربان و جمعه دعای امام علیه السلام در دفع مکر دشمنان دعای امام علیه السلام
در خوف و ترس از خدای تعالی دعای امام علیه السلام در تضرع بدرگاه الهی
دعای امام علیه السلام در الحاح نزد خدای تعالی دعای امام علیه السلام در وقتی
که اظهار خود را ذلیل و خوار میساخته نزد خدای تعالی دعای امام علیه السلام
در طلب برطرف شدن همها و غمهای و دعای امام علیه السلام در وقت
ضرورت دعای امام علیه السلام در وقت بیدار شدن از خواب
و باقی الابواب بلفظ ابی عبد الله الحسنی رحمة الله علیه
حدثنا ابو عبد الله جعفر بن محمد الحسنی قال

حدثنا عبد الله بن عمر خطاب الزيات قال

حدثني خالي علي بن نعمان الاعلم قال

حدثني عمير بن متوكل الثقفي البلخي عن

ابيه متوكل بن هرون قال املى علي سيدي

الصادق ابو عبد الله جعفر بن محمد قال

املى جدي علي بن الحسين على محمد على عليهم اجمعين

السلام بمشهد مني ظاهر این کلام دلالت بر این میکند که بغیر

از آنچه سطری در فهرست صحیفه خود آورده فهرست باقی دعا را

ابو عبد الله الحسنی ذکر کرده است پس چون متوکل هفتاد و چهار دعا

از امام جعفر علیه السلام نقل میکرد فهرست دعاهایی که سطری نقل

کرده است و سابقا مذکور شد کمتر از آنست باقی دعاها را ابو عبد الله

الحسنی نقل کرده است نه سطری ولیکن در این نسخهای مشهوره صحیفه فهرست

هیچ یک از دعاها مذکور نیست و آنچه از ملحقات صحیفه کامله است بیشمار اند

که شیخ شهید طاب ثراه منسوبست معلوم نیست که داخل صحیفه کامله

باشد و مشکلست که بجز آن الحاق حکم توان کرد که از ادعیه صحیفه کامله است

چنانچه حضرت استادی شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه نیز این اعتقاد

داشت یعنی دعاهای باقی یا بهای ادعیه صحیفه و فهرست آن که بلفظ الی

عبد الله الحسنی است که سابقا در ما و ایل صحیفه اسم او مذکور شد

خبر داد ما را ابو عبد الله جعفر بن محمد الحسنی گفت که خبر داد ما را عبد الله

بن عمر خطاب زیت فروش گفت خبر داد مرا خالوی من علی بن نعمان

اعلم گفت خبر داد مرا عمیر بن متوکل ثقفی بلخی از پدرش متوکل بن هرون

گفت املا کرد بجهت من سید و بزرگ من امام جعفر بن محمد الصادق

علیهما السلام و گفت املا کرد بجهت من جد من علی بن الحسین بر پدرم محمد بن علی

علیهم السلام در حضور من این دعا را **وكان من دعائه عليه السلام**

اذا ابتداء بالدعاء بدا بالتحميد لله عز وجل

والثناء عليه فقال ظاهر آنست که فاعل کان بداء باشد

بتاویل مصدر بمعنی اسم مفعول یعنی تحمید مبتدا است پس معنی این کلام این

باشد که بود دعاء امام علیه السلام در وقتی که ابتدا بدعا میکرد دعایی که

ابتدا کرده میشد بتحمید خدای عز و جل و ثنا بر او پس گفت امام علیه السلام این

دعا را ولیکن در این توجیه تکلف نحوی احتیاج میشود محتمل است که فاعل کان

جمله ای باشد که بعد از این مرقوم میگردد و اذا ابتدا شرط باشد و بدا جزای

آن باشد یعنی بود از دعای امام علیه السلام این دعا هرگاه ابتدا میکرد بتحمید

خدای عز و جل و ثنای او **الحمد لله** الف و لام در الحمد محتمل است

که بجهت استغراق باشد یعنی جمیع حمدهای حامدین مخصوص خدای است

بیان الف و لام در الحمد

چند احتمال دارد

ومحتمل است که الف و لام حقیقت باشد یعنی طبیعت حمد مخصوص خدای تعالی است
چنانچه زمخشری در کشاف باین جزم کرده است و ظاهرا وجه اختیار او
این باشد که بعضی از کشی فهمیده است که الحمد را جمله انشائیه میدانند نه
خبریه پس حامد انشاء حمدی که در وقت حمد در ذهن او باشد میتوانند
کرد بجهت خدای تعالی نه جمیع حامدین را چه انشاء حمدی که در ذهن زید
باشد عمرو در ذهن خود بجهت خدای تعالی نمیتواند کرد از آنچه جمعی توهم کرده‌اند
که چون زمخشری معتزلیست و افعال بندگان را مخلوق ایشان میداند
نه مخلوق خدای تعالی پس جمیع حمدها باعتقاد او که موافق مذهب حق
فرقه ناجیه امامیه اثنی عشریه است مخصوص خدای تعالی نباشد لهذا الف و
لام را بمعنی [illegible] فهمیده است بجهت آنکه اگر الف لام را بمعنی حقیقت بگیریم باز
اختصاص طبیعت حمد بخدای تعالی از لام لله ظاهر میشود تفصیل این تحقیق
در تحفه رضویه مذکور است و محتمل است که الف و لام بمعنی عهد خارجی باشد یعنی آن
حمدی که از اولیا و مقربان بارگاه احدیت صادر میشود مخصوص خدای
خدای تعالی است و لام در لله بمعنی مخصوص بودن است مثل المال لزید و
باعتقاد فقیر مراد قوم از آنکه لام برای اختصاص است این نیست که لام از
برای اختصاص حکمی یعنی الحصر موضوع است چنانچه ظاهر کلام ایشان است
نیست بلکه مراد از اختصاص ربط خاص است که بمعنی لغوی اختصاص است

حقیقت

بیان معنی لام در لله

اشتقاق اسم الله

و در اشتقاق اسم الله شریف قول از علمای عربیه منقول است و
صاحب قاموس میگوید که اصح آنست که الله علم است و اصل او
اِلاه است بر وزن فِعال بمعنی مألوه یعنی معبود الاول بلا
اول کان قبله در نسخه ابن ادریس اول دویم بفتح لام است
بی تنوین و در اشتقاق لفظ اول میان علمای عربیه اختلافست
کوفیین میگویند که اول بر وزن فوعل است از وأل بمعنی نجات
نجات یافت چه نجات در سبقت است یا از وَوَل و این
قول ضعیفست بسبب آنکه اول را بدستور افعل تفضیل
تصریف میکنند و بمن مستعمل میشود چون افعل تفضیل و آنکه
اوّله میگویند در مؤنث مشهور آنست که از خطای عوام است
الا فقیر در بسیاری از نسخ معتبره از تهذیب و استبصار در عبارات
حدیث لفظ اوّله دیده ام که بخط علمای اعلام بوده است و این
معنی موجب قوت کوفیین است و بصریون میگویند که بر وزن افعل است
از وَوَل یا از آل بمعنی رجع و اولی آنست که بگوییم مشتق است از
وأل که همزه او را بواو قلب کرده‌اند و اول مشتمل است بر بعضی صفات
که دلالت بر وصفیت و عدم صرف او میکند مثل آنکه تعریف او
بر این نهجست اَوّل اُوَل اَوّلان اَوَّلون اُولی اُولیان اُولیات ما اول

بیان اشتقاق لفظ اول

ومثل آنکه بمن و به اضافه و الف و لام تعریف مستعمل میشود مثل
زید اول من عمرو و اول القوم و الاول و نیز مشتمل است بر بعضی
صفات که دلالت بر عدم وصفیت و عدم اشتقاق میکند و صرف او
میکنند چه او مشتق نیست از چیزی که او را اصلی باشد با این معنی اطلاق کنند
لهذا التحقیق آنست که اگر موصوف او مذکور باشد مثل یوما اول
یا مستعمل بمن یا باضافه یا بالف و لام تعریف باشد غیر منصرف است
و کسره و تنوین داخل او نمیشود و الا منصرف است مانند ما ترکت له اولا
و لا آخرا پس بنابرین اگر الاول را بمعنی اسبق بگیریم غیر منصرف است چنانچه
در نسخه ابن ادریس است و اگر بمعنی قبل بگیریم منصرف است چنانچه در اصل نسخه
دعا مذکور است و در تحفه رضویه بیان کردیم که بحسب معنی عبارت اصل
کتاب اولیست از عبارت ابن ادریس پس معنی کلام امام علیه السلام
آنست که حمد مخصوص خدای تعالی است که او مقدم است بر همه چیزها که چیزی از او
پیش نباشد که مقدم باشد بر خدای تعالی و مراد از تقدم خدای تعالی که قدیم است
بر کل عالم که حادث است و از انجمله یکی زمانست آنست که اگر توهم
میکردیم که پیش از حدوث عالم و افلاک زمانی بود هر چند این فرض
محال باشد خدای تعالی بحسب آن زمان موهوم بر عالم مقدم است و خواهد
والآخر بلا آخر یکون بعده آخر بکسر خا و جر او [illegible]

است و در نسخه ابن ادریس بفتح خا یا کسر آن و فتح را است بدون
تنوین و ظاهر النسخة اصل کتاب اولیست از عبارت ابن ادریس به
آخر بکسر خا در مقابل اولست و بفتح خا بمعنی غیر است و چون از لفظ
آخر بسبب معنی تفصیلی بالکلیه شده است چنانچه شیخ محقق رضی استرابادی
طاب ثراه بآن تصریح نموده پس باید که کسره و تنوین داخل او
تواند شد و بواسطه تصحیح نسخه ابن ادریس بعضی توجیهات در تحفه
رضویه بیان کردیم یعنی خدای تعالی که بعد از همه موجودات خواهد بود بی
آنکه چیزی بعد از او باشد الذی قصرت عن رؤیته ابصار
الناظرین و عجزت عن نعته اوهام الواصفین
ظاهر آنست که بصر و وهم بمعنی قوت باصره و قوت واهمه باشد بلکه قوت
واهمه شامل قوت متخیله و حس مشترک هم باشد چه واهمه پادشاه قوتهای
عقلیه است پس یاد کردن واهمه احتیاج بذکر آن قوتها نبوده باشد یعنی خدایی
که کوتاهست از دیدن او چشم ناظرین و عاجز است از صفت کردن او قوتهای واهمه
بلکه متخیله و حس مشترک جماعتی وصف کننده باشند پس بنابرین چون لا یصدر الا جمع
نمیتوان گفت نکته در جمعیت ایشان آن باشد که اگر مراد از مصدر اقسام و انواع
او باشد مثل قوله تعالی و تظنون بالله الظنونا جایز است
که او را جمع کنند و فخر رازی در تفسیر کبیر باین تصریح کرده است بلکه بعضی

این کلام آن باشد که آن خدائی که عاجزست از دیدن او اوهام و نهایت
ناظرین درین دنیا و در عقبی و از توصیف او اقسام ادراکات
و توصیفات و نوعات و اهمین از ادراک قوت وهمیه و
قوت متخیله و حس مشترک ابتدع بقدرته الخلق
ابتداعًا واخترعهم علی مشیته اختراعًا
ابتداع احداث شئی است بدون آنکه مثالی سابق بران داشته
باشد پس اگر شئی حادثی مثالی نبوده باشد در عالم مثال
چنانچه ظاهر مذهب محققین است که منکر مثل افلاطونیه اند
ممکن است که فقره اول اشاره باشد بایجاد حوادثی که اولا موجود
شده اند بی آنکه شبیهی و نظیری داشته اند و فقره دویم اشاره
بحوادثی باشد که وجود نظیر او متقدم بر وجود ایشان بوده [illegible] است
یعنی خدای پاک بقدرت خود خلق را ایجاد کردن عجیبی که عقل بشری از
کنه آن عاجز است و اختراع کرد خلق را بر وفق اراده خود و اختراع کردن
عظیمی و بدانکه لفظ الخلق و لفظهم بحسب ظاهر مفعول به ابتدع و اخترع است
اما بنابر تحقیقی که جمعی از محققین نحاة چون ابن حاجب و اتباع او نموده اند
در خلق الله السموات والارض مفعول به خلق نیست بلکه مفعول
مطلق خلق اند باید که در اینجا نیز خلق و هم بحسب معنی مفعول مطلق ابتدع
و اخترع باشند نه مفعول به سلک بهم طرایق

ارادته و بعثهم فی سبیل محبته لا یملکون
تأخیرًا عما قدمهم الیه و لا یستطیعون تقدمًا
الی ما اخرهم عنه بدانکه میان فرقه شیعه امامیه و اشاعره
در دو مسئله نزاع واقع شده است یکی در آنکه افعال اختیاری بنده
فعل بنده است و او ایجاد کرده است چنانچه مذهب شیعه امامیه است یا
آنکه فعل خدای تعالی است چنانچه مذهب فاسد اشعریست و دویمی آنکه
اراده خدای تعالی بجمیع افعال بندگان از طاعت و معصیت تعلق نگرفته
بلکه همین بطاعت تنها تعلق گرفته است چنانچه مذهب شیعه امامیه است
یا آنکه اراده الهی بجمیع افعال بنده از طاعت و معصیت تعلق گرفته چنانچه
مذهب باطل اشعریت و در کتب علوم کلامیه بیان فساد مذهب اشعریت در
هر دو مسئله شده است و تحقیق این دو مسئله مبنی بر آنست که حسن و قبح افعال
عباد عقلیست چنانچه شیعه امامیه است یا آنکه شرعیست چنانچه مذهب
باطل اشعریت و دلیل عقلی این دو مسئله نیز در کتب کلامیه بتفصیل مذکور است
و آیات کریمه نیز بسیار است که دلالت بران میکند که حسن و قبح عقلی است مثل
قوله تعالی قتل الانسان ما اکفره من ای شیء خلقه من نطفة
خلقه فقدره الآیة و قوله تعالی کیف تکفرون بالله
وکنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم الآیة و مانند آن و از این
فقرات دعا بحسب ظاهر چنین توهم میشود که فعل بنده مخلوق خدای تعالی
باشد و بنده در فعل خود مجبور باشد چنانچه استطاعت قدرت نیست تا

که آنچه خدای تعالی او را ابدان فعل بدارد از آن فعل تاخیر کند و همچنین برعکس

و این مذهب چنانچه مذکور شد باطل است و همچنین معلوم میشود که اراده خدای

تعالی بجمیع افعال بنده تعلق گیرد چنانچه هرچه از بنده صادر شود سوالی محبت

الهی باشد و این نیز باطل است پس تاویل این فقرات را بر این نهج باید کرد

که خدای تعالی بنده را بشارع ارادت و محبت خود که طاعات باشد دلالت

نمود و بعضی اطاعت کرده در آن شارع سلوک کردند و بعضی اطاعت

نکردند یا آنکه مراد این باشد که خدای تعالی بنده را قدرت داد بر آنکه بشارع

ارادت و محبت او که موجب ادراک مثوبات باشد سلوک نمایند بعضی که

عاصی شدند ختیار آن دیگر کردند و بعد از آنکه اراده بنده تعلق

گرفت که فعل از و صادر شود باعتبار انضمام آن اراده صدور آن فعل

از بنده لازم میشود و تفصیل این را در تحفه رضویه بیان کرده ایم پس معنی

این کلام شریف است که خدای تعالی خلایق را رسانید و دلالت کرد بشارع

ارادتش و مبعوث ساخت ایشان را براه محبتش چنانچه مالک نیستند

که تاخیر کنند خلق از آن فعلی که خلق را بسوی او تقدیم فرمود بعد از تعلق

قدرت و ارادت بنده بآن فعل و استطاعت ندارند که تقدم کنند

بر فعلی که خدای تعالی ایشان را تاخیر فرموده است از آن فعل **وجعل**

لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوتًا مَعْلُومًا مَقْسُومًا مِنْ رِزْقِهِ

در نسخه ابن ادریس روح بضم را بمعنی جان چنانچه در اصل است و روح بفتح را

بمعنی حیات و تر ارادت پس معنی نسخه اصل کتاب آنست که گردانید خدای تعالی بجهت هر

روحی و بدنی از خلق قوتی معلوم ممتازی از رزق خودش و بنا بر نسخه

ابن ادریس مراد از روح صنف و نوع است و احتمال دارد که مراد از

روح مقابل فرد باشد پس روح کنایه از نفس ناطقه باید باشد که مجموع جنبد

و قوت چنانچه ببدن نفع میکند نفعش بنفس ناطقه هم میرسد **لَا يَنْقُصُ**

مَنْ زَادَهُ نَاقِصٌ وَلَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ

لا ینقص در اصل نسخه مشهوره بفتح یا و ضم قاف است و نقص بفتح نون و فا

و در نسخه ابن ادریس لا ینقص بضم یا و فتح قاف است و نقص بضم کاف است

و نقص بمعنی فعل لازم آمده است چون نقصت حقه و دو متعدی نیز آمده است

چون نقصت زید احقه و همچنین زاد نیز لازم و متعدی آمده است

و مایحتاج اقتصار آنچه ظاهر معین است بر نسخ ذکر میکنیم و تفصیل را در تحفه رضویه

بیان کرده ایم و ظاهر آنست که لا ینقص مشتق از نقص متعدی بیک

مفعول باشد و همچنین لا یزید از زاد متعدی بیک مفعول پس بنا بر نسخه

مشهوره من زاده مفعول به لا ینقص باشد مقدم بر فاعل و همچنین من

نقص مفعول به لا یزید مقدم بر فاعل شده است بجهت اهتمام یعنی کم نمیکند

آن کسی که خدای تعالی زیاد کرده است رزق او را هیچ کم کننده و زیاده

نمیکند آن کسی که خدای تعالی کم کرده است رزق او را هیچ زیاده کننده

و بنا بر نسخه ابن ادریس ناقص مفعول مالم یسم فاعله لا ینقص است

یعنی کم کرده نمیشود از آنکسی که خدای تعالی رزق او را زیاده کرده است

رزق ناقص و زیاده نمیشود برانکسی که رزق او را کرده اند
رزق زایدی ثم ضرب فی الحیوة اجلا موقوتا
وقوتا ونصب له امدا ممدودا یتخطا الیه
بایام عمره ویرهقه باعوام دهره ضرب بمعنی تعیین است
واجل بمعنی وقت است که تعیین کرده شده است بجهت انقضاء زمانی
وظاهر آنست که مراد از اجل و امد هر دو یک معنی است که آن اجل
موتست وتخطا از تخطی ناقص خود است بمعنی گام را شکستن
و رهق بمعنی نزدیک شدنست وچون در جمیع نسخهای مشهوره صحیحه
یتخطا بهمزه است ظاهر میشود که آنچه جوهری در صحاح گفته است که
تخطأت را بهمزه استعمال مکن باطل است چه هرگاه امام علیه السلام
استعمال کرده باشد چه اعتبار بکلام جوهری خواهد بود یعنی تعیین
کرد خدای تعالی بجهت هر کس در حیوة ابجید که وقت آن معین است
و قرار داد بجهت او زمان اجلی که نهایت آن از یقین کرد که آن
نیز اجل باشد که گاه برسید او در سوی آن اجل بزمان عمرش و نزدیک گردید
سوی آن بسالهای زمانش حتی اذا بلغ اقصی اثره واستوعب
حساب عمره قبضه الی ندبه الیه من موفور
ثوابه او محذور عقابه لیجزی الذین اساؤا بما
عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی عدلا

منه تقدست اسماؤه وتظاهرت آلاؤه لا یسئل
عما یفعل وهم یسئلون اثر یعنی جای گام است و ندب یعنی
خواندنست و مراد از آن اسم مسمی است یا آنکه میتوان تنزیه ذات و آلاء
جمع الی و الی است بمعنی نعمت پس امام علیه السلام مدت عمر هر کس را
بگام تشبیه کرده است و تشخص وجود او را در هر وقت بمنزله آن گام
و باء در بما عملوا و بالحسنی متعلق است بیجزی یا با ساؤا و احسنوا
و عدلا مفعول له یجزی است یعنی آنکه چون برسد آدمی بکمال اثر خود
یعنی بوقت موت برسد و حساب عمر خود را بالتمام استیفا نماید خدای
تعالی قبض روح او بسوی خود نماید او را پس ندبا آنچه او را بسوی
او طلبیده دعوت کرده است که ثواب وافر باشد یا عقابی که از او حذر
باید کرد تا جزا دهد خدای تعالی جماعتی را که گناه کارند بآنچه عمل بد کرده اند
و جزا دهد جماعتی را که نیکوکارند و نیکو کرده اند بعمل نیکو بجهت عدل التی
ذات او که باعتبار اسمها مختلف است اعتبارات مختلفه وارد شده مقدس است
از جمیع نقصها و نعمتهای او ظاهر و هویدا است سؤال کرده نمیشود از آنچه
میکند و خلق سؤال کرده میشوند از آنچه میکنند والحمد لله
الذی لو حبس عن عباده معرفة حمده علی
ما ابلاهم من مننه المتتابعة واسبغ علیهم

مِنْ نِعَمِهِ الْمُتَظَاهِرَةِ لِتَصَرَّفُوا فِي مِنَنِهِ
فَلَمْ يَحْمَدُوهُ وَتَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ
وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِ
نْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَ
صَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ
أَضَلُّ سَبِيلًا ابلاء یعنی آزمودن است خواه عطا و خواه
محبت و اسباغ یعنی کامل ساختن است و ظاهر اراده از نعم کمالات
علمیه و عملیه و از نعم کمالات جسمانیه است و جمعیت حدود در
انسانیه باعتبار اختلاف کمالات اوست و چون جمیع کفار د
بهایم در عدم کمال اشترک کند بلفظ واحد ادا کرد یعنی حمد از برای
خدایست که اگر حبس میکرد از بندگان خود معرفت حمد خود را
باز او آنچه بایشان داده است از بخششهای پی در پی و کامل کرده
است بر ایشان از نعمتهای ظاهره عظیمه هر آینه تصرف میکردند
در بخششهای او پس حمد او نمیکردند و در رزق او عیش فراخت
میکردند پس شکر او نمیکردند و هرگاه حمد و شکر او نمیکردند از حدی
انسانیه بیرون میرفتند و داخل حیوانات بهایم میشدند پس هر آینه
خواهستند بود بنحوی که خدای تعالی صفت ایشان را در کتاب محکمش

بیان کرده است إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ
سَبِيلًا یعنی نیستند این کفار مگر همچو حیوانات عجم بلکه ایشان
گمراه‌ترند بدانکه درین فقرات اشارتست بآنکه حسن و قبح
افعال عقلیست چنانچه شیعهٔ امامیه میگویند نه شرعیست
چنانچه اشعری میگوید وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَّفَنَا مِنْ نَفْسِهِ
وَأَلْهَمَنَا مِنْ شُكْرِهِ وَفَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُو
بِيَّتِهِ وَدَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ فِي تَوْحِيدِهِ
وَجَنَّبَنَا مِنَ الْإِلْحَادِ وَالشَّكِّ فِي أَمْرِهِ مراد از
ابواب علم علمهای مختلف است از علم حکمت الهی و ریاضی و طبیعی و غیر
آنها و ممکن است مراد ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
باشند یعنی حمد از برای خدای تعالی است بازاء آنکه خود را باما شناسانید
و ما را بشکر خود ملهم ساخت و درهای علم را برما گشود بسبب پروردگاری
پس ما را راه نموده از آنکه انکار او را کنیم یا شک در آن
کنیم حَمْدًا نُعَمَّرُ بِهِ فِيمَنْ حَمِدَهُ مِنْ خَلْقِهِ وَنَسْبِقُ
بِهِ مَنْ سَبَقَ إِلَى رِضَاهُ وَعَفْوِهِ نعمر بضم نون و فتح میم
مهمله و تشدید میم مفتوحه است چنانچه از نسخ اصل است یعنی حمدی
که بسبب آن معمر شویم در میان حامدان خدای تعالی از خلق او
و پیشی بجوییم بآن حمد از هر کس سبقت جسته است بخشنودی و عفو خدای

[illegible]

بالفتح با و سکون غین معجمه و ضم میم است یا اسقاط لفظ فی [illegible]
در نسخه ابن ادریس است از غمر است بمعنی پوشانیدن یعنی بپوشانند
این حمد باقی حامدین را بالفتح نون و سکون غین معجمه و فتح
میم است چنانچه در نسخه کنغمی است یعنی بآن حمد پوشیده شویم در
میان حامدین و در وسط ایشان داخل شویم یا بپوشیم چه وسط
اشرف می باشد از طرف بالفتح نون و سکون غین معجمه و ضم میم است
از غم بمعنی کثرت یعنی بسیار شویم بآن حمد در میان حامدین چنانچه
حامدی از ما بغیر حامدین بسیار باشد حمدا یضیء لنا
به ظلمات البرزخ و یسهل علینا به المبعوث
و یشرف به منا و لنا عند مواقف الاشهاد
در نسخه ای اصل یعنی بتاء مثناة از فوق و شناة از تحت جمیعا است
چنانچه ظلمات نیز بضم تا و کسر آن بعا خوانده شده است و یسهل
بضم یاء مثناة در تحت و تشدید ها و مکسوره یا مفتوحه نسخه اصل است
و در بعضی نسخ اصل بیاء مفتوحه مثناة از تحت و ضم ها مخففه نیز
خوانده شده است و بتاء مثناة در فوق و تشدید ها مکسوره
در نسخه ابن ادریس است و برزخ حالتیست که میان موت و وقت
مبعث است مثل حال قبر و اشهاد جمع شهد است و او جمع شاهد است
چون اصحاب و مراد از آن ملایکه اند که روز قیامت بجهت افعال

عباد گواهی میدهند و اضاءه لازم و متعدی آمده است اگر لازم است
ظلمات مرفوع است بر فاعلیت و اگر متعدیست ظلمات منصوب است
بر مفعولیت و سبیل منصوب است بر مفعولیت لیسهل تا
بر نسخه مشهوره یا النسخه ابن ادریس و بر دو نسخه دیگر اصل
مرفوعست بآنکه مفعول مالم یسم فاعله لیسهل باشد ما فاعل او
پس بنا بر نسخه مشهوره معنی کلام شریف آنست که خدای که
روشن سازی تو بآن حمد ما ظلمتهای برزخ را آسان کند خدای تعالی
بآن حمد منزلهای ما را یا آسان گرداند بر ما حمد را مبعث و شرف سازد
خدای تعالی بآن حمد منزلهای ما را در مکانی که ملایکه گواهی میدهند
بجهت افعال عباد یوم تجزی کل نفس بما کسبت و هم
لا یظلمون یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا
و لا هم ینصرون مولی را معنی بسیار است یکی ناصر و یکی ابن عم
قسیم و یکی خویش و یکی بنده و یکی شریک و دیگری معانی که در این مقام مناسب
نیست یعنی از روزی که جزا داده میشود هر نفسی بآنچه کسب کرده است و حال
آنکه ظلم بر ایشان در آن روز نمیشود روزی که هیچ مولی بمولی نفع نرساند
مطلق و هیچ مولی نصرت داده نمیشود از مولای دیگر بدانکه جمعیت
در لفظ و لا هم ینصرون یا باعتبار افراد مولیست یا باعتبار تعدد
معنی مولی پس شبیه بعموم اشتراک باشد حمدا یرتفع منا

إلى أعلى عليين في كتاب مرقوم يشهده المقربون

عليون جمع علي است وچنانچه زمخشري گفته است نام ديوان

خير است كه جميع اعمال ملائكه وانس وجن در آن مكتوب است واز

آسمان هفتم بالاتر است در جوار ملائكه مقربين ومراد از مرقوم آنكه

جميع اشيا در آنجا مكتوب است بخط واضح ومراد از مقربان ملائكه

مقربند كه در عليين مقيم اند بجهت آنكه گواهي دهند در آنچه در ديوان

عليين ودر كتاب مكتوب است يعني حمدي كه بالا رود از ما بديوان

اعلى عليين ودر كتاب ونبشته ثبت شود كه خط آن واضح است

وملائكه مقربون بران كتاب گواهي دهند حمدا تقربه

عيوننا اذا برقت الابصار وتبيض به وجوه

هنا اذا اسودت الابشار وتغر مشتق است از قره بمعني وي

وقرة العين ازان گرفته اند چون در وقت خوشحالي اشك چشم

سرد است ودر وقت اندوه وحزن گرم است بنا برين هرگاه كه عرب

ميخواهد كه بگويد كه خوشحالي بتو برسد ميگويد قرت عينك يعني

چشمت سرد شود وبرق بمعني تحير است از دهشت يعني حمدي كه

روشن شود بان چشمهاي ما در روز قيامت كه چشمها حيرت دارند

از آن دهشت وسفيد شود بآن حمد رويهاي ما در روزي كه سياه شود

بشره خلايق حمدا نعتق به من اليم نار الله الى

كرامته جوار الله حمدا نزاحم به ملائكته المقربين

ونضام به انبيائه المرسلين في دار المقامة

التي لا تزول ومحل كرامته التي لا تحول اعتاق

بمعني آزاديست واليم بمعني مولم بكسر لام چنانچه جوهري در صحاح گفته است

نيست چه فعيل بمعني تحقيق بمعني مفعل نمي آيد بلكه بمعني متالم گويا

آتش دوزخ بمرتبه شدت دارد كه از نفس خود نيز در الم است ومقامه

بضم ميم يا فتح آن مصدر ميمي است بمعني اقامه يا اسم مكان وحول بمعني

انتقال وتغير است يعني حمدي كه آزاد شويم بان حمد از آتش اليم

عذاب الهي بسوي جوار الهي كه محل كرامت وعزت است حمدي كه مزاحمت

رسانيم ما بآن حمد ملائكه مقربين را بسبب قرب بدرگاه الهي چنانچه

جاي برايشان تنگ شود وملحق شويم وخود را منضم سازيم با پيغمبران

مرسل در خانه اقامت كه در قيامت باشد كه هرگز بر طرف نميشود ودر محل

كرامت او كه هرگز تغير نيابد وبدانكه فرق ميان نبي ورسول چند قول است

كه اصح اقوال چنانچه در كتاب حجه از كافي مذكور است ودر چند حديث

آنست كه در نبي شرط نيست كه جبرئيل را معاينه ببيند بلكه گاه باشد

كه ببيند در خواب ورا ببيند واو از جبرئيل بشنود ودر رسول شرط است

كه پيغمبر ايشان باشد كه اطاعت او كنند ودر نبي اين شرط نيست بلكه گاه باشد

كه آن نبي بمعين خودش در معرفت شريعت واحكام محتاج باشد به پيغمبر ديگر

الحمد لله الذي اختار لنا محاسن الخلق واجرى علينا طيبات الرزق وجعل فضيلة الفضيلة بالملكة على جميع الخلق فكل خليفته منقادة لنا بقدرته وصاير طاعتنا بعزته خلق بضم خا و ت

در اصل نسخه مشهوره و فتح خا نیز در بعضی نسخهای اصل آمده است و خلق

نشانیه

بضم خا ملکاتیست که با آن قدرت بهم رسد بر آنکه بفعلهای نیکو کار ایشان تواند نمود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام

در حسن و خلق بمرتبه بودند که جمیع خلقهای نیکوی پیغمبران سابق از ایشان

بود چنانچه در قرآن مجید وارد شده است فبهدیهم اقتده یعنی اقتدا کن

به هر یک پیغمبران سابق در آن صفات نیکو که با آن صفت مخصوص بودند از

خلقهای نیکو و چون خلق ال آداب و آثار نیکو بسیار است از علم و بخشش

و مانند آن اعتبار محاسن بصیغه جمع بخلق نسبت داد مراد از طیبات

رزق رزقیست که طعم او در ذایقه نیکو باشد و میان علماء شیعه و اشعری

خلاف است در آنکه رزق منحصر در حلال است چنانچه مذهب شیعه امامیه است

یا شامل حرام نیز هست چنانچه مذهب اشاعره است و در تحقیق

حقیقت دلیل شیعه را بیان کرده ایم و ملکه یعنی تسلط و اقتدار است

بر محافظت چیزی چنانچه میگویند فلان حسن الملکه است یعنی حسن سلوک دارد

و نسبت بغلامانش و در حدیث وارد شده و لا یدخل الجنة سیء الملکه

والملکه یعنی احسن نیست نیشود کسی که با غلامانش بد سلوک میکند و خلیفه

فعیلة است بمعنی مفعول یعنی مخلوق و چون موصوفش محذوف است

جایز است در ورا الحلق تا و این تا بجهت نقل از وصفی است

باسمیت و علامت آنست که این صیغه غالبا جاری بر موصوف نیست پس

معنی این کلام شریف آنست الحمد و ثنا از برای خدائیست که اختیار کرد

بجهت ما خلقهای نیکو اصلی یا صفات نیکوی خلق و جاری ساخت

بجهت ما رزقهای حلال نیکو مخصوص ساخت ما را به حسن سلوک با

جمیع خلق پس جمیع خلق مطیعند از برای ما بقدرت او و سیل او از خدم

اطاعت ما بعزت او مدار انکظام آنست که معنی جمیع این فقرات

سابقه مخصوص ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشد و ممکن است

که مراد ازین فقره اخیره آن باشد که کل خلایق از ملایکه که موکلند بابر و

باران و باد و غیر آن و افلاک و عناصر و غیر آن واسطه است بجهت

آنکه آثار رحمت و فیض الهی بخلایق برسد بجهت تعیش ایشان لهذا

خدای تعالی امر کرد ملایکه را که سجده آدم علیه السلام بکنند از بابت

سجده خادم و مخدوم را پس مطلب اصلی وجود انسانست و سایر موجودات

حتی جن مامورند با طاعت و خدمت انسان پس جمیع خلایق مطیع و منقاد

نوع انسان باشند بقدرت شامله و عزت کامله او و بنابرین یعنی

این فقره شامل حال نوع انسان بوده باشند الحمد لله

الخلق عنا بابات الحاجات الا الیه فکیف نطیق

حسنان ام مبني نزد بعضي نسكره لا مبني ام منفصله باشد
و آن وقتي است که قبل از و همزه استفهام یا همزه تسویه باشد و منقطعه
باشد بمعني لکن چون حرف استفهام قبل از و نباشد و درین
کلام ام منقطعه است بمعني لکن و تفصیل این را در تحفه رضویه بیان
کرده ایم و باید دانست که تحقیق آنست که مؤثر در وجود نیست
الا خدای تعالی پس موجد مخلوقات سوای افعال عباد که موجد او
قدرت بنده است بر مذهب حق و غیر از ذات الهی چیزی نیست و
علتهای دیگر با واسطه آنند که اثر ایجاد واجب را بمخلوقات
برسانند یا علة مادیه یا صوریه یا غائیه اند بلکه موجد
این موجودات سوای افعال عباد و مؤثر در آنها سوای
ذات باری تعالی چیزی دیگر نیست یعنی حمد از برای خدا است
که بسبب برما در احتیاج را بهمه چیز از وجود و هستی ما بکرم جناب
مقدس او پس چگونه طاقت بیاوریم که حمد او کنیم لکن بر
چه وقت ادای شکر او توانیم کرد هرگز توانیم در هیچ مدتی
شکر او را بجای آوریم الحمد لله الذي رکب فینا
آلات البسط وجعل لنا ادوات القبض و
متعنا بارواح الحیوة واثبت فینا جوارح
الاعمال ظاهر آنست که مراد از بسط انبساط اعضا و
رگها و رباطهاست در مقابل قبض و احتمال بعید هم دارد

که مراد از و انبساط سینه و دل و شش باشد از وقت داخل
شدن هوا بشش در مقابل قبض سینه و دل و شش و
احتمال دارد که مراد از بسط فرح و خوشحالی باشد بلکه شامل
غضب هم باشد چون روح درین اوقات به اطراف بدن منبسط
میشود و از قبض غم و اهم بلکه شامل مجالات اهم باشد که درین
اوقات روح باندرون بدن میل میکند اما ظاهرتر آنست که
درین اوقات اولست و خلاصه تحقیق این فقرات شریفه آنست
که در آدمی سه روح است اول روح حیوانیه که قوت حیوانیه باو قائم است
از دل بجمیع اعضا میرود و قوت حیوة در دل با او تعلق گرفته است
و بواسطه رگهای شریان که حرکت میکند و نبض حرکت آن از رگهاست
بجمیع اجزای بدن پهن میشود و حیوة اعضا از وست که حفظ میکند
اعضا را از ... روح نفسانی که قوت حس و حرکت از آن
روح تعلق دارد و بواسطه پیهها که رسته از دماغ بمذهب اکثر
حکما و از دل بمذهب ارسطو بجمیع اعضا
می آید و قوت حس و حرکت باین آنها میرسد سیوم روح طبیعی است
که قوت نما و نمایم است که بسبب غذا در تنمی داخل در اعضا
و نمو آن میشود بواسطه رگهائی که از جگر رسته است بمذهب
اکثر حکما و از دل بمذهب ارسطو آن قوت بجمیع اعضا می آید

و قوت حس و حرکت بایشان میرسند و افاده این دو فعل میکند
و این هر سه روح از بخار اخلاط خصوصاً خون و هوایی که
استنشاق میشود بهم میرسد و چون بدل ما یتحلل روح میشود
بمذهب محققین که نفس ناطقه بارواح خصوصاً روح حیوانی که
از دل باعضا میرود متعلق است پس آدمی آن نفس ناطقه باشد نه
روح و بمذهب جالینوس که او منکر نفس ناطقه است آدمی همان روح است
که از بخار اخلاط بهم رسیده است پس براو لازم می آید که هر شخصی که
شخص باشد دیگر کس بلغت فارسی سخن نتواند گفت باید که ما گوید و
بعربی انا نتواند گفت نحن بگوید و این باطل است و چون مقصد اصلی
از پی در بدن افاده حس و حرکت براو است و پیدا است که از دماغ و
نخاع که بفارسی حرام مغز میگویند رسته اند سی و هفت جفت و
یک طاق اند که هفت جفت از دماغ و سی زوج و یک طاق از نخاع بیرون
آمده اند و اکثر این پی ها خصوصاً آنچه از دماغ رسته اند چون سستی دارند
که زود پاره میشوند و این پی ها بسبب قوه محرکه گاهی عضوها را حرکت میدهند
بجانب مبداء منقبض میشوند و گاهی سست میشوند و عضوها را
بحالت اصلی خود میگذارند و بیم آنست که از این حرکت دادن پاره پاره شوند
بنابراین انعام کرده است حضرت عزت تعالی شانه بر بندگان خود که
چون پی بجواید عضوی که بخواهد او را حرکت دهد بجهت استحکام

پی و محافظت آن جسم رباطی سفید پی چسب سختی
از استخوان نزدیک بآن عضو بیرون آورده است و این پی را
بآن رباط بیکدیگر آمیخته ریشه ریشه کرده در یکدیگر داخل ساخته
است و خلل و فرج آنرا پر از گوشت کرده است و پرده که پوشش از
پی و رباط یافته است بر بالای این مجموع را بعربی عضله میگویند و
بفارسی ماهی گوشت و از طرف مقابل این اجزای پی و رباط مرتبه دیگر
غالباً باهم جمع نموده بریکدیگر پیچیده بعضو متصل شده است
و این مجموع را وتر گویند پس چون آدمی خواهد که مثلاً دست خود را
بجمع کند بسبب قوت محرکه آن شعبه پی که از نخاع بدست آمده است
بیکدیگر کشیده میشود و بتابعیت آن رباط و عضله و غشا و وتر جمیعاً
کشیده میشوند و دست را بهم کشیده منقبض میسازند و چون باز بحالت
اصلیه خود عود مینمایند آن عضوها بحالات اصلیه خود عود مینمایند
و دست منبسط گشته بدستور اول باز میشود فتبارک الله
احسن الخالقین پس ظاهر شد که آلات انبساط و انقباض
اعضا پی است و رباط و گوشت و عضله و غشا و وتر و ارواح متعلقه
بجمیع سه است اگرچه روح حیوانی ملکی است و اعضایی که کسب عمل پی
کنند یا ورید و شریان رگ پی است که اورده است و آلات جمیع اعمال ابدان اند
با جمیع عضوهای بدنست که جمیع حرکات بدنیه بایشان متعلق شده است
پس معنی این کلام شریف آنست که حمد مخصوص خدایست که

ترکیب کرد در ما آلتهای بسیط عضوها و کشاده شد از ایشان از
یکدیگر و قرار داد بجهت ما آلتهای جمع شدن عضوها و آلات خبان
مذکور شد پی و رباط و گوشت و عضله و غشا و تریات و تمتع
رسود ما را بروحهای حیوة و قرار داد و ثابت ساخت در ما
اعضائی را که اعمال بواسطه آن ظاهر و صادر میشود که در بعضی
و شریان و پی باشند یا کل عضوها بنا بر آنکه مراد بسیط نیز شش
و دل باشد مراد از آلات بسط و قبض جمیع اعضا شش است از قصبه
شش و شعبهای شریان و وریدی که در آنجا اند و اضلاع و حجاب حاجز
میان آلات غذا و تنفس و حجاب آنرا گاه تنصیف فضای سینه کرده است
و غشاء مجلل اضلاع و غشاء مستبطن اضلاع و مانند آن و اگر مراد از
بسط و قبض فرح و غم باشد آلات آن قوت حیوانیه است یا قوت نفسانیه است
از حس مشترک و متخیله و واهمه و وجه تقدیم بسط بر قبض آنست که بسط
اشرفست از قبض از وجوه متعدد یا آنکه در بعضی عضوها آلات بسط زیاده
است از آلات قبض چون آلات بسط کفتین و تحقیق و تفصیل این را در کتب ضروریه
بیان کرده ایم وغذانا بطیبات الرزق واغنانا بفضله
واقتنانا بمنته ثم امرنا لیختبر طاعتنا ونهانا
لیبتلی شکرنا اقنا ماخوذ است از قنیه یعنی سرمایه که بآن تجارت
میکنند و این سرمایه در اینجا یا طاعات و عبادات است یا عقلی که ما را
بجمع سعادات است یعنی خدای تعالی غذا داد ما را برزقهای حلال خود و ما را

بفضل و کرم خود غنی ساخت از قضاهای حوائج یا از آنکه از مخلوقات چیزی
سؤال کنیم و سرمایه ما که عبادات است یا عقل است بما داد بمنت و
بخشش خود و بعد از آن امر کرد ما را بطاعت و عبادت تا آزمایش کند
طاعت ما را و نهی کرد ما را از معصیت تا آزمایش کند شکر ما را بدانکه
چون مراد از قنیه طاعت باشد اشارتی بدان است که لطف الهی بر بندگان
بمرتبه ایست که خود سرمایه بایشان رسید بعد بار ز اضعاف اضعاف آن ثواب
و ربح کرامت میکند فخالفنا عن طریق امره ورکبنا متون
زجره فلم یبتدرنا بعقوبته ولم یعاجلنا
بنقمته بل تانانا برحمته تکرما وانتظر
مراجعتنا برأفته حلما نقمه بکسر نون و فتح آن بمعنی انتقام
کشیدنست و تانی ماخوذ است از اناة بمعنی حلم یعنی پس مخالفت کردیم از
راه امر او و سوار شدیم بر پشت منعهای ناشایسته که ما را از آن زجر و منع کرده
بود پس تعجیل و مبادرت نکرد ما را که عقوبت کند تعجیل نکرد ما را که انتقام از ما
بکشد بلکه تانی کرد با ما برحمت خود و رحمتش از روی عزت و کرامت و انتظار کشید که
ما بازگشت کنیم و توبه کنیم بسوی او برحمت که مدح خود را یافت بحلمی که دارد بدانکه مراد
از انتظار آنست که خدای تعالی تاخیر در عذاب بنده میکند شاید که او توفیق توبه
و انابت بیابد مثال کسی که انتظار کشد که بنده چه وقت با او بازگشت میکند
والحمد لله الذی دلنا علی التوبة التی لم نفدها

الا من فضله فلو لم نعتدد من فضله الا بها لقد
حسن بلاؤه عندنا وجل احسانه الینا وجسم
فضله علینا بدانکه میان علماء امامیه رضوان الله علیهم اجمعین
و میان معتزله اختلافست در انکه چون بنده توبه کند آیا واجب میشود
بحسب عقل که خدای تعالی گناهان او را ببخشد چنانچه معتزله توهم کرده اند
یا انکه محض تفضل الهی است بخشیدن گناهان بنده و بر خدای تعالی لازم نمیشود
چنانچه مذهب حق امامیه است اما ترجیح نیست در ان و بعد از این در دعای
دیگر صریحا ظاهر میشود و افاده بمعنی بخشیدن و بفیض رسانیدن و بفیض
یافتن هر دو آمده است اگر فا در لم نعتدد مفتوحست فعل مجهول است
و از معنی اول ماخوذ است و اگر مکسور است از معنی دوم ماخوذ است یعنی حمد
مخصوص خدائیست که رهنمونی کرد ما را بتوبه که استفاده نکردیم این توبه را
مگر از فضل او پس اگر نشماریم از فضل و رحمت او مگر همین توبه را و نظر از شمردن فضلهای
و فضلهای دیگر او بپوشیم هر آینه نیکو خواهد بود نزد ما احسان او و بزرگ خواهد
بود احسان او بسوی ما و عظیم خواهد بود رحمت او بر ما فما هکذا کانت
سنته فی التوبة لمن کان قبلنا لقد وضع عنا
ما لا طاقة لنا به ولم یکلفنا الا وسعا ولم یجشمنا
الا یسرا ولم یدع لاحد منا حجة ولا عذرا فالها
لک منا من هلک علیه والسعید منا من

رغب الیه بدانکه معنی این کلام شریف آنست که توبه در زمان سابق
بسیار دشوار بوده است و مثل این زمان آسان نبوده و این یا اشاره است
با انکه چون بنی اسرائیل از جهاد با موسی علیه السلام تخلف کردند چهل سال در
بیابان تحیر سرگشته تا توبه ایشان مقبول شد یا انکه چون جمعی از بنی
اسرائیل عبادت گوساله سامری کردند توبه ایشان آن
بود که یکدیگر را بکشند و تسلیم شوند که دیگری ایشان را بکشند
چنانچه منقولست که موسی علیه السلام امر کرد ایشان را که در صف
ایستادند پس غسل کردند و کفن ها پوشیدند و هارون علیه السلم
آمد با دوازده هزار کس که گوساله را عبادت نکرده بودند و کاردها
های تیز داشتند و آن بنی اسرائیل را که عبادت گوساله کرده بودند
می کشتند تا هفتاد هزار کس را کشتند بعد از ان خدای تعالی قبول
توبه باقی زنده ها را کرد و کشته شدن ایشان را بمنزله شهادت ایشان
بود یا بانکه قبول توبه آدم علیه السلم از ترک سنت که خوردن
گندم بود چنانچه مذهب حق امامیه است بعد از ان بود که مفارقت
میان آدم و حوا شد و سیصد سال گریه کرد یا بانکه جمعی از مفسرین
تفسیر این آیه کریمه و یضع عنهم اصرهم و الا
غلال التی کانت علیهم نقل کرده اند که چون از

بني اسرائيل گناهي و خطايي واقع مي شد از عضوي واجب بود بر ايشان
كه آن عضو را قطع كنند و تجشيم يعني تكليف است بر امر شاق
يعني پس نشود بچنين طريقه و قانون خداي تعالي در تو بر جماعتي
كه پيش از ما بوده اند هر آينه ساقط كرد از ما آنچه بار ايشان طاقت نشود
و تكليف نكرد ما را بآنچه وسع ما باشد و تكليف دشوار نكرد ما را اشد
بچيزهاي سهل و نگهداشت بجهت يكي از ما در روز قيامت كه هلاك شد از
فرمان و حكم او و كسي سعيد است از ما كه رغبت كرد بحكم او و الحمد لله
بكل ما حمده به ادني ملائكته اليه واكرم
خليقته عليه وارضي حامديه لديه حمدا
يفضل سائر الحمد كفضل ربنا علي جميع خلقه
تحميد يعني حمد پي در پي كردنست و ادني مشتق است از دنو بمعني
قرب نه از دنائة بمعني خست بلكه ادني بهمزه مشتق است از دنائة
واكرم وارضي افعل تفضيل است يعني مفعول چون اشهي و سائر به
معني باقيست ماخوذ از سؤر بمعني آبي كه در ته ظرف باقي مانده
چنانچه حريري و صغاني و صاحب قاموس نيز تصريح كرده اند بمعني
جميع چنانچه جوهري در صحاح توهم نموده است و اگر بمعني
جميع بود معني فاسد مي شد چه لازم مي آيد كه جزء از كل بوده باشد و اكرم
و افضل مخلوقات نزد خداي تعالي بمذهب حق اماميه انبيا و ائمه معصومين
عليهم السلام نه ملائكه چنانچه مقرر كرده اند در تحفه رضويه بيان آن

كرده ايم و در اين كلام بلاغت انجام نيز اشاره بآنست يعني مخصوص حق
تعالي است حمدهاي بي حدي كه پي در پي كرد او را ملكي كه از همه ملائكه با او
نزديكتر است و مكرم ترين مخلوقات بسوي او و پسنديده ترين حامدين
او نزد او يعني انبيا و ائمه معصومين عليهم السلام چنان حمدي كه زياده باشد
بر باقي حمدها مانند زيادتي كه پروردگار ما دارد بر جميع خلقش و له
الحمد مكان كل نعمة له علينا و علي جميع عباده الما
ضين والباقين عدد ما احاط به علمه من جميع الا
شياء و مكان كل واحدة منها عددها اضعافا
مضاعفة ابدا سرمدا الي يوم القيمة حمدا لا منتهي لحده
و لا حساب لعدده و لا مبلغ لغايته و لا انقطاع لا
مده لفظ ثم در لغت عرب اگرچه موضوع است بجهت تعقيب با مهلة اما بسيار
واقع شده است كه بمجاز او را اطلاق كرده اند بر آنكه ميان كلام سابق بر ثم
و كلام بعد از آن در مرتبه و شرافت اختلاف بوده است پس اين اختلاف
در مرتبه را بمنزله تراخي در وقت قرار داده اند چنانچه در قرآن مجيد وارد شده است
هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعا ثم استوي
الي السماء فسويهن سبع سموات يعني خداي تعالي خلق كرد بجهت
شما آنچه در زمين است جميعا پس قصد كرد بجانب آسمان يا از روي اعتدال
و استوار بهفت آسمان را خلق كرد و معلوم است كه خلق آسمان قبل از زمين بود

چنانچه در قرآن واقع شده است وَالأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا

یعنی زمین را بعد از آسمان وجود کرد و پهن ساخت پس مجرد آیه

کریمه اشاره است با آنکه تفاوت عظیمی در مرتبه میان خلق زمین و آسمان

است چنانچه قرائی نحوی نیز میگوید که ثم گاهی بجهت ترتیب در اخبار می

آید نه در اصل حکم چنانچه میگوید اعجبنی ما صنعت الیوم ثم

ما صنعت امس اعجب و در مقام نیز ثم بجهت تراخی در رتبت

و مهلت نیست بلکه بجهت آنست که مراتب حمد سابق بر این فقره باعتبار کیفیت

بود چه حامد ملائکه مقربین اند و انبیاء مرسلین و ائمه معصومین علیهم السلام

بودند و مراتب حمد مذکور درین فقره باعتبار کثرت عدد حامد

و زمان حمد است و مراد از مکان یا سطح باطن حاوی است که مماس ظاهر

محوی باشد چنانچه شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا در شفا اختیار کرده است

پس گویا حمد بر از مکان نعمت است یا یعنی عوض است مجاز را یعنی نیز از است

چه بنزله حمد متفاوت می شود بتفاوت منزله نعمت و لفظ مکان

عدد منصوب بنزع خافض و لفظ مکان کل واحد عطف است بر مکان

کل نعمة و ضمیر در منها و عدد ها یا راجع است بر بندگان ماضی و باقی یا

معنی آن باشد که حمد از برای خدای تعالی ثابت است بعوض هر نعمتی که بر ما و بندگان

ماضی و باقی داد و بعدد آنچه علم الهی بآن متعلق گشته است و بعوض هر یک از

بندگان جمیع عدد بندگان بر الاعداد حمد را بعدد نعمت

ساخت و ثانیا بقدر عدد بندگان حامد یا راجع است باشیاء یعنی

حمد از برای خدای تعالی است بعدد هر نعمت که بر بندگان داد و بعدد

علم الهی بهر شیئی از اشیا بعوض هر یک عدد کل اشیا چنانچه عدد

حمد درین صورت بقدر مضروب عدد نعمت الهیه است بر بندگان در عدد

علم الهی باشیا در عدد ذوات اشیا فافهم و عدد را در روایت ابن ادریس

برفع و بنصب خوانده شده است اگر مرفوع باشد مبتدا است و خبر او

مکان کل واحد است که ظرفست و بر او مقدم شده است و بدا یعنی ایام است

و مراد از دهر و سرمد یا یا معنی لغویست یعنی ایام و زمان طویل یا

معنی است که حکما و ارباب معقول چون شیخ الرئیس در تعلیقات اوردیم

از طبیعیات شفا گفته است که نسبت میان امور متغیره چون حرکات

با یکدیگر زمان است و نسبت میان متغیر و ثابت که از تغیر در

محفوظست چون عقول و ملایکه دهر است و نسبت میان ثابت با ثابت

چون نسبت میان واجب الوجود و عقول و ملایکه سرمد است پس

هر گاه بندگان الهی یعنی ماضی و متغیر باشند و تغییر در ذات او ممکن

حمد ایشان واجب الوجود را که نسبت است میان ذوات ایشان متغیرات

و واجب الوجود باید یعنی دهر تعبیر شده است و حمد بندگان باقی ثابت را

چون ملایکه بسرمد تعبیر نموده و تفصیل این را در تحفه رضویه بیان کرده ایم

و امد یعنی منتها و غایت است پس خلاصه معنی این فقرات سرکیفه

انکه پس از برای خدای تعالی حمد میکنیم بعوض هر نعمت که او را

بر ما هست و بر جمیع بندگان گذشته و بندگان باقی بعد ازانکه

احاطه کرده است بان علم او از جمیع اشیا ، بعوض هر یک از بندگان

یا اشیا ، عدد مجموع آن اضعاف مضاعفه آن حمد ابدی که زمانش

طویل باشد تا روز قیامت حمدی که آخر و نهایت نداشته باشد و عدد او را

حساب نباشد و غایت او بهیچ جا نرسد و نهایت او منقطع نشود

حَمْدًا يَكُونُ وَصْلَةً اِلَى طَاعَتِهِ وَعَفْوِهِ وَسَبَبًا

اِلَى رِضْوَانِهِ وَذَرِيعَةً اِلَى مَغْفِرَتِهِ وَطَرِيقًا اِلَى جَنَّتِهِ

وَخَفِيرًا مِنْ نَقِمَتِهِ وَاَمْنًا مِنْ غَضَبِهِ وَظَهِيرًا عَلَى

طَاعَتِهِ وَحَاجِزًا عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَعَوْنًا عَلَى تَادِيَةِ

حَقِّهِ وَوَظَائِفِهِ حَمْدًا نَسْعَدُ بِهِ فِي السُّعَدَاءِ

مِنْ اَوْلِيَائِهِ وَنَصِيرُ بِهِ فِي نَظْمِ الشُّهَدَاءِ بِسُيُوفِ

اَعْدَائِهِ اِنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيدٌ وصله چیزیست که باو توصل

بجوید بسوی شیء پس شامل اسباب حقیقیه و آلات و ادوات باشد و سبب

در لغت بمعنی ریسمان آمده است و بمعنی وصله و در اصطلاح حکما شامل

علتهای اربعست که علت مادیه و صوریه و غائیه و فاعلیه باشد و ذریعه

وسیله است و خفیر بمعنی خلاص کننده و خلاص کرده شده آمده است

و مراد درینجا معنی اول است و ظهیر بمعنی معین است و نسعد ماخوذ است از سعد

لازم نه متعدی چه بمعنی متعدی هم می آید و سعود اسم مفعول از آن

معنی متعدی ماخوذ است و مصدر نسعد سعادتست خلاف

شقاوت ماضی او سعد است بکسر عین و این در وقتی است که صفت آدمی باشد

و اگر صفت غیر آدمی باشد ماخوذ است از سعوده بمعنی یمن خلاف نحوست

و ماضی او سعد است بفتح عین چنانچه جوهری در صحاح ذکر کرده است و

اولیا جمع ولی است بمعنی محب و ولی که از اسماء الله تعالی است بمعنی نصرت دهنده

بندگان مؤمن است و حمید فعیل است بمعنی مفعول یعنی حمد کرده شده این یعنی حمد میکنیم

خدای تعالی را حمدی که بسبب آن حمد متوصل شویم بطاعت او و عفو او و سبب باشد

برضای پروردگار و وسیله باشد بآمرزش و راهی باشد به بهشت او و خلاص

کننده باشد بنده را از انتقام او و امن باشد از غضب او و اعانت کننده باشد

بنده را بر طاعت او و مانع باشد بنده را از نافرمانی او و اعانت کننده

باشد بنده را برانکه حق خدمت و وظایف بندگی او را بجای آورد حمدی

که بان سبب در حمد باشیم یا امتیاز داشته باشیم در میان جماعت صاحب سعادت

که دوستان پروردگار باشند و بگردیم بان سبب منتظم در سلسله جماعتی

که شهید میشوند بشمشیر دشمنان خدای تعالی که کفارند بدرستیکه خدای تعالی

نصرت دهنده مؤمنان و حمد کرده شده است وَكَانَ مِنْ دُعَا

ئِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ هٰذَا التَّحْمِيدِ الصَّلٰوةُ عَلَى

رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ

اختلاف کرده اند در آنکه علما صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
واجب است یا سنت جمعی کثیر از علماء امامیه رضوان الله علیهم اجمعین
بر آنند که هر مرتبه که اسم پیغمبر مذکور شود صلوة واجبست چنانچه
مذهب شیخ ابو جعفر ابن بابویه القمی طاب ثراه و زمخشری نیز
در کشاف این مذهب را اختیار کرده است و شیخ مقداد در کنز
العرفان این مذهب را ترجیح داده است و بعضی از سنیان گفته اند یکمرتبه
در مدت عمر صلوات واجبست و بعضی بر آنند که در هر مجلس که اسم پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم مذکور شود اگر چه مکرر باشد یکمرتبه صلوة واجبست
و در کیفیت صلوة همین کافیست که بگویند اللهم صل علی
محمد و آل محمد اما افضل و اولی آنست و آل محمد را اضافه
نمایند و آنچه در بعضی روایات وارد شده است که صلوات را باین عبارت
عبارت ادا نمایند که اللهم صل علی محمد و آل محمد کما بارکت
علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید مراد آنست
که این افضل عبارات است که صلوة را بآن ادا نمایند و درین مقام اشکالیست
عظیم زیرا که ابن بابویه با آنکه صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در هر ذکری واجب
میدانند در تشهد نماز صلوة بر پیغمبر مطلقا مذکور نساخته است چنانچه
در بعضی احادیث صحیحه نیز صلوة در تشهد مذکور نیست و باقی فقهاء
با آنکه صلوة را در هر ذکری واجب نمیدانند صلوة را در تشهد ذکر کرده اند

[illegible]

و ظاهرا جواب این اشکال آنست که بمجرد آنکه صلوة در تشهد داخل نباشد
لازم نمی آید که در نماز داخل نباشد پس منافات ندارد با آنکه
بعد از تشهد صلوة واجب باشد نه جزو تشهد یا آنکه ممکن است
که چون در تشهد شهادة دویم اسم پیغمبر مذکور میشود صلوة بر پیغمبر از
جهت جزو نماز نیست اما واجب باشد بنا بر این ذکر اسم پیغمبر صلی الله علیه
و آله پس صلوة جزو نماز بالاصالة نباشد بلکه بتابعیت شهادت واجب باشد
و نیز باید دانست که علماء امامیه رضوان الله علیهم چنین بر آنند که صلوة بر آل
پیغمبر فرستادن خواه تنهائی مذکور شود یا با اسم پیغمبر مذکور باشد جایز است
بلکه کمال فضیلت و ثواب دارد چنانچه از آیات کریمه و احادیث
صحیحه بر این دالست و زمخشری در کشاف میگوید که اگر آل پیغمبر را با اسم
پیغمبر ذکر کنند صلوة بر ایشان فرستادن جایز است و اگر به تنهائی مذکور
شود مکروه است چه این صلوة شعار ذکر پیغمبر است و باعث آن میشود
که متهم شود با آنکه رافضیست و این کلام ظاهر الفساد است و حق آنست
که آل پیغمبر به تنهائی نیز اگر مذکور شود صلوة فرستادن بر ایشان فضیلت
تمام دارد چنانچه بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و مانند آن از جمله
وجه چه هیچ گاه در قرآن مجید صلوات بر اهل مصیبت فرستاده شده است
چرا بر آل پیغمبر که انواع مصیبتها بایشان رسیده نتوان فرستادن
و باین دلیل افضل المحققین آیة الله فی العالمین شیخ جمال الدین الحلی طاب
ثراه بعضی از سیدان متعصب را الزام داده و سنیان ملعون با آنکه

تجویز صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌کنند چون با اسم پیغمبر مذکور شود
باتفاق اسم آل از صلوة بیرون میکنند پس میگویند صلی الله علیه
وسلم و این از فرط تعصب ایشانست در عداوة و بغض اهل بیت
صلوات الله وسلامه علیهم و خلافست میان علما که لفظ و آله در صلی الله
علیه و آله مجرورست یا منصوب چون کوفیین تجویز نموده اند هم در حالت
اختیار و هم در حالت اضطرار که عطف بر ضمیر مجرور کنند بدون آنکه
حرف جر را اعاده کنند اکثر علما لفظ و آله را بکسر میخوانند و این انسب است
و چون بصریین را اعتقاد نیست که در حالت اختیار این جایز است چه این
بجز از عطف است بر بعضی از کلمه بلکه معین در حالت اضطرار جایزست
لفظ و آله را بنصب لام میخوانند نه بجر و او را بمعنی مع میگیرند و شیخ
کراجکی این قول را ترجیح کرده است و این ضعیفست و اگر در صلوة لفظ علی را
مکرر کنند چنانچه در بسیاری از احادیث و ادعیه مرویه از اهل بیت
عصمت صلوة الله علیهم اجمعین وارد شده است پس بگویند صلی الله
علیه و علی آله جایزست و بعضی از فضلا توهم کرده اند که لفظ علی میان
اسم پیغمبر و آل جایز نیست و باین حدیث متمسک میشوند که بعضی
علماء شیعه روایت کرده اند مَن فَصَلَ بَینی وَبَینَ آلی بِعَلی
فَقَد جَفانی یعنی هر کس که فاصله کند میان اسم من و آل من بلفظ
علی که حرف جر است پس بگوید مثلا صلی الله علی محمد و علی آل محمد پس او
بر من جفا کرده است و حق این است که این حدیث در کتب معتبره علمای امامیه مذکور
نیست و در احادیث و ادعیه خلاف این مثل بسیار است وارد شده است

و حضرت استادی ایشان طاب ثراه میفرمودند که ظاهرا در کتب اسمعیلیه
که فرقه از شیعه اند این حدیث منقول است اما تا حال این حدیث
در کتب ایشان هم بنظر این حقیر نرسیده پس معنی این کلام آنکه
بود از دعاء امام علیه السلام بعد از آن دعا حمد این دعا صلوة بر رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم وَالحَمدُ لِلّهِ الَّذی مَنَّ عَلَینا بِمُحَمَّدٍ نَبِیِّهِ صَلَّی
اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ دُونَ الاُمَمِ الماضِیَةِ وَالقُرُونِ السّالِفَةِ
بِقُدرَتِهِ الَّتی لا تَعجِزُ عَن شَیءٍ وَإن عَظُمَ وَلا یَفُوتُها شَیءٌ
وَإن لَطُفَ واو در والحمد لله بجهت استیناف است و ظاهرا چون امام علیه السلام
این دعا را همیشه بعد از دعاء حمد میخوانده است بجهت عطف قصه بر قصه واو
عطف را در اول این دعا ایراد نموده است و دون بمعنی غیر است یا بمعنی مجاز از جهت مناسبتی
که میان بعدیت و مغایرت است و نکته بکار بردن دون بعدیت او موضوع است در لغت
و امم جمع امت است و امت را چند معنی است و مراد در اینجا طایفه است
که پیغمبری با ایشان فرستاده شده باشد و قرون جمع قرنست و مراد از آن
ده سال یا بیست سال یا سی سال یا چهل سال یا پنجاه سال
یا شصت سال یا هفتاد سال یا هشتاد سال یا صد سال یا صد و بیست سال است
و بعضی گویند مراد از قرن یک زمانست اگر چه کم باشد و جماعتی که در یک عصر مجتمع
باشند و لطف مشتق است از لطافت بمعنی کوچکی و دقت یعنی حمد مخصوص
خداییست تعالی شانه که عطا کرد بر ما به محمد که خدای تعالی صلوات فرستد
بر او و بر اهل بیت او این عطا را با منتهای پیش از ما و بر امتی که از زمانها
گذشته بودند نکرد بقدرتش که عاجز نیست از هیچ چیز هر چند عظیم

باشد و هیچ چیز از او فوت نمیشود هر چند کوچک و دقیق باشد
بدانکه قدرت خدای تعالی بهمه چیز تعلق گرفته است و به ممتنعات
مثل اجتماع نقیضین که تعلق نگرفته است نه بجهت ضعف قدرت
خدای تعالی است بلکه بجهت آنست که ممتنعات بصفت شیئیت و
حقیقت و ماهیت موصوف نیستند محض آنست که عقل توهم معنی
در ذهن بجهت شأنه کرده است و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی
طاب ثراه در کتاب کافی روایتی نقل کرده است که عبدالله دیصانی
از هشام بن الحکم پرسید که آیا خدای تعالی قادر است گفت بلی گفت عبدالله
که آیا قادر است که کل دنیا را در تخم مرغی کند که تخم مرغ بزرگ نشود و دنیا
کوچک نشود هشام گفت مرا مهلت ده تا در این فکر کنم گفت یک سال ترا
مهلت دادم چون هشام بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسید و از
حضرت پرسید حضرت در جواب او گفت که چند حاسه داری گفت پنج حاسه گفت
کدام حاسه از همه کوچکتر است هشام گفت باصره گفت امام علیه السلام
که چه مقدار است باصره هشام گفت مثل عدسی یا کوچکتر امام علیه السلام
گفت ای هشام نظر بجانب پیش روی خود و بجانب بالای سر خود کن و خبر ده که چه
مقدار می بینی گفت هشام می بینم آسمان و زمین و خانهها و قصرها و صحراها
و کوهها و نهرها پس امام علیه السلام گفت که آن خدایی که قدرت داد که آنچه
تو می بینی از آسمان و زمین و غیره آن در مقدار یک عدس بلکه کمتر از آن داخل
سازد قادر است بر آنکه کل دنیا را در تخم مرغی داخل کند که دنیا کوچک نشود
و بزرگ نشود تخم مرغ هشام گفت و بر پای امام علیه السلام افتاد و هر دو دست

بران

1

و پیشانی بسیار کرد و هر دو پای حضرت را بوسه داد و بمنزل خود رفت و چون
او را دید عبدالله دیصانی نزد هشام رفت گفت یا هشام سال تمام
آمده ام بتقاضای جواب نیامده ام هشام گفت اگر بتقاضای جواب
هم آمده این جواب تو هم حاضر است و آن جوابی که از امام علیه السلام
شنیده بود نقل کرد بدانکه در حل این حدیث و تطبیق آن با قواعد
عقلیه عقلا و علما اختلاف تمام کرده اند و هیچ یک سخنی حل نکرده اند که
اشکالی بر ایشان لازم نیاید و فقیر بدو وجه این حدیث را بقدر وسع
و طاقت حل کرده ام موافق قوانین عقلیه که هر یک موافق است
با بعضی احادیث معتبره که از اهل بیت نبوت صلوات الله علیهم اجمعین
روایت و هیچ اشکالی بر آن در حل لازم نمی آید و در تحفه رضویه تفصیل ایراد نموده
ایم مختصر بنا علی جمیع من ذرء و خلقنا
شهداء علی من جحد و لکتابنا علی من قبل
ختم یعنی مهر نموده است و از او گرفته اند خاتم بکسر تا یعنی آنکسی که مهر میکند
و خاتم بفتح تا یعنی آن حلقی که علامت بر او می کنند و بر درها بارها و خانهها
میگذارند و در اینجا معنی اول آنست و لفظ با در بنا یا از برای سببیت است
یا بجهت متعدی ساختن است ختم است چه ختم لازم و متعدی آمده است
و ذرأ بمعنی خلق است و شهدا جمع شاهد است و جحد متعدی است
از جحود بمعنی انکار بدانکه چنانچه از این فقرات شریفه ظاهر میشود که

بیان

بیان

امت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم افضلند از امت پیغمبران سابق وختم
ایشانند ظاهر میشود که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم افضل است از پیغمبران سابق
وختم ایشان است واگر گویی که پیغمبر ما چون آخر پیغمبران است وعیسی علیه السلام
در آخر الزمان از آسمان نزول میکند جواب میگوییم که مراد از این آنست که بعد از
نبوت پیغمبر ما کسی پیغمبر نمی‌شود عیسی علیه السلام پیش از پیغمبر ما پیغمبر بوده است
وچون از آسمان نزول میکند بشریعت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم
عمل خواهد کرد وبقبلهٔ او نماز خواهد گذارد وبصاحب الزمان صلوات الله علیه در
نماز اقتدا خواهد کرد گویا از جملهٔ امت او خواهد بود ودر قول امام علیه السلام وجعلنا
شهداء علی من جحد اشاره است بآیهٔ کریمه وکذلک جعلناکم امة وسطا
لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا ودر تفسیر این آیه
اختلاف کرده اند بهترین تفاسیر آنست که امت پیغمبران ما به تبلیغ رسالت
کرده اند پس خطاب حق سبحانه آمد آی با علم کامل بحکمت مصلحت گواه از پیغمبران می
طلبد که ایشان بامت احکام شرعیه را رسانیده اند پس پیغمبران سابق امت محمد
صلی الله علیه وآله وسلم را بجهت گواهی حاضر مینمایند وچون امت گواهی میدهند از ایشان
می‌پرسند که شما از کجا دانسته اید ایشان میگویند از آنکه خدای تعالی در قرآن مجید بر
زبان پیغمبر صادق خود ما را خبر داد پس حق محمد صلی الله علیه وآله وسلم را می آورند
وسؤال میکنند از حال امت خود او گواهی میدهد که این امت عادل اند
واز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکنند که چون روز قیامت

می‌شود خدای تعالی جمیع خلایق را بجهت حساب اعمال کسی اول از پیغمبران که
می‌طلبد بجهت حساب نوح علیه السلام است پس باو میگویند که آیا تو تبلیغ
رسالت خود کرده‌ای میگوید بلی میگویند گواه تو کیست نوح میگوید گواه من
محمد بن عبد الله است پس بیرون می‌آید نوح وپای بر سر خلایق میگذارد تا
می‌آید نزدیک محمد صلی الله علیه وآله وسلم واو بر بالای منبری از مشک نشسته
خواهد بود با امیر المؤمنین علی علیه السلام پس نوح میگوید ای محمد بدرستی
که خدای تعالی سؤال کرد از من که تبلیغ رسالت کردی یا نه گفتم بلی گفت
گواه کیست گفتم محمد صلی الله علیه وآله وسلم پس پیغمبر ما میگوید بجعفر طیار وحمزه
سید الشهدا او بروید وگواهی دهید که نوح تبلیغ رسالت کرده بامت خود پس امام
جعفر علیه السلام گفت که جعفر وحمزه این دو گواهی بجهت پیغمبران میدهند بر آنکه تبلیغ
رسالت کرده اند راوی میگوید که از امام علیه السلام پرسیدم که امیر المؤمنین
علیه السلام کجاست که گواهی نمیدهد حضرت امام علیه السلام فرمود که منزلت
او عظیم است از آنکه گواهی دهد یعنی ختم کرد خدای تعالی بر جمیع مخلوقات
گویا که ما بمنزلهٔ مهریم که بر کیسهٔ مجموع مخلوقات الهی زده اند و
گردانیده خدای تعالی ما را گواهان بر جمیع امتان پیغمبران
سابق که انکار رسالت ایشان کرده اند بخشش خود ما را گواه کرد
نسبت با حال قلیلی که پیغمبران سابق داشته اند بدانکه کثرت امت
پیغمبر ما یا باعتبار آنست که همین پیغمبر ما بکل جن وانس یا عرب وعجم مبعوث

شده است یا باعتبار آنکه ملت پیغمبر ما تا قیامت خواهد بود بخلاف
پیغمبران سابق یا باعتبار آنکه خدای تعالی خبر داده است پیغمبر و ائمه معصومین
علیهم السلام را که عدد ذات پیغمبر ما را زیاده خواهد بود از عدد ذات
پیغمبران سابق اللهم افضل علی محمد امینک علی وحیک
ونجیبک من خلقک وصفیک من عبادک امام الرحمة
وقاید الخیر ومفتاح البرکة کما نصب لا
مرک نفسه وعرض فیک للمکروه بدنه وکا
شف فی الدعاء الیک حامته وحارب فی رضاک
اسرته وقطع فی احیاء دینک رحمه امین فعیل است بمعنی
مفعول یعنی مامون نه بمعنی فاعل که آمن باشد چنانچه اخفش گمان کرده است
و وحی در لغت بمعنی رمزست و اطلاق میکنند حقیقة بر آنکه معنی بسوی نفسی
القا شود بخفیه اما اکثر استعمال وحی در آنست که ملکی بپیغمبری القاء
معنی کند از جانب خدای تعالی و نجیب بمعنی برگزیده است و در نسخه ابن ادریس
بدل نجیبک [illegible] بسین مهمله مکسوره است بعد از [illegible] یعنی خالص یا بمعنی هم رو
اهم راز و امام بکسر الف بمعنی پیشوا و خلیفه است بر مذکر و مونث
اطلاق میتوان کرد چون لفظ وصی و وکیل و مودن و شاهد بر مذکر و
مونث اطلاق میکنند بسبب آنکه غالبا این صفات در مذکر می باشد
چنانچه ابن سکیت تصریح کرده است و جمع مکسر امام ایمان امام است و

و اسم جنس نیست چه او را تثنیه میکنند مثل امامان اگر اسم
جنس بود او را تثنیه نمیکردند پس تفاوت میان اعراب امام مفرد
و جمع بحسب تغییر تقدیری است چون فلک چنانچه در قاموس مذکور است
و امام بفتح الف ظرف است بمعنی قدام و مراد از امام الرحمة آنست
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم امام و پیشوای اهل رحمه است یعنی مومنان
و شیعیان و متقیان یا رحمت یا الحکمه باو اقتدا میکند چنانچه بهر طرف که
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم میل میکند رحمت با آن طرف میل میکند
یا اضافه بیانیه است بجهت مبالغه چنانچه در قرآن مجید واقع شده است
و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و ممکن است که وجه آنکه واو در
امام الرحمة داخل نشده است آن باشد که این صفت اینمقدار با پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم ارتباط دارد که او بمنزله ذات پیغمبر است نه بمنزله
صفات او پس لایق نیست که عطف بر آن باشد و قاید بمعنی سردار لشکر
است و چون مخبر بتحقیق که محققان کرده اند چون شیخ الرئیس در
الهیات شفا یعنی کمالیست که مقصود اصلی است یا چون [illegible] الله
میتواند بود که امام الرحمة اشاره بشفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
باشد امتیش را در نشاه آخرت که بسعادت اخرویه فایض شوند
وقاید الخیر اشاره باشد بآنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در نشاه
دنیا واسطه است میان امت و کمالات علمیه که مقصود اصلی اند

ایجاد

ازایجاد کرد از انجمله معرفة الله تعالی است که از تکمیل قوت نظریه بهم
میرسد و مفتاح البرکه اشاره بآن باشد بآنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
و بر نشاه دنیا و اسلام آسان است و کمالات عملیه از عبادات
ملاحات و عبادات که از تکمیل قوت عملیه بهم میرسد و تعب یعنی
تعب دادن و بر پا داشتن آمده است و مناسبت با نفس کرامت
ناطقه و تعب یافتن اگرچه مشترک است اما مطلب حضرت امام علیه السلام است
که کرامت نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بجائی رسیده بود که در بدن او
اثر کرده بود و همچنین تعب بدن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بتعب نفس منتهی شده
بود و مکاشفه یعنی آنست که کسی عداوت را با کسی آشکار کند و حامه از
حمیم با خودرست یعنی خویشان و دوستان نزدیک و از نسخه ابن ادریس بدل
وحامة و لحمة است بضم لام و لحمه بمعنی قرابت بود و جاء آمده است و از یعنی
گروهیست که خویش نزدیک کسی باشند و رحم بمعنی موضعیست که طفل
پیش از تولد در آنجا می باشد و بمعنی قرابت هم آمده است و مراد از رحم
خویشانند اگرچه بعید باشند چنانچه خویشانی که بچند واسطه بپدر اعلی کسی برسند
ایشان از رحم میگویند پس معنی این فقرات آنست که خداوندا صلوات
بفرست بر محمد که تو او را این ساخته بروحی خود برگزیده است از
خلق و برگزیده تست از بندگان تو پیشوای اهل رحمت که متقیان
و سرگروه خیر و رحمت الهی و کلید برکت چنانچه او را رسول پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

بکار ما برد ... الرحیم

بواسطه اظهار رسالت تو ما بت نفس خود را و در عرصه نکرده در
آورد و در راه تو بدن خود را و اظهار عداوت صریح کرد و مبارزت
کرد با آشکار بجهت دعوت امت بسوی تو با خویشان و خواص خود
چنانچه در کتب تاریخ مشهور است از سلطنت وجوب کرد در رضای تو گروه
خویشان نزدیک خود را و قطع کرد در احیاء دین تو رحم خویشان
خود را واقصی الادنین علی جحوده وقرب الاقصین
علی استجابته لک ووالی فیک الابعدین
وعادی فیک الاقربین وادأب نفسه فی تبلیغ
رسالتک واتعبها بالدعاء الی ملتک وشغلها
بالنصح لاهل دعوتک اقصاء یعنی دور کردن ماخوذ از مقصود
ادنین جمع ادنی است و او مشتق است از دنو بمعنی قربست از دناوة
مهموز بمعنی خست و چون الف مقصوره در آخر ادنی است ارجع
الف ساقط میشود و فتحه ما قبل الف بحال خود می ماند چون
مصطفون و مصطفین بفتح فاء و عیسون و عیسین
بفتح سین و این قاعده کلیه است در جمع هر مفردی که در آخر او
الف مقصوره باشد پس معنی ادنین جماعتی اند که نزدیک
باشند و اقصین جمع اقصی است یعنی جماعتی که دورتر باشند
و والی مشتق است از موالاة بمعنی دوستی کردن است و اضافه

با
... ادنین جمع
... مصطفون و
... اقصی
ادنی ...
... بود

دعوت بکاف باعتبار آنست که خدای تعالی علی غایته
دعوت پیغمبر است امت را یا باعتبار اضافه مجموع اهل دعوت است
بکاف نه باعتبار دعوت بکاف از قبیل الخ علماء
عربیه در اضافه جب زمانک گفته اند بدانکه هر یک از
دلو و قرب هر یکی از قصور بعد یا باعتبار خویشی به پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم و بیگانگی از دوست یا باعتبار نزدیکی در مکان و دوری
در مکان از دوست چه پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانچه خویشان کافر
خود را از ساحت عزت خود دور کرد جماعتی کفار را که بحسب مکان
با او نزدیک بودند اگرچه خویش او بودند از فیض رحمت الخ دور ساخت
و چنانچه بیگانهای مسلمان صافی اعتقاد را بساحت عزت خود نزدیک
ساخت جماعتی را که بشرف خدمت او رسیده بودند و در مکان
از او دور بودند اما اخلاص و بندگی او را جزو خود ساخته بودند چون
اویس قرنی بفیض شفاعت و عطوفت آن بهره ور ساخت یعنی
ساخت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از درگاه خود جماعتی خویشان
خود را که بصفت نفاق و کفر موصوف بودند چون ابولهب
ابوجهل بسبب انکاری که دین ترا میکردند و نزدیک گردانید بدرگاه
خود جماعتی را که خویش پیغمبر صلی الله علیه و آله نبودند و بیگانه بودند
از و بسبب آنکه دعوت ترا اجابت و اطاعت کرده اند و دوست داشت

پیغمبر صلی الله علیه و آله در راه اخلاص تو جماعتی که دور بودند از
پیغمبر صلی الله علیه و آله در راه اخلاص تو یا باعتبار یگانگی ما
بحسب بیگانگان چون مسلمان شدند و دشمن داشت در راه اخلاص تو
جماعتی از یگان را یا بخویشی یا بحسب بیگانگان چون بر کفر خود باقی بودند
و تعب فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله نفس خود را در آنکه رسالت ترا
بهمه امت برساند و زحمت داد نفس خود را که امت را به تبلیغ تو
دعوت کند و مشغول ساخت نفس خود را بآنکه نصیحت کند اهل دعوت
ترا بعلاوه آنکه این تعب و مشقت یا باعتبار جهاد است که با کفار کرد
چنانچه در کتب تواریخ شمه از آن مسطور است یا باعتبار آنکه او در آن
امت چون مختلف است بعضی بدر کنند و بعضی کوران و سعر فهمیدن
حقایق و معارف علمیه بسیار مشکل است خصوص با تحقیق صفات
الهیه پس پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنکه امت را بر این حقایق دینیه
مطلع سازد یا اختلاف افهام ایشان و با هر یک موافق مدرک و
عقل او تکلم کند و این حقایق و معارف معلقه را بفهماند تکالیف
و رنج کشیده است وَهَاجَرَ اِلَی بِلَادِ الغُرْبَةِ وَ حَلَّ النَّائِي عَنْ
مَوْطِنِ رَحْلِهِ وَ مَوْضِعِ رِجْلِهِ وَ مَسْقَطِ رَأْسِهِ وَ مَأْنَسِ نَفْسِهِ
اِرَادَةً مِنْهُ لِاِعْزَازِ دِینِکَ وَ اسْتِنْصَارًا عَلَی اَهْلِ الْکُفْرِ
بِکَ مهاجره یعنی انتقال نمودن شامل هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

بحبشه و بمدینه هر دو است چه پیغمبر صلی الله علیه و آله در اوایل اسلام اولا
بحبشه هجرت کرده بعد از آن به مدینه و جمعیت لفظ علاوه یا باعتبار آنست که
که مراد جمع منطقی است که زیاده از واحد است و در مقام آن بلاد و مواضعست
که مذکور شد یا باعتبار دو بها و محلهای حبشه و مدینه است و نای بسکون همزه
بمعنی دوریست و در نسخه ابن ادریس بعوض نای نائی است بر وزن فاعل
بمعنی بعید پس بنا بر این نسخه نائی مدینه یا حبشه است و اضافه محل باو از
باب اضافه موصوفست بصفت چون مسجد الجامع و رحل بمعنی اثاث
البیت است که همراه آن شخص باشد و استنصار بمعنی طلب نصرتست و مراد از
محلهای مدینست و مراد از موضع رحل و موضع رحال و مسقط راس و
مانس نفس جمیعا مکه معظمه است که اثاث بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
هم در اینجا بوده و ابتدا و حرکت پای پیغمبر صلی الله علیه و آله در اینجا بوده و نفس
پیغمبر صلی الله علیه و آله کمال انس و الفت با آن موضع داشته و در نسخه کفعمی بدل وطن
رحله و موطن رجله است بجیم و بدل رجله موضع رحله آن کتاب مصدر و این
بحسب معنی اولست چه وطن را بیا بنت نهادن ولیت از آنکه با ثاث
البیت نبت نهند یعنی هجرت کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بشهرهای دیگر
جبشه و مدینه است و محل دوری یا محلی که دور بود از محل توطن و اثاث
البیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و موضعی اولا که پای مبارک آنحضرت از الجانه

حرکت کرده بود و از موضعی که در وقت ولادت سر مبارک آنحضرت
فرود آمده بود یعنی از مکه معظمه که محل تولد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بود و از موضعی که نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله با آنجا انس تمام داشت بالجمله
اراده داشت پیغمبر صلی الله علیه و آله که دین ترا غلبه دهد و طلب نصرت کند
برجاهای دیگر که مانع ظهور دین نشود و بدانکه از ظاهر این فقرات مستفاد میشود که
مکه معظمه اشرفست از جمیع مواضع حتی از مدینه طیبه چه
افضل انبیاء میباید که مسکنش افضل مکانها باشد و تولد
من نیز در آنجا باشد و بعضی از مخالفین اعتقاد دارند که مدینه
افضل است از مکه و دلیل هر دو قول را با بیان حقیقت قول اول
در تحفه رضویه مذکور است حَتّی اسْتَتَبَّ لَهُ ما حاوَلَ في
أَعْدائِكَ وَاسْتَتَمَّ لَهُ ما دَبَّرَ في أَوْلِيائِكَ فَنَهَدَ
إِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحاً بِعَوْنِكَ وَمُتَقَوِّياً عَلى ضَعْفِهِ
بِنَصْرِكَ فَغَزاهُمْ في عُقْرِ دِيارِهِمْ وَهَجَمَ عَلَيْهِمْ
في بُحْبُوحَةِ قَرارِهِمْ حَتّى ظَهَرَ أَمْرُكَ وَعَلَتْ
كَلِمَتُكَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ استتب مشتق است از
استتباب بمعنی استقرار و مهیا گشتن و حاول مشتق است از
محاوله بمعنی قصد کردن و استتم مشتق است از استتمام بمعنی مبالغه کردن
در تمام شدن و در بعضی نسخها بدل استتم استنم است بنون

و مبهم شده و ماخوذ از استنام یعنی کوهان شتر و از سنم برون شدن
کتف یعنی کوه و بلند قد که شکوفه او بیرون آمده باشد و بنسبت
عرب میگوید استنم الدخان یعنی دود بلند شد پس معنی استنم
بنون آن باشد که بلند شد و نهود یعنی حرکت کردن بسوی شخص
است و استفتاح یا بمعنی افتتاح و ابتداء است پس لفظ با در
بعونک با و صله است یا بمعنی طلب فتح و نصرت است پس لفظ با از برای
سببیت است و لفظ علی در علی ضعفه متعلق است به محذوف مثل
مستویا پس در معنی لغوی تضمین معنی استیلاء باید کرد و ممکن است
که علی بمعنی ظرفیه باشد یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت ضعف بسبب
قلت احباء غالب آمد بر کفار بسبب تایید الهی و عقوراء بضم عین بمعنی
اصل خانه است و عقر قوم یعنی محله قوم است و بفتح عین هم گاهی استعمال میکنند
و دیار جمع دار است و بحبوحه هر چیز میان آن چیز است و قرار بمعنی محل قرار است
یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان آن مواضع که کفار در آنجا قرار گرفته
بودند بر سر ایشان هجوم کرد و در کمال تعب و مشقت پیغمبر را بهم رسید و
مراد از امر یا قدرت و اختیار است یا قوت یا اراده یا کلامیست مخصوص
در مقابل نهی یا قضا و قدر است یا مختلف ساختن احوال خلایق بر وفق مصلحت
و ظهور یا بمعنی غلبه است یا بمعنی آشکار شدن و مراد از کلمه اظهار شهادت
بتوحید است یعنی هجرت کرد بلاد غربت تا آنکه استقامت یافت [illegible]

گشت بجهت او و آنچه قصد کرده بود در باره دفع دشمنان تو که کفار بود
و آن بمرتبه تمام و کمال رسید یا بسیار بلند مرتبه گشت از برای پیغمبر صلی الله
علیه و آله آنچه تدبیر کرده بود در باره غربت کوشان تو که مسلمانانند پس حمله
کرد بسوی کفار در حالتی که افتتاح و ابتدا کرد بیاری تو یا طلب فتح و
نصرت میکرد بسبب یاری تو و قوت می جست بر ضعفی که داشت از آنکه
یار و معین کم داشت بنصرت و یاری تو پس غزا کرد با کفار در اصل ها
و محلهای ایشان و هجوم کرد بر سر ایشان در میان آن مواضعی که در آنجا قرار گرفته
بودند تا آنکه قدرت تو یا قوت تو یا اراده تو یا فرمان تو یا قضای تو
یا مصلحت تو ظاهر شده و کلمه اسلام تو بلند گشت و هر چند اهل کفر و شرک از آن
سنی کاره بودند اللهم فادفعه بما کدح فیک الی الدرجة
العلیا من جنتک حتی لا یساوی فی منزلة و لا یکافا فی مرتبة
و لا یوازیه لدیک ملک مقرب و لا نبی مرسل
کدح یعنی کد و سعی است و فاعل هر یک از ضمیر مرفوع در لا یساوی و لا یکافی
و ضمیر منصوب در لا یوازیه راجع است به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در نسخه
ابن ادریس بدل لا یکافی بهمزه لا یکافئ است یا بالف که همزه را بواو قلب کنند
و او را بالف چنانچه کفوا به هر یک از واو و همزه خوانده اند اما اصل او
همزه است و لا یکافی از کفو بمعنی مثل مشتق است یعنی مانند آن نشود
چیزی در چون مرتبه موازات بعد از مرتبه مساوات است پس نفی موازات

بعد از نفی مساوات ترقی از ادنی با علی خواهد بود و در نسخه این آیه درین وا
بوا زیه سکون و کسر یا واست و ظاهر این نسخه جمله حبابیه است
از ضمیر مرفوع در لا یساوی و در لا یکافأ و اگر گوئی که ظاهر از کلام اصحاب
آنست که رفع درجه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ثواب او و قرب او بخدای تعالی
از سؤال و دعاء او حاصل میشود چنانچه شیخ شهید طاب ثراه در کتاب قواعد
در صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر کرده جواب میگوئیم که مقصود ازین
دعا یا زیادتی علم و اطمینان قلب است به رفع درجه پیغمبر صلی الله علیه و آله
چنانچه دعای علم یقینی ثابت بهم رساند بکمال درجه پیغمبر صلی الله علیه و آله
و مراتب مثوبات او و امام علیه السلام هر چند علم قطعی باین معنی دارد اما چون
این علم قابلیت زیادتی و نقصان دارد امام علیه السلام طلب مرتبه
از علم می کند که زاید باشد بر مرتبه اولا که او را حاصل بود و یا مقصود
آنست که بسبب این عاقبت و درجه این دعای بلند گردد چنانچه شیخ
شهید طاب ثراه گفته است در باره صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که نفع آن بمکلف راجع میشود نه به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه در حدیث
نبوی وارد شده است مَنْ صَلّى عَلَيَّ وَاحِدَةً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ عَشْرًا یعنی لها
هر که یک صلوات بر من بفرستد خدای تعالی بسبب آن صلوة ده صلوات
یعنی رحمت بر او میفرستد یعنی خدایا پس بلند ساز صلی الله علیه و آله
بسبب کند و سعی که در راه دین تو کرد به درجه بلند از بهشت تو تا آنکه

احدی

احدی مساوی او نباشد در منزلت و کسی با او مثل نباشد در قرب و
نزدیک با او نباشد نزد تو به ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل و
عَرِّفْهُ فِي أَهْلِهِ الطَّاهِرِينَ وَأُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ
مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ أَجَلَّ مَا وَعَدْتَهُ
تعریف یا بمعنی اعلام است یعنی اعلام کن پیغمبر را چنانچه قبل از روز
قیامت علم یقینی ثابت بهم رساند که شفاعت او در باره اهل بیت
او و سوء مؤمنین او مقبول خواهد بود یا بمعنی خوشبوی نمودن است
خود از عرف بمعنی بوی خوش یا بمعنی آنکه کسی را بمعروف یعنی
احسان که درین مقام شفاعت است داشتن و من حسن الشفاعه بیان
ما وعدته است و ضمیر در وعدته راجع است به پیغمبر صلی الله علیه و آله با لفظ
ما و مراد از حسن شفاعت شفاعتی است که آن در نهایت مرتبه
شرف بوده باشد یکی درجات و در نسخه کفعمی بعد از حسن الشفاعه و فضل الو
منقولست که عطف بر او باشد بمعنی کامل ساختن وعده یعنی اعلام
کن پیغمبر را یا خوشبوی بساز او را به چیزی که شفاعتست از که
در باره اهل بیت طاهرین و امت مؤمنین شفاعت حسنه بجای آورده مقبول
شود آن شفاعت زیاده از آنچه با او وعده کرده یا نافذ العده یا
وَافِي الْقَوْلِ يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ
الْحَسَنَاتِ إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ عده بمعنی وعده است

ودر نسخه کفعمی بدل انی وفیت بدون الف و مبالغه درین بشارت ب
وفضل بمعنی احسان است بدانکه چون در فقرات سابقه التماس دعا
از جناب الهی نمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله را اعلام کند بانکه
شفاعت در حق اهل بیت او و امت او مقبول خواهد بود
بنابرین دو صفت از صفات الهی که دلالت بر قبول شفاعت
او کند مذکور ساخت اول انکه وعده خدای تعالی نافذ است و بجا می
آید و در ان تخلف نمیشود دویم انکه کمال عطوفت و ترحم به بنده خود
دارد چنانچه گناهان بنده را بحسنه و عبادت مبدل میسازد چه از حسنه
مهربانی خدای تعالی زیاده باشد شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در حق
اهل بیت و امت او نیز قبول خواهد کرد و تبدیل سیئه بحسنه اشاره
است بایه کریمه ان الحسنات یذهبن السیئات و تفسیر این موافق
آنچه اکثر مفسرین بیان کرده اند که نماز واجبی که حسنات کنایه از انست
برطرف میسازد گناهان صغیره را که در میان آن نماز واقع شود چنانچه
در مجمع البیان شیخ طبرسی طاب ثراه نقل کرده است از ابو حمزه ثمالی که از
امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام شنیدم که امیر المؤمنین علی
علیه السلام بمردم حکایت کرد که کدام آیه است در کتاب خدای تعالی
که امیدواری بان زیاده است از باقی آیه‌های کریمه بعضی گفتند ایه
ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک

و بعضی گفتند آیه یا عبادی الذین اسرفوا و بعضی گفتند
که آیه و من یعمل سوءا او یظلم نفسه و بعضی گفتند که
آیه والذین اذا فعلوا فاحشة امیر المؤمنین علی
علیه السلام گفت این آیه‌ها همه نیکوست و دلالت بر امیدواری میکند
اما انکه دلالت بر کمال امیدواری میکند این آیه است از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که آن آیه و اقم الصلوة
طرفی النهار الایه است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بمن گفت که چون یکی از شما از نماز فارغ شود گناهان او از
عضوهای او میریزد پس چون متوجه نماز شود با خلاص قلبی
برنمیگردد مگر گناهان او همه برطرف میشود مثل آن روز که از مادر متولد
شده است پس در میان دو نماز هر گناهی که از و صادر میشود نماز
او را برطرف میکند باز گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمن که این نماز
ها بمنزله نهر جاریست بر در خانه یکی از شما پس اگر چرک و کثافت
در بدن او باشد و پنج مرتبه در ان نهر جاری غسل کند آیا چرک در بدن او
میماند این پنج نماز نیز همین دستور است با اشاره است بانکه فایده
تامه بر ترک گناهان حاصل نمیشود بدون انکه نماز را با وضع سازد
و آثار گناهان را بان رفع سازد چنانچه محققین صوفیه گفته اند که چنانچه زنگار
از آینه قطع بخار در نفس که باعث سیاهی وی گشته نفع

طاعات را

جلاء

نمیکند بلکه در جلای آیینه محتاج چند بصیقل نمودن آن از سببی که
در روم او باشد همچنین در جلا نمودن آیینه دل از ظلمت گناهان محض
ترک گناهان و عود ننمودن بآن کافی نیست بلکه واجبست که آثار
این ظلمت را محو کنند بنور طاعت چه از هر طاعتی نوری بقلب می رسد
چنانچه از هر گناهی بسببی ظلمتی و کدورتی بدل میرسد پس اولی آنست
که ظلمت هر معصیتی بنور طاعتی محو گردد گناهان خود را مفصلاً
ملاحظه نموده در مقابل هر گناه حسنه که در برابر آن باشد بعمل آورد
پس در مقابل استماع آواز ساز قرآن و حدیث و فضائل ائمه
استماع کند و در مقابل مس خط قرآن در وقتی که جنب باشد
باکرام قرآن و بوسیدن و تلاوت آن قیام نماید و در مکث
در مسجد در حالتی که جنب باشد اعتکاف در مسجد کند و مانند و در مقابل
مالی که از مردم بناحق گرفته باشد بعد از رد آن مال بایشان احسان
کند و در مقابل غصب مال بعد از رد آن مال تصدق بمال حلال
خود نماید چنانچه طبیب معالجه هر مرضی را بمقابل و ضد آن میکند
یا اشاره است بآنکه اعظم حسنات که توبه است عقاب معاصی را
برطرف میسازد زیرا که معاصی سیئات است و توبه از معصیت را
امام علیه السلام حسنه گفته است و مراد از تبدیل سیئه بحسنه احباط
یا موازنه نیست که مذهب جمعی از معتزله است چه این دو مذهب
باطل و فاسد است و مراد از احباط و موازنه آنست که جمعی از
معتزله توهم مذهب باطلی کرده اند که ثواب طاعات متقدم
به عقاب گناهان متأخر ساقط میشود و همچنین عقاب گناهان متقدم

معنی احباط و موازنه که معتزله میگویند و ابطال آن

بثواب طاعات متأخر برطرف میشود چنانچه ابو علی جبائی میگوید
که ثواب یا عقاب فعل متأخر ثواب یا عقاب فعل متقدم را بالکلیه
برطرف میسازد و این را احباط میگویند و ابو هاشم از جمله معتزله
میگوید که موازنه حق است یعنی جمیع عقابهای گناهان جمیع ثوا
بهای طاعات چنین برطرف می شود بقدر آن و باقی زیادتی
ثوابهای طاعات بآن شخص میدهند و اگر ثواب طاعات و عقاب
بقدر آن برطرف میشود و باقی زیادتی عقابهای گناهان میکنند و عقاب
گناهان مساوی یکدیگر باشند از یکدیگر بر طرف میروند و بآن شخص هیچ
یک از ثواب و عقاب نمیدهند و این هر دو مذهب که احباط و موازنه است
باطل است نزد علماء امامیه رضوان الله علیهم اجمعین و دلیل بطلان
او را مفصلاً در تحفه رضویه بیان کرده ایم و چون در این مقام ذکر احباط
شد مناسب دانستیم که نقل نماییم خلافی را که میان علماء امامیه است
و جماعت معتزله در مسئله که متعلق باحباط است بدانکه سید اجل افخم
سید مرتضی علم الهدی قدس الله روحه در کتاب تنزیه الانبیاء نقل کرده است
اول آنکه شیعه امامیه تجویز نمیکنند که از پیغمبران هیچ یک از کبیره و صغیره صادر
شود نه پیش از پیغمبری و نه بعد از آن و همچنین از ائمه طاهرین نیز تجویز نمیکنند
که گناه کبیره و صغیره صادر شود و جمعی از حشویان تجویز کرده اند که گناه کبیره از ایشان
پیش از پیغمبری صادر نشود و بعضی از ایشان تجویز گناهان کبیره در حال پیغمبری هم
سوی کذب در امور شرعیه و بعضی از ایشان تجویز کرده اند بشرط آنکه پیغمبران را
آشکار انکرده باشند و بعضی از ایشان تجویز کبیره و ... کرده اند و معتزله منع
کرده اند از آنکه گناهان کبیره و صغیره که موجب خفت باشد از پیغمبران

کبیره

صادر شود اما آنچه از گناهان صغیره که موجب خفت نباشد تجویز اراده
بعد از ان نقل کرده است که چون به تحقیق ملا اعظم این گفتی ظاهر میشود که
خلاف میان ما و معتزله که تجویز گناهان صغیره بر پیغمبر میکنند حقیقی ساقط
است چه معتزله هم میگویند که عقاب گناهان صغیره از پیغمبران به نوعی
شود به ثواب طاعات بسیار که از ایشان صادر میشود پس عقاب نمیشوند
به سبب آن گناهان و شیعه امامیه احباط باطل است اگر گناهی از
ایشان صادر میشود مستحق عقاب میشوند و به ثواب برطرف نمیشد
و پیغمبران مستحق عقاب نمیشوند بالاتفاق و اجماع اهل اسلام پس از
ایشان هیچ یک گناه کبیره و صغیره صادر نخواهد شد و چون معتزله قائل
به احباط هستند تجویز می‌کنند که گناه صغیره از پیغمبران صادر شود و به سبب ثواب
طاعات احباط شود پس خلاف میان شیعه امامیه و معتزله در این مقام مبنی بر
مسئله احباط است اگر احباط باطل است چنانچه مذهب شیعه امامیه است جایز نیست
که گناهان صغیره از پیغمبران صادر شود و اگر احباط حق می‌بود چنانچه مذهب
باطل معتزله است جایز می‌بود که گناهان صغیره از پیغمبران صادر شود
و لیکن چون احباط باطل است ممکن نیست که گناهان کبیره و صغیره
از ایشان صادر شود و فقیر در شرح صحیفه رضویه بیان کرده ایم که حق این است که
در این مقام همین نزاع و مسئله احباط نیست بلکه نزاع دیگر میان علمای امامیه
و معتزله واقع است در آنکه جایز است که گناهان صغیره از پیغمبران صادر شود

یا نه و خلاصه معنی کلام امام علیه السلام آنست که ای خدایی که وعده تو
نافذ و جاریست بفعل می‌آید و ای خدایی که وفا بقول خود میکنی یا
خدایی که گناهان صغیره را ستر [illegible] اضعاف آن از حسنات میکنی
که ثواب طاعات حضرتها [illegible] که کفاره گناهان
صغیره است بدرستی که تو صاحب [illegible] بیحی [illegible]

وکان من دعائه علیه السلام فی الصلوة علی حملة العرش وکل ملك مقرب

یعنی بود از دعای امام علیه السلام در آن وقت
که میخواست صلوات بفرستد بر ملائکه که عرش خدای تعالی را برمی
دارند و بر هر فرشته که مقرب خدای تعالی باشد اللهم
وحملة عرشك الذين لا يفترون من
تسبيحك ولا يسأمون من تقديسك حملة
جمع حامل است یعنی بردارنده و عرش نزد محققین اهل شرع و حکمت
بر دو قسم است یکی عرش جسمانی و یکی عرش روحانی و عرش جسمانی جرم فلک
نهم است که او را فلک اطلس و فلک الافلاک نیز گویند و بالای جمیع افلاک است
و هیچ ستاره در وی نیست و سطح مقعر او مماس سطح فلک محدب فلک البروج است
که جمیع ستاره‌های ثابته که رصد کرده اند در وی است و او را کرسی میگویند
و بر بالای عرش هیچ فلکی و فضائی نیست و تخن ضخامت فلک نهم که
عرش است غیر از حق سبحانه و تعالی کسی نمیداند و حکما به رصد معلوم نتوانستند کرد
و حرکت شبانه روزی آفتاب و ماه و باقی ستاره‌ها به این فلک عرش است

و عرش روحانی نفسی است مجرد مانند نفس ناطقه که با این عرش جسمانی
تعلق گرفته است و او را او که شمار روزی میدهد و ظاهر آن آنست که
مراد از عرش در این مقام جسمانیه باشد و قول تو یعنی تسبیح است و
تسبیح خدای تعالی یعنی منزه ساختن او است از زن که صاحبه گویند
و از فرزند بلکه از جمیع نقصهایی که در ممکنات می‌باشند مانند جوهریت و عرضیت
و جسمیه و غیر آن مراد در این مقام اظهار نزاهت است از صفات نقص
و سامه یعنی ملال و دل تنگ شدن است و تقدیس یعنی طاهر ساختن است
و در این مقام مراد اظهار طهارت ذات است از صفات نقص و نقط واو
در و حملة عرشک بجهت استیناف است و عطف قصه بر قصه است
یعنی عطف قصه صلوة بر ملایکه است بر قصه حمد الهی که در دعای اول
صحیفه کامله مذکور است و عطف قصه بر قصه نزد محققین علمای عربیه
مانند نظیری جایز است و در قرآن مجید امثال این بسیار است و جمله عرشک
مبتدا است و اسرافیل که بعد از این فقرات مذکور میشود با آنچه
ظاهرا بر و مانند میکائیل و جبرئیل بر عطف حقیقه بر حملة عرشک و
جمله فصل علیهم و علی الملائکة الذین من دونهم خبر مبتدا است مذکور است
پس معنی این کلام شریف آنست که خدایا و حاملان عرش تو که ملایکه
مقربین اند که هرگز سست نمیشوند از تسبیح تو و از تسبیح به تنگ
نمی‌آیند و ملال بهم نرسانند و دلتنگ نمیشوند از آنکه اظهار طهارت
تو کنند از زن و فرزند و جسمیت و جوهریت و عرضیت و مانند آن از نقصهای

که در ممکنات می‌باشند پس صلوة بر ایشان بفرست و لا
یستحسرون من عبادتک و لا یؤثرون
التقصیر علی الجد فی امرک و لا یغفلون عن
الوله الیک استحسار یعنی مانده شدن است و ایثار یعنی
اختیار و برگزیدن است و جد یعنی سعی بسیار کردن است و وله یعنی
دهشت و حیران شدن عقلهاست و لا یستحسرون و لا یؤثرون
عطف است بر لا یفترون پس معنی این شریف آنست که آن ملایکه که
حامل عرش‌اند مانده نمیشوند از عبادت تو و اختیار نمی‌کنند
تقصیر در خدمت ترا بر سعی بسیار کردن و جد داشتن در آنکه فرمان
ترا بجای آورند بلکه سعی نمودن در امر ترا ترجیح میدهند بر تقصیر در
خدمت تو و غافل نمیشوند در هیچ وقت از حیران شدن در عظمت
ذات بلکه همیشه چون بذات کبریایی تو نظر میکنند عقل ایشان از
بسیاری دهشت حیران می‌شود و اسرافیل صاحب الصور
الشاخص الذی ینتظر منک الاذن و حلول الامر
فینبه بالنفخة صرعی رهائن القبور
اسرافیل ملکی است که چون صور میدمد جمیع مردهایی که
در قبرند زنده میشوند و صور شاخ حیوانی گردد از آن باد می
دمد و شاخص مشتق است از شخوص که آنست که چشم بیننده

گشوده باشد و بر هم نگذارد و این کنایه از آنست که منتظر فرمان
و امر باشد چه هر کس منتظر امر و فرمان است چشم را بر هم نمیگذارد
و مراد از اذن رخصت نفخ نمودن در صور است که اسرافیل بجهت
زنده کردن اموات میکند و مراد از حلول امر رسیدن فرمان
الهی است که اسرافیل بجهت قیام قیامت نفخ در صور کند و معنی تنبیه آگاه
نمودن است و مراد از نقر بادیست که در صور میکند و صرعی بفتح صاد
چنانچه در نسخه اصل صحیح است یا بفتح صاد و کسر عین چنانچه در نسخه ابن
ادریس است و صراعی بضم صاد بر وزن سکاری چنانچه در نسخه
شهید است جمع صریع است و صریع چنانچه در قاموس گفته است بمعنی مطروح
است که او را صرع گرفته است و بر زمین افتاده است و بنابر آنکه
قاضی بیضاوی در تفسیر نقل کرده است صریع بمعنی مرده است و
ظاهرا چون میت بر زمین افتاده است بایستی بار اول صریع میگویند و
در این مقام این معنی مناسب است چه مراد از صرعی جمیع اند که در قبرها
مرده و افتاده اند و رهاین جمع رهینه است یعنی گرو شده چون اموات
در قبر گرو شده اند ایشان مرهونند در قبرها و قبور جمع قبر است پس خلاصه
معنی این فقرات شریفه آنکه اسرافیل که صاحب صور است و چشمها را
گشوده است و ایستاده و منتظر است که چه وقت رخصت بدهند او را که
نفخ در صور کند و انتظار میکشد که چه وقت قیامت برسد که او نفخ در صور کند
پس آگاه گرداند زندها را و زنده سازد بان نفخه صور جمیع مرده ها را که افتاده اند

در قبر او مرهونند و سپرده شده اند در قبرها پس صلوات بر او
بفرست ومیکائیل ذو الجاه عندك والمكان
الرفيع من طاعتك میکائیل فرشته است که رزق به
خلایق میرساند و باعث آبادانی و معموری و ترسالی اراضی
زمین میشود و موجب رفاهیت خلایق میگردد و جاه
بمعنی عزت است و مراد از مکان رفیع مرتبه بلند است که میکائیل
نزد حضرت پروردگار دارد و پس معنی این کلام شریف آنکه میکائیل
که صاحب جاه و عزت است نزد تو و صاحب منزلت عظیم است از
طاعت تو و کمال قرب بدرگاه تو دارد پس بر او صلوات بفرست
وجبرئيل الامين على الوحي المطاع في اهل سماواتك المكين لديك المقرب عندك مراد از جبرئیل
بکسر جیم و سکون با و کسر را و سکون یا است در نسخه اصل و بفتح جیم و
سکون یا و فتح را و کسر همزه است چنانچه در نسخه کفعمی ان در نسخه شهید است
که وحی به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم می آورد و مراد از وحی کلمات است
که حضرت عزت به پیغمبر میفرستد بوساطت ملائکه و مکین صفت مشبهه است از مکانت
بمعنی منزلت و مکانت یا از مکن مشتق است یا از کون پس معنی این کلام
شریف آنکه جبرئیل که امین است بر وحی تو و هرگز در وحی خلاف به پیغمبر
نیاورده است و همه اهل آسمان تو اطاعت او میکنند و صاحب قدر
و منزلت است نزد تو و مقرب است نزد تو پس صلوات بفرست بر او

والروح الذی هو علی ملائکة الحجب والروح الذی
من امرک مراد از روح اول ملکی است که خلیفه و سرکرده ملایکه
باشد که در حجابهای آسمان ایستاده اند یا خلیفه و سرکرده ملایکه باشد
که بر حجابها یعنی ائمه المعصومین علیهم السلام موکل اند و حجب بضم حا
و سکون جیم چنانچه در نسخه اصل است یا بضم حا و سکون جیم چنانچه در نسخه
کفعمی است جمع حجابست و مراد از حجب یا پردهاست که ملائکه در اینها موکل اند
از بابت دربانی یا ائمه معصومین اند چه در احادیث بسیار آمده که چون
مومنی فوت می شود ائمه در وقت جان کندن احتضار نزد او حاضر و ظاهر می
شوند حاجب و مانع می شوند میان المؤمن و میان آن هولها
و خوفها که دارد از قبر و قیامت و حساب در قیامت و گذشتن از
پل صراط و مراد از روح دویم بعضی گویند که جبرئیل است و ظاهر آنست که
مراد از ملکی است که از جمیع ملایکه بزرگتر و عظیم تر است که جبرئیل پیغام رسان
اوست و عقوبت پروردگار را او با اهل ارض میرساند بجهت رسانیدن
خیر و شر با هل ارض پس معنی این کلام شریف آنست آن که آن روحی را
که موکل ساخته بر ملایکه که در حجابهای آسمان ایستاده اند بطریق دربانی
یا آن روحی را که موکل ساخته و خلیفه نموده بر ملایکه که موکل اند بر ائمه
معصومین علیهم السلام و آن روحی را که با مر تو قیام می کنند و از همه ملایکه حتی
جبرئیل بزرگتر است پس صلوات بر ایشان بفرست اللهم فصل
علیهم و علی الملائکة الذین من دونهم

من سکان سماواتک و اهل الامانة علی رسا
لاتک دون بمعنی تحت و غیر ار دو آمده است و معنی اول در اینجا منا
سب است پس معنی این کلام شریف آنکه آن ملایکه را که پیشتر مذکور شد
که حاملان عرش اند و اسرافیل و میکائیل و جبرئیل اند و روحی که ملایکه
موکل اند حجابهای آسمان اوست و روحی از همه ملایکه بزرگتر است
پس صلوات بفرست بر ایشان و بر ملایکه که از آن ملایکه فروتر ایشان
پس تر است که در آسمان ساکن اند و بر ملایکه که امین اند که پیغام ترا
بخلق برسانند والذین لا تدخلهم سامة من
دؤوب و لا اعیاء من لغوب و لا فتور در نسخه اصل سامه
بسکون همزه است و در نسخه ابن ادریس بلا همزه است و در نسخه اصل لا در
ولا فتور مضموم است و در نسخه ابن ادریس مکسور است پس بنا بر اصل فتور
عطف است بر لا اعیاء و بنا بر نسخه ابن ادریس عطف است بر لغوب و سامه
در لغت بمعنی ملال است و دؤب بمعنی جد و تعب است و اعیاء بمعنی عجز
و درماندگی است در حرکت و عی به کسر عین و تشدید یا بمعنی درماندگیست
در سخن گفتن چنانچه قاضی ابو العلاء غزنوی نقل کرده است که خواجه نظام الملک
وزیر ملکشاه سلجوقی در بعضی سفرها مردی را دید که در زی علما بود
و ملال و کلال تمامی داشت از حرکت و تعب پس خواجه نظام با او گفت
ای شیخ اعییت ام عییت آن مرد در جواب گفت اعییت

أيُّهَا الأمير چون جواب آن مرد موافق لغت درست را دخواجه اورا
اکرام کرد امر کرد که بعضی از ... اسب بجای جنیبت اورا آورند
و او را سوار کردند مطلب خواجه این بود که عییت از لغت عی بمعنی آن
است که در تکلم عاجز شده و اعییت بالمعنی است در حرکت عاجز شده
چون آن مرد در حرکت عاجز بود نه در تکلم و در جواب اعییت گفت
نه عییت خواجه دانست که او در لغت عرب صاحب وقوف است
لهذا او را اکرام کرد و لغوب بمعنی تعب شدید است و فتور بمعنی سستی
است و در روایت که مراد از سامه ملال النفس ناطقه باشد از ضعف
قوتهای نفسانیه از جهد در حرکت و از اعیا ملال و کلال و تعب جسمانی
که نشف رطوبات بدنیه میکند بهم میرسد که آن را اطبا اعیاء قشفی و تمددی
میگویند و در مقابل اعیاء تمددی و قروحی چنانچه شاطرهای کثیر الحرکت را
اعیاء قشفی بهم میرسد و مراد از فتور مقدمه و ابتدای این اعیاست
والذین لا یدخلهم تا آخر ممکن است که عطف باشد بر نوره و علی الملائکة
الذین من دونهم و ممکن است که مبتدا باشد و الذین
یقولون اذا نظروا الی جهنم عطف بر او باشد و خبر او فصل
علی الروحانیین باشد پس معنی این کلام شریف این باشد که ملائکه
هر گز ملال النفسانی باو نمیرسد از ضعف و تعب قوای نفسانیه و هرگز ملال جسمانی
و تعب بدنیه بایشان نمیرسد و هرگز فتور و سستی بدنی بایشان نمی رسد
زانکه حضرت پروردگار را تسبیح و تهلیل گویند و او را ذکر کنند بصفات

کمال پس صلوات بر ایشان بفرست ولا تشغلهم
عن تسبیحک الشهوات ولا یقطعهم
عن تعظیمک سهو الغفلات الخشع الا
بصار فلا یرومون النظر الیک النواکس
الاذقان شغل به بآن معنی است که بآن چیز مشغول شد
و شغل عنه بآن معنی است که او را از آن چیز دور گردانید و تارک آن
ساخت و شهوات جمع شهوت است بمعنی خواهش میل به مستلذات
دنیاویه و سهو بمعنی فراموشیست که صورت آن از خزانه حس بالکلیه
برطرف نشده باشد در مقابل نسیان و خشع جمع خاشع است
و خشوع و خضوع نزدیک اند در معنی بیکدیگر بمعنی پستی و بعضی خضوع را
در بدن گیرند و خشوع را در چشم و او از خشوع بمعنی خوار شدن
و اظهار نمودن خواری اهم هم آمده است و روم بمعنی
قصد است و نواکس جمع شاذ است از برای ناکس قیاس
این بود که جمع ناکس باشد و ناکس کسیست که سر و ذقن را بزیر اندازد
و اذقان جمع ذقن است بمعنی زنخ پس حاصل معنی این کلام شریف
آن است که آن طایفه ملایکه را که بیشتر صلوات فرستادیم یا بعد از این خواهیم
فرستاد ترک نمیکنند تسبیح ترا بسبب شهوتهای دنیویه چنانچه عادت
آدمی زاد است و قطع نمیکند ایشان را از تعظیم تو فراموشی غفلت ها
که از تو غافل شوند و با شور دنیاوی برد ازند که آن ملایکه از

مستلذات را

هیبت عظمت تو چشمهارا بزیر افکنده اند از خوف قصد
نمی کنند که ترا ببینند و فرقها و سرها بزیر افکنده اند
الذین قد طالت رغبتهم فیما لدیک
المستهترون بذکر آلائک والمتواضعون
دون عظمتک وجلال کبریائک مستهتر
بفتح تاء دوم شخصی را گویند که حریص باشد در آشامیدن شراب
و مسکرات و باکی از تشنیع مردم نداشته باشد و الآلاء جمع الی
بفتح همزه یا کسر آن بمعنی نعمت است و دون بمعنی نزد است و کبریا
و کبر بمعنی عظمت و تجبر است پس ظاهر خلاصه معنی این کلام شریف
آنکه آن ملایکه را که صلوات میفرستند جمعی اند از ملایکه که رغبت ایشان
بسیاری دارند بآنچه که نزد تو است از تقرب و ثواب و حریص اند
بذکر نعمتهای تو چون حرص جمعی که بشراب دارند و باک از تشنیع مردم
ندارند و تواضع می کنند و خواری میکشند نزد عظمت تو و نزد
بزرگی و عظمت و جبروت تو والذین یقولون اذا نظروا
الی جهنم تزفر علی اهل معصیتک سبحانک
ما عبدناک حق عبادتک زفیر اول آواز الاغ است
که شهوت اکار سینه اوست و شهیق آخر آواز اوست که مشهور است
که از حلق اوست و عرب میگوید زفر النار یعنی از برای او شنیدن آتش

ایشان

آواز سوختن او شنیده شد والذین یقولون ممکن است
که عطف بر الذین لا یدخلهم باشد و الذین لا یدخلهم مبتدا
باشد و خبر هر دو فصل علیهم و علی الروحانیین باشد و ممکن است
که والذین یقولون مبتدا باشد که خبر او فصل علیهم باشد
والذین لا یدخلهم عطف بر کلام سابق باشد چنانچه سابقا
مذکور شد پس خلاصه معنی این کلام فقره شریفه آنست صلوات
بفرست خدایا بر آن ملایکه که میگویند چون نگاه بجهنم می کنند در
وقتی که آواز سوختن او شنیده میشود که اهل معصیت ترا
میسوزاند یا آنکه مثل آواز اول الاغ او آوازی از جهنم شنیده میشود
در وقت سوختن گناهکاران خدایا تسبیح و تنزیه تو میکنیم از جمیع نقصها
که ذات تو از آن مبراست ما عبادت تو نکردیم سزاوار آنچه
تو سزاوار عبادت بودی فصل علیهم و
علی الروحانیین من ملئکتک و اهل الزلفة
عندک و حمال الغیب الی رسلک والمؤتمنین
علی وحیک و قبائل الملئکة الذین اختصصتهم
لنفسک واغنیتهم عن الطعام والشراب
بتقدیسک واسکنتهم بطون اطباق
سمواتک در نسخهای مشهوره صحیفه کامله روحانیین بفتح
راست منسوب بروح بالضم را والف و نون از زیادتیست

کردن نسبت داخل میکنند و اهل لغت میگویند که روحانی بضم را
و بفتح آمده است اگر مضموم باشد منسوبست بروح بضم را و اگر
مفتوح است منسوبست بروح بفتح را و روح بضم را آن چیزی است
که جسد بآن حیات دارد و به او قایم است و روح بفتح را نسیم باد است
و بعضی گویند که بمعنی مراد و بیکدیگر نزدیکست و روح بفتح را حالتی است
قایم بروح بضم را و مراد از روحانی جوهر مجرد است مثل عقل یا
نفس وحملة العقد بمعنی نزدیکی است وحمال جمع حامل است و رسل بضم سین
یا بسکون آن چنانچه در نسخه کفعمی است جمع رسولست و مؤتمن بفتح
میم کسی است که او را امین دانند و اعتماد بر وی نمایند در امری و صفت ثبت
از صفات حضرت پروردگار و مؤتمن بکسر میم است بمعنی آنکه آن
ملائکه یکدیگر را امین میدانند بر وحی یا آنکه خود را امین اند بر وحی
پس مؤتمن بکسر میم از ایتمان لازم مشتق است بمعنی امین نه از
ایتمان متعدی و قبایل جمع قبیله است و قبیله در اصل لغت بمعنی
یک پارچه از استخوانهای سر آدمیست که مجموع شعب استخوانها است و الحاق طایفه
از عرب را که فرزندان یک پدر باشند قبیله میگویند و با این سبب قبایل
عرب می گویند گویا قبیلهای عرب با استخوانهای سر آدمی تشبیه کرده اند
با این سبب که طایفه عرب بمنزله نوع آدمیست و طوایف دیگر بمنزله
باقی اعضا اند پس هر قبیله از عرب بمنزله یک پارچه از استخوان

سه نوع انسان است وَأَغْنَا بمعنی بی نیاز ساختن است و بقا
بمعنی تقدیس یا مذکور ساختیم و اسکان بمعنی ساکن ساختن است و اطباق
جمع طبق است یعنی چیزی که بپوشانند دیگری را پس هر آسمان طبقی باشد
و با این سبب طبقات آسمان میگویند پس خلاصه معنی این کلام شریف
آنکه پس صلوات بفرست خدایا بر آن ملائکه که پیشتر مذکور شد و بر آن
ملائکه روحانیه که مجرد اند و جسمانی نیستند و بر ملائکه که ساکن ساختی
و بر آن ملائکه که عالم غیب و جیرانه بسیر آن تو ای آورند و بر آن ملائکه که
ایشان را ایمن ساختی گردی ترا بر سفند بسیر آن و بر جمیع طبقات هوا
و قبیلهای مختلف ملائکه که بجهت خدمت و از جهت مخصوص ساخته
و ایشان را از شراب و طعام مستغنی و بی نیاز ساخته بسبب تقدیس و
تنزیه ذات مقدس تو که از صفات نقص معری است و ایشان را ساکن
ساخته در میان آسمانها یا طبقهائی که آفریده وَالَّذِينَ عَلَى
أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الأَمْرُ بِتَمَامِ وَعْدِكَ ارجا جمع
رجا مقصور است و ممدود نیز گاهی می آید چنانچه در قاموس مذکور است
و رجا بمعنی ناحیه و طرف است یا بمعنی کنار چاه پس ارجا بمعنی اطراف باشد
ظاهر امام علیه السلام درین کلام شریف اشاره بآن میکند که چون قیامت
قایم میشود و اسرافیل صور را میدمد آسمان شکافته میشود و ملائکه
از شکاف نزول میکنند و بعضی در گوشه و اطراف آسمانها می ایستند
از بابت آنکه چون خانه ای ویران میشود مردم آن خانه در اطراف آنجا نیز
قیام می نمایند که مبادا از انبوه بایشان مضرت رسد چنانچه

چنانچه بعضی مفسرین گفته اند که آیه کریمه وَالْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا
اشاره باین معنی است پس معنی این کلام شریف آنکه خدایا صلوات
بفرست بران ملایکه که اطراف آسمانند در وقتی که حکم و امر تو
نازل میشود که قیامت قایم شود و وعده او که روز قیامت است آنگه
و با تمام رسد و قیامت قایم گردد وَخُزَّانِ الْمَطَرِ وَزَوَاجِرِ
السَّحَابِ خزان جمع خازنست و زواجر جمع زاجر است
مشتق از زجر یعنی راندن و مراد از زواجر درین مقام ملایکه اند
که ابر را می رانند پس معنی این کلام شریف آنست که صلوات
بفرست بر ملایکه که ابر را میرانند بجانب خلایق وَالَّذِي بِصَوْتِ
زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجَلُ الرُّعُودِ وَإِذَا سَبَحَتْ بِهِ
خَفِيفَةُ السَّحَابِ الْتَمَعَتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ
زجر یعنی راندنست و زجل بفتح زا و جیم یعنی آوازست میگویند
این ابر زجل است یعنی صاحب رعد و صوتست و در نسخه اصل
سبحت بباء موحده و مخففه و حاء مهمله است و خفیفه بخاء
مهمله و دو فاء است و کفعمی بجیم است و در وقتی خوانده است
سبح بمعنی شنا نمودن است در آب و خفیفه یعنی ابریست که آواز
ملایم دارد و بمعنی آوازی است که از بطن می آید [illegible]
و آواز بال مرغ که بر هم زند نیز آمده است و با در لفظ به یا بجهت
تعدیه است یا بجهت مصاحبت یا بجهت سببیه است و در بعضی

نسخه‌های اصل سجت بفتح جیم مخففه است مشتق است از سجو یعنی سکون
و در نسخه ابن ادریس و کفعمی سحت بر تشدید باء موحده و فتح حاء مهمله
است و خفیفه بفتح خاء معجمه و فاء مکسوره و قاف مفتوحه است و مشتق است
از خفق یعنی اضطراب و باین سبب اضطراب دل را خفقان میگویند
والتماع درخشیدنست و صواعق جمع صاعقه است و آن جسمی است
که بعد از رعدهای عظیم از ابر جدا میشود و چون بزمین میرسد زمین را
می شکافد از شدت حرارت و تا بآب میرسد ساکن نمیشود
در زمین و چون بجسمی از فلزات مانند طلا و نقره میرسد اورا
میگدازد و به کیسه که آن فلز در میان اوست میرسد مطلقا تغیر در جوال او
بهم نمیرسد و این بغایت عجیب است و بنابر مذهب مشهور میان
محققین حکما صاعقه از احتراق اجزاء کثیفه ارضیه و دخانیه
که در میان ابر میباشد بهم میرسد چنانچه از احتراق اجزاء لطیفه دخانیه
متولد میشود و شیخ علی بن سینا در کتاب اشارات میگوید که
چون جوهر آتش سرد میشود و فرو می نشیند و بسته میشود صاعقه
بهم میرسد اما در کتاب شفا قول اول را معتبر دانسته است و لهذا
جسم صاعقه را که از زمین بیرون می آید آورند که گاهی آهن میماند
و گاهی مس و گاهی سنگ و در طبیعیات کتاب شفا نقل کرده است

که در خوارزم از نبات جوهر آهن جسمها بشکل پیکان تیر از هوا
آمد مایل بفوق و چون بمشقت تمام آنرا که اخیتم رووای مایل
سبزی از وحید امی شد و بعد از آن خاکستری ازو مانده و از
عبد الواحد جوزجانی مصاحب شیخ علی و از جمعی دیگر نقل کرده و
ادعاء تواتر کرده که درین زمان آهنی از آسمان بزمین آمد که وزن
او یکصد و پنجاه من بود و بعد از آنکه داخل زمین شد یک دو
مرتبه از زمین بیرون آمد و بعد از آن داخل زمین شد چون از
زمین بیرون آوردند نزد حاکم جوزجان بردند حکم کرد سلطان
محمود سبکتکین پادشاه خراسان که کل آن جسم یا بعضی را
نزد او فرستند از ثقلی که داشتند نتوانستند فرستاد و هر چند
آلتها تعبیه میکردند که او را بشکنند یا سوراخ کنند آلتها همه می شکست
آخر بمشقت تمام قطعه را از وجدا نموده فرستادند سلطان محمود خواست
که از آن شمشیری آب زده سعد در نشد و نقل کرده شیخ ابو علی از شفا
که شمشیرهای یمنی نفیس که شعرا مدح میکردند همه ازین جوهر جسم صاعقه
است که از هوا می آید و اضافه صواعق به بروق اضافه موصوفست
بصفت یا بر عکس اگر برق را اعم از صاعقه بگیریم یا اضافه
مثل اضافه لجین الماء یعنی رقتهای صاعقه در حرارت و سوزانیدن

حکم

بیان آنکه شمشیرهای نفیس
یمانی اکثر از جسم صاعقه است

اگر برق را در مقابل صاعقه بگیریم پس معنی این کلام شریف
بنا بر نسخه اصل آنست که صلوات لعزت خدا یا باران ملکی که با آواز
راندن او شنیده میشود صدا و صوت رعد با چه آواز رعد
آواز ملکی است که ابر را میراند و هر گاه ابر صاحب صوت ملایم
مثل آواز بسب در وقت راندن و آواز بال مرغ آن ملک را
حرکت دهد با آنجهت که از سرعت حرکت ابر سرعت ملکی که بر
او موکل است یا آن ابر یا ملک موکل او یا بسبب آن موکل حرکت
کند درخشنده میشود برقها شدر غایت حدت و روشنی شخص
صاعقه ها یا برقهای که صاعقه اند اگر برق را اعم از صاعقه بگیریم
و بنا بر نسخه اول گفتمی مراد آنست که هر گاه ابری که در حرکت مضطرب
و سریع باشد آن ملک را حرکت دهد یا با ملک یا بسبب او حرکت کند برقهای
مانند صاحب صاعقه درخشنده میشود و بنا بر نسخه که بجای یخیم باشد یعنی
آنست که هر گاه آن ابر صاحب صوت ملایم ساکن سازد
آن ملک را یا ساکن شود با آن ملک یا بسبب آن ملک درخشنده
می شود برقهای مانند صاعقه و بنا بر نسخه ابن ادریس و راویم گفتمی ظاهرا
مراد آن باشد که هر گاه که ابر صاحب اضطراب و سرعت در
حرکت آن ملک را به تسبیح و تقدیس حضرت پروردگار در آورد چنانچه

متعارفست که مردم هرگاه شخصی امر عجیبی می‌بیند سبحان الله یا الله
اکبر میگوید یا آن ابر یا ملک تسبیح گویند یا بسبب آن ملک تسبیح گوید
و برقهای مانند صاعقها درخشنده می‌شوند و مُشَیِّعِی الثَّلْجِ و
البَرَدِ والهابطین مع قطر المطر اذا نزل والقُوّام علی
خزائن الریاح والموکّلین بالجبال فلا تزول
اصل مُشَیِّعی مُشَیِّعین بوده است که نون جمع باضافه ساقط شده است
مشتق است از تشییع یعنی مشایعت نمودن و همراه بودن و بَرَد
بفتح را جمع تگرگ است و هابط مشتق است از هبوط یعنی بزیر آمدن و قطر
بسکون طا جمع قطره است و قوّام جمع قایم است و مراد از قایم کسی است
که بر خدمتی موکّل باشد و بآن قیام نماید و خزائن جمع خزینه است
و ریاح جمع ریح است و زوال یعنی برطرف شدن است و باید دانست که
چنانچه حکما متقدمین مانند افلاطون بر آن رفته است که هر قطره از باران
و برف و هر دانه از تگرگ و هر گیاهی و درختی و حیوانی را در آن عالم
علوی مربی و عقلی است که تربیت و تکمیل او در این عالم می‌کند
چنانچه خوشبوی مشک و اختلاف الوان پرهای طاوس و امثال آن
مستند است بمربیهای ایشان نه اینکه مربی مشک باعث خوشبویی مشک می‌شود
و اختلاف مربی های پرهای طاوس در نور دادن انعکاس روشنیهای مختلفه

ایشان پرهای طاوس را باین الوان مختلف می‌نماید و این جماعت
که در عالم مثال دارند ارباب انواع میگویند و دعوی نموده اند که
بریاضتهای عظیمه این معنی را یافته اند و همچنین در احادیث
از ائمه اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم اجمعین وارد
شده است که با هر قطره باران و برف و هر دانه از تگرگ ملکی
موکّل است که با او همراه نزول میکند و مشایعت او میکند و در خزا
نه‌های باران و باد فرشتها موکّل اند و بر ابر نیز ملکی موکّل است
که او را میراند و آواز رعد شنیده میشود از حرکت تسبیح او
یا از تسبیح او درخشنده می‌شود صاعقه و برق و بر کوهها نیز ملکی موکّل است
و این معنی را تطبیق بر مذهب الحکما میتوان کرد این ملائکه همان عقول
و ارباب باشند که حکما گفته اند و اختلاف در میان اقوال اهل بیت
عصمت علیهم السلام و مذهب حکما نبوده باشد پس معنی کلام آنحضرت
آنست که صلوات بفرست بر ملائکه که مشایعت برف و تگرگ می
کنند و بزیر می‌آیند از جانب آسمان با قطرهای باران هرگاه باران
نزول کند بزمین و بر ملائکه که موکّل اند و قیام باین خدمت
میکنند که خزانهای باد را محافظت کنند و بر ملائکه که موکّل اند
برکوهها که از جای خود حرکت نکنند والذین عرّفتهم
مثاقیل المیاه وکیل ما تحویه لواعج الامطار

المجهار

و عوالج مثاقیل جمع مثقال است که بطلا نسبت می دهند
و مثقال اسم آلة است و چون ثقل قائم است بجسم پس مثقال
طلا آلت ثقل اوست که جسم طبیعی طلا باشد و ممکن است که مراد از
مثقال هم وزن چیزی باشد از چیز دیگر چنانچه در کتب لغت مذکور است
پس بر معنی اول مراد آنست که ملایکه میدانند که برای چند مثقال
و بر معنی دویم مراد آن است که میدانند هر آنچه جسم میشود و
میاه جمع ماء است که از موه ماخوذ است که او را بالف قلب کرده اند
و ها را بهمزه که هر دو از حروف حلقی اند بدل کرده اند و کیل مصدر است
یعنی پیمودن گندم و جو و مانند آن و بمعنی ظرفی هم آمده است
که چیزها را اندازه می پیمایند و مراد درینجا معنی اول است و تحویه
مشتق است از حوایه بمعنی جمع کردن و لواعج جمع لاعجه است
مشتق است از لعج بمعنی الم رسانیدن و سوزانیدن جلد و
عوالج جمع عالج است و مراد از عالج چیزیست که بر هم جمع شده
باشد لهذا استعلاج بمعنی غلیظ شدن است و عالج نام موضعیست
در بادیه که ریگ در آنجا جمع شده است و علج بکسر لام بمعنی پاره ایست
که جثه عظیم شده بوده و دارد که او را در عرف متعارف پهلوان

عالجه

می گویند و اصطلاح امواج بمعنی بسیاری موج دریاهاست که بر هم نشسته
پس معنی این کلام شریف آنکه صلوات بفرست خدایا بر آن
ملایکه که ایشان را شناسانیده مثاقیل جمع آبها را و پیمودن لجج جمع
می کند او را باران ها هستند که جلد بدن را متألم می سازد و باران
های مجتمع که بر سر هم نشسته است و بنا بر این ممکن است که مراد از لجج جمع
کرده است او را باران ها غدیرها و رودخانه ها باشد که از آب باران
بهم می رسد و بنا بر قواعد حکمیه بعید نیست که مراد از آنچه جمع کرده است
او را باران ها جسم تعلیمی باران ها باشد قایم است بر محلش که
جسم طبیعی باران ها که جسم طبیعی جامع جسم تعلیمی است و چون مقصود از
کیل پیمودن استعلام ساحت و جسم تعلیمی است نه نفس کیل لهذا
پیمودن نسبت بجسم تعلیمی داده تفصیل این را در حاشیه صحیفه بیان
کرده ایم و رسل من الملائكة الی اهل الارض بمکروه
ما ینزل من البلاء و محبوب الرخاء والسفرة الکرام
البررة والحفظة الکرام الکاتبین رسل جمع رسول است
و مراد از مکروه چیزیست که طبع از و متنفر باشد چنانچه مراد
از محبوب چیزیست که طبع راغب باشد باو و بلا چیزی است
که بنده را بآن امتحان کنند خواه محنت باشد یا منحه

لهذا

که بخشش باشند و مراد ازینجا قسم اول است و سفره جمع سافر است
یعنی نیز بمعنی ملکی که اعمال بنی آدم را جمع میکنند آمده است و مراد
درینجا ملائکه اند که کاتب صحیفهای اعمال بنی آدم اند از جانب
دست راست و دست چپ و کرام جمع کریم است و بررة جمع باره
است بتشدید راء یعنی نیکوکار و حفظ جمع حفیظ است و درین
فقره اشاره بآن است از بعضی احادیث مستفاد میشود که همان ملائکه
که کاتب اعمال حسنه و سیئه اند حفظ آن شخص هم میکنند پس معنی این
کلام شریف آنست که صلوات بفرست خدایا بر ملائکه که پیغام تورا
باهل زمین میبرند و حکم ترا بایشان میرسانند بمکروهات و
و بلاها که از آسمان فرود می آید بسبب گناهان و محبوبهای حشیش و
فراغت که بایشان میرسد و صلوات بفرست بر ملائکه که کاتب
نامهای اعمال آدمی زاد اند که این ملائکه همه کریم اند و صاحب
احسان اند و بر ملائکه که حافظان بنی آدم اند از بلاها و کریمند
و کاتب اعمال اند و مَلَکِ الموت و اعوانه و
منکر و نکیر و رومان فتّان القبور و در نسخه کفعمی بعد از
منکر و نکیر مذکور است و مبشّر و بشیر و در نسخه ابن ادریس و کفعمی
فتّان بفتح نوشته است و بنا برین نسخه ممکن است که منصوب بمدح باشد

بتقدیر اعنی اعوان جمع عون است بمعنی یاری کننده و منکر و نکیر
دو ملک اند که در قبر سؤال از اعتقادات صحیحه و فاسده آن شخص می
کنند و بمقتضای آن عمل میکنند و بمقتضای آن عمل میکنند
و مبشّر و بشیر دو ملک اند که بعد از سؤال منکر و نکیر چون ظاهر شود
که اعتقادات آن شخص صحیح بوده است او را به بهشت و نعمات
در بهشت بشارت میدهند و رومان در لغت عرب اسم
ملکی نوشته اند اما مراد از و درینجا ملکی است که در قبر با آدمی
باشد و او را می بوید و آزمایش میکند که از اهل صلاح بوده است
در دنیا یا از اهل گناه و بمقتضای آن عمل میکند و فتّان مشتق است
از فتنه بمعنی امتحان و آزمودن باشد و باین سبب زرگر را که طلا امتحان میکند
فتّان میگویند و طلا و نقره را که آزموده میشود بلکه ازجمله فتّانات
می گویند و منکر و نکیر را که آدمی را امتحان میکنند نیز فتّان میگویند
و ممکن است که فتّان مشتق از فتنه بتشدید تا باشد و نون
زاید باشد بر وزن فعلان و فتّ از هم پاشیدن است چون ملک
رومان قبر را از هم میزند و داخل قبر میشود او را فتّان گویند پس معنی
این کلام شریف آنکه خدایا صلوات بفرست بر ملک الموت و دوستان
و یاران او و بر دو فرشته منکر و نکیر و فرشته رومان که در قبر با
آدمی می باشند و مردم را امتحان میکنند یا آنکه قبر را از
هم می پاشد و داخل میشود و حضرت استادی ورد این فی علوم

الشرعیه استاد شیخ بهاء الملة والدین محمد العاملی طاب ثراه
میفرمودند که در بعضی روایات بنظر من رسیده که چون فرشته
رومان میت را در قبر بوی کنند اگر بوی ایمان و حسن عمل ازو
آید نکیر و منکر را اعلام می کنند که ازین میت بوی ایمان می آید او را
بتعظیم و تکریم کنند در قبر و در عرض سؤال ازو و اگر بوی
کفر و معصیت ازو آید با آن مبالغه کنند که در وقت
سؤال و در قبر باو اذیت برسانند و عقربها و مارها در قبر باو
سازند والطائفین بالبیت المعمور ومالک
الخزنة ورضوان وسدنة الجنان طائفین
جمع طائف است مشتق است از طواف یعنی بر دور چیزی گشتن است
بیت المعمور خانه ایست در آسمان چهارم برابر کعبه معظمه زادها الله
شرفا و تعظیما و باین سبب بیت معمور میگویند که ملایکه بسیار در آنجا
هستند و بآن سبب آبادان است و بعضی بیت المعمور را بر کعبه
اطلاق کنند یا بسبب معموری او از کثرت ملایکه یا حجاج و در زمین
و مالک اسم ملکی است که موکل است بر آتش دوزخ چنانچه
رضوان ملکی است که موکل است بر بهشت و خزنه جمع خازن است

وظاهر آنست که خزنه اتباع و اعوان مالک باشند که هر طبقه از
جهنم را مالک بیکی از ایشان سپرده باشد و سدنه جمع سادن
است یعنی خادم کعبه و بتخانه و مانند آن پس معنی این کلام شریف
این باشد که خدایا صلوات بفرست بر آن ملایکه که طواف بیت المعمور
میکنند و بر مالک خازن جهنم و بر خزانه داران طبقات جهنم و بر
رضوان خازن بهشت و بر خدمتکاران طبقات بهشت الذین
لا یعصون [illegible] امرهم ویفعلون ما یؤمرون
والذین یقولون سلام علیکم بما صبرتم
فنعم عقبی الدار در نسخه ابن ادریس و کفعمی واو قبل
الذین لا یعصون واقع شده است و در بسیاری از نسخ
اصل صحیفه واو مذکور نیست پس صفت ملایکه سابق خواهد بود و جمعی
بمعنی جزاء امر است و مراد از [illegible] آن وقت واضح و عطفی
بودا را اضافه بیانیه است پس معنی این کلام شریف آنکه خدایا
صلوات بفرست بر ملایکه که عصیان خدای تعالی نمیکنند هرگز
در آنچه خدای تعالی امر کرده است و بجای می آورند آنچه بآن مأمور
میشوند و بر ملایکه که میگویند بمؤمنان در وقتی که داخل بهشت
میشوند سلام بر شما ای مؤمنان بسبب آن صبر که در دنیا کردید
و خود را از امور حرام باز داشتید پس نیکو جزائی است [illegible]

و صبر بر مکروهات یافتند که آن ثواب رحمت او است در بهشت

مالک و الزبانیة الذین اذا قیل لهم خذوه

فغلوه ثم الجحیم صلوه ابتدروه سراعا

ولم ینظروه ومن او همنا ذکره ولم نعلم

مکانه منک وبای امر وکلته زبانیه جمع زبنیه است

بتشدید یا و زبنیه است مشتق است از زبن یعنی دفع یعنی متمرد

از جن و انس و آدم صاحب قوت و نوکرهای ملکی که مردم را بجهنم اندازند

و در این مقام مراد معنی اخیر است پس زبانیه آن ملائکه است که کافران

و عاصیان را بجهنم دفع میکنند که آن نوزده ملک اند چنانچه در قرآن

کریم وارد شده است علیها تسعة عشر خذوه مشتق است

از اخذ یعنی فرا گرفتن و عقوبت کردن و غلوه فعل امر است از

غل بفتح غین و غل بتشدید لام مصدر است یعنی انگر بر کردن یا دست

کسی غل بضم غین و تشدید لام بگذارند و غل بضم غین آن آهنی است

که بر دست یا گردن بنهند و جحیم یعنی دوزخ است و صلوه مشتق است از تصلیه

یعنی گرم کردن آتش است و افروختن آن و ابتدار یعنی ابتدا کردن بکار است

و سراع یعنی کردن کار است و انظار یعنی مهلت دادن است و او همنا

مشتق است از ایهام یعنی زرگ کردن بسر قط نمودن و مراد از امکان

زود

بیان آنکه نوزده ملک اند از ملائکه دوزخ

اندازند

موضع و منزل است پس معنی این کلام شریف آنکه خدا با جلوات گفت

بر آنکه دیگر عذاب که مردم را بجهنم می اندازند که نوزده ملک اند

که هرگاه بایشان حکم میشود که این عاصی را بگیرید و غل کشید و دست

و گردن او را ببندید پس آتش جهنم را گرم و افروخته سازید

و پیش رستی و ابتدا نموده علی الفور او را غل میکنند و در آتش جهنم را

افروخته میسازند و آن عاصی را مهلت نمیدهند و بران ملائکه که ما

ترک کردیم ذکر او را و نمیدانیم موضع و منزل او را از تو و اینکه

بچه خدمت او را موکل ساخته و مشکاک الهواء و الارض و

الماء و من منهم علی الخلق و در بعضی نسخ اصل بدل و من

منهم علی الخلق این فقره است و من منهم فی النجوم السفلی

و شیعوع منهم علی الخلق سکان جمع ساکن است و مراد

از نجوم سفلی ستاره های مجازی است نه حقیقی که در کره آتش بهم میرسند و

زایل و معدوم می شوند چون ذوات الاذناب و دو ذوابه و نقصه

و نیازک و شب و مانند آن که از دخانها و بخارها که

بکره آتش و هوا میرسند و در آنجا میسوزند بهم میرسند چنانچه تفصیل

آن در موضعش مذکور است و این ستاره های مجازی را ستاره می نامند

میگویند و شهور جمع شهر است و در اینجا مراد کراما الکاتبین اند

معنی ملک است

معنی نجوم سفلی

که گواه کنند از جانب حق سبحانه بر خلایق از جمله ملایکه پس
معنی این کلام شریف و بنابر اصل این دعا این است که خدایا
صلوات بعزت بر ملایکه که در کره هوا و خاک و آب ساکن اند
و بران جمعی از ملایکه که موکل اند بر خلایق دنیا بر نسخه اصل
آنست که صلوات بعزت خدایا بران ملایکه که در نزدیکی ثوانی
النجوم مثل بنات الاذناب و شهب و نیازک و غیرها میباشند
و بران ستارها موکل اند و بر جمعی از ملایکه که شاهدان تو اند
از خلایق کاتبان نامهای اعمال بنی آدم اند فصلِّ
عَلَيْهِمْ يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ
وَشَهِيدٌ وَصَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَزِيدُهُمْ
كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ وَطَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ
سایق و شهید دو ملایکه اند که آدمی زاد را میرانند
در روز قیامت بمحشر و یکی گواهی باعمال او میدهد و بعضی
گویند که سایق ملکی است که کاتب گناهان است و شهید
ملکی است که کاتب حسنات است و بعضی گویند سایق نفس او است
و شهید اعضاء او است که گواهی بر اعمال او میدهد و چون
نفس که مضاف الیه لفظ کل است در حکم معرفه است چه نفس شخصی
معین است صلاحیت آن دارد لفظ کل که مضاف است

باد کرزی الحال باشد از صوها سایق و شهید پس معنی این کلام
آنست که صلوات بعزت خدایا برای ملایکه جمیعا که از این مذکور
شد در روز قیامت که هر نفسی را از نوزاد در محشر میشود در
حالتی که دو ملک که یکی او را میراند بمحشر و یکی که گواهی باعمال او
میدهد همراه او باشند و صلوات بعزت بر ایشان صلواتی که
عزت و بزرگی ایشان زیاده شود بران عزت و بزرگی که داشتند و طهارت
و پاکی ایشان زیاده شود بر طهارتی که داشتند اللهم و اذا
صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ وَرُسُلِكَ وَبَلَّغْتَهُمْ
صَلَوَاتِنَا عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْنَا بِمَا فَتَحْتَ لَنَا
مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ عَلَيْهِمْ إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ
در نسخه کفعمی در عوض فصل علیهم علینا است و تبلیغ یعنی رسانیدن
خبر است و جواد و کریم هر دو بمعنی بخشنده است اما در جواد معتبر است
که بی سؤال باشد و در کریم این معنی معتبر نیست و باید دانست که
صلوات خدای تعالی بر ملایکه و پیغمبران بمعنی رحمت و آمرزید نیست
و صلوات بنده بر ایشان بمعنی دعا و استغفار است و هرگاه بنده
از خدای تعالی طلب کند که صلوات بفرست بر ایشان پس این ضمن آن
بنده خود نیز صلوات باین معنی فرستاده است بالضروره و خلاف است
میان علما که صلواتی که بنده از خدای تعالی بر ملایکه و انبیا استدعا

کند باعث آن می شود که درجه و منزلت انبیاء و ملائکه زیاده از اول شود
و نفع آن نیز بایشان برسد بنا بر آنچه بعضی از علماء رضوان الله
علیهم اجمعین بر آنند که نفع آن بایشان نمی رسد بلکه منحصر است
نفع در بنده که آن استدعا کرده است چه مرتبه و منزلت ایشان از آن
اعظم است که صلوات بندگان زیاده شود اما چون آن استدعا رحمت
بجهت مقربان و محبوبان الهی که انبیا و ملائکه باشند موجب ازدیاد محبت
پروردگار با آن شخص که استدعا کرده است می شود چه توصیف محبوب بکمالات
موجب ازدیاد محبت محب می شود پس نفعش همین به بندگان راجع می شود
و بعضی بر آنند که نفعش بایشان و هم به بندگان نیز عاید می شود چه هر مرتبه و منزلتی
که انبیا و ملائکه را باشد مرتبه فوق آن متصور است ایشان را و بر آن
بنده نیز نفع می رسد بسبب آنچه مذکور شد سابقا بسبب آنکه بوسیله
استدعاء او درجه و منزلت انبیا و ملائکه زیاده شده است پس صلوات
بر ایشان باعث آن میشود که درجه آن بنده را نیز زیاده سازند از آنچه
بود و شیخ شهید سعید طاب ثراه اشاره به این قول که مذکور شد در قواعد
شهیدیه نموده است و از نسخه اصل صحیفه ظاهر می شود صحت قول دویم و
قول اول بخلاف نسخه کفعمی چنانچه بر صاحب بصیرت مخفی نیست و بعد از این
مذکور میشود پس معنی این کلام شریف بنا بر نسخه اصل آنست که خدا

معنی کلام امام علیه السلام

هرگاه صلوات فرستادی بر ملائکه و پیغمبران است صلوات
صلوات ما را که از جناب تو استدعا صلوات فرستادن بر ایشان
کردیم بایشان رسانیدی پس صلوات بر ایشان بفرست و درجه
ایشان را از سابق زیاده کن بسبب اینکه گشوده از برای ما آنکه
اقوال خوب در حق گفتیم و بسبب این حسن قول در درجه از زیاده
از اول پس درجه و منزلات زاید این سبب که باعث زیادتی منزلت ایشان گردیده باشد
از نیکوئی قول حق ایشان زیاده کن بدرستیکه تو بخشنده بی سئوال در کمال بخشندگی
و بنا بر نسخه کفعمی معنای کلام آنست که چون فتح کردی بر ما حسن قول در
حق ایشان پس صلوات بفرست و رحمت کن بر ما و بدانکه در
نسخه اصل چنان ظاهر است که حسن قول در حق ایشان باعث آن
می شود که منزلت پیغمبران و ملائکه بسبب آن زیاده شود و نفع آن
بایشان نیز میرسد و بنا بر نسخه کفعمی همین ظاهر میشود که حسن قول در
حق ایشان نفعش به بنده میرسد چنانچه در قول اولی از دو قول
سابق مذکور ساختیم و این قول اصح است چنانچه شیخ شهید ثانی
شیخ زین الدین طاب ثراه در شرح لمعه اختیار نموده است
و کان من دعائه علیه السلام فی الصلوة

عَلٰى اَتْباعِ الرُّسُلِ وَمُصَدِّقيهِمْ

در نسخهٔ کفعمی رسل بسکون سین است و اتباع جمع تبع است
بفتح با بمعنی تابع و رسل جمع رسول است مصدقیهم در اصل مصدقین
بود که نون جمع باضافه ساقط شده است و مشتق است از تصدیق
پس معنی این کلام شریف آنست که بود از دعاء امام زین العابدین علیه
السلام در وقتی که صلوات بر تابعان پیغمبران جماعتی که تصدیق پیغمبران
کرده اند میفرستاد اَللّٰهُمَّ وَاَتْباعُ الرُّسُلِ وَمُصَدِّقوهُمْ
مِنْ اَهْلِ الْاَرْضِ بِالْغَيْبِ عِنْدَ مُعارَضَةِ الْمُعا
نِدينَ لَهُمْ بِالتَّكْذيبِ وَالْاِشْتِياقِ
اِلَى الْمُرْسَلينَ بِحَقائِقِ الْاِيمانِ غیب یعنی آن چیزی است
که حاضر نباشد نزد حاسه در نسخهٔ شیخ شهید سعید طاب ثراه بدل الاشتیاق
والاستیاق بیاء موحده است مأخوذ است از مشتق یعنی زیادتی
شهوت مجامعت و بدل والاشتیاق در نسخهٔ ابن ادریس والاستیاق
بسین مهمله و باء موحده است بمعنی سبقت و پیشی گرفتن و بر تقدیر
عطف است بر معارضه و بحقائق ممکن است که متعلق باشد باتباع و ممکن است
که متعلق به المرسلین باشد و واو در اتباع واو استیناف است و
عطف قصه بر قصه است چون امام علیه السلام ابتدای دعا را بعد از
تحمید و صلوة میخوانده است این قصه ها را بر یکدیگر عطف

میکرده است و عطف قصه بر قصه جایز است چنانچه سابقا
مذکور شد و لفظ و اتباع مبتدا است و خبر او فاذکرهم بمغفرت
که بعد از این مذکور میشود پس معنی این کلام شریف که خدایا و
تابعان پیغمبران جمیعا را و جماعتی که تصدیق ایشان کرده اند از
مردم روی زمین با امور غیبی که محسوس نمیشود از احوال پروردگار
وصفات او و ملائکه و معاد و با اموری که بعد از این خواهد شد
و در آن وقت حاضر نبوده مثل احوال قیامت در وقتی که معاندان
و دشمنان پیغمبران معارضه با ایشان میکرده اند و ایشان را
بتکذیب و دروغ نسبت میداده اند و در وقتی که این تابعان و مصدقان
مشتاق به پیغمبران بوده اند ~~و در وقتی~~ که آن پیغمبران حقیقتهای ایمان را
محلو سازند یا مراد آنکه خدایا تابعان پیغامبران در حقیقتهای
ایمان را خبر این مبتدا بعد از این می آید که ایشان را یاد کن بآمرزش

فِي كُلِّ دَهْرٍ وَزَمانٍ اَرْسَلْتَ فيهِ رَسولاً وَ
اَقَمْتَ لِاَهْلِهِ دَليلاً مِنْ لَدُنْ آدَمَ اِلى مُحَمَّدٍ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ اَئِمَّةِ الْهُدى وَقادَةِ اَهْلِ
التُّقى عَلى جَميعِهِمُ السَّلامُ فَاذْكُرْهُمْ مِنْكَ بِمَغْفِرَةٍ
وَرِضْوانٍ في كُلِّ دَهْرٍ متعلق است باتباع و مصدقین که
سابقا مذکور شد و اقامت بمعنی بر پا داشتن است و ائمه جمع و یا
بیاء مشناة در تحت جمع امام است و هدی بمعنی راه راست
و بمعنی راه راست نمودن هم آمده است و قاده جمع قاید است

یعنی پیشوا او تقی یعنی تقوی و پرهیزکردن است و مشتق است از وقایه
و تا در تقی و تقوی منقلب است از واو چه در باب [illegible]
افتعال واو به تا قلب میکنند چه اتقی که از وقی مشتق است
پس اکثرت قلب واو به تا در اتقی استعمال او شاید که گویا حرف
اصلیه او تقی است باین سبب تقی بضم تا در المصدر اعتبار کرده اند
و رضوان بضم را یا بکسر آن یعنی رضا و خشنودیست و فا ذکرتهم
خبر و اتباع است چنانچه شارح علامه گفتیم پس معنی این کلام که آنست
که تا بعد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و مقصد قان ایشان را
از رهبری و رهنمایی که پیغمبر [illegible] و بر پای داشته و قایم نموده
بجهت اهل آن زمان دلیلی و راه نمایی از زمان آدم علیه السلام
تا بزمان پیغمبر ما محمد صلی الله علیه وآله وسلم از امامها و
پیشواهایی که براه راست مردم را دعوت میکنند از پیشواهای
اهل تقوی بر جمیع ایشان سلام باد از پروردگار پس از آن بعد
ذکر کن از جانب خود بسلام و رضا و خشنودی خود یعنی برایشان
سلام بفرست و از ایشان راضی باشد **اللهم واصحاب**
محمد خاصة الذین احسنوا الصحابة
والذین ابلوا البلاء الحسن فی نصره وکانفوه
وأسرعوا الی دعوته واستجابوا له حیث
اسمعهم حجة رسالاته وفارقوا الازواج

والاولاد فی اظهار کلمته وقاتلوا الآباء و
الابناء فی تثبیت نبوته وانتصروا به اصحاب جمع
صحب بسکون حا است و صحب جمع صاحب است و مراد از صحب
پیغمبر شخصی است که بشرف صحبت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
در وقت اسلام رسیده است و با بقای و وفات یافته اعم از آنکه
حدیثی از پیغمبر روایت کرده باشد یعنی در بعضی صاحب و اصحاب
پیغمبر نقل حدیث را شرط کرده اند و خاصه در مقابل عامه است و ظاهر آنست
حال باشد از اصحاب محمد که او مبتدا است و خبر او فلان [illegible]
اللهم است که و بعد ازین مذکور میشود و بتاویل مشهور میان نحاة و کی
است که مفعول مطلق باشد از فعل محذوف که خص باشد
بضم خا و بالم الیم فاعله خص ضمیری باشد راجع باصحاب و بعید نیست
بحسب معنی که حال باشد از الذین که بر او مقدم شده باشد و چون خاصه
حال باشد از اصحاب یا مفعول مطلق باشد و ضمیر خص راجع اصحاب باشد
معنی تفاوت میکند یا آنکه حال باشد از الذین یا مفعول مطلق باشد
و ضمیر خص راجع باشد به الذین چنانچه مخفی نیست و بعد ازین اشاره بآن خواهیم کرد
و صحابه در لغت بمعنی مصاحبت است و مصدر است و گاهی صحابه را بمعنی اصحاب اطلاق
می کنند و مراد درینجا معنی اولست و ابلاء بمعنی آزمودن و امتحان کردن است
بکروهات یا بنعمتها و بلاء بمعنی محنت را باین سبب بلا میگویند که بنده را بآن
امتحان میکنند و بلاء حسن نزد اکثر مفسرین بمعنی جهاد است و بعضی گویند یعنی

یعنی آزمودن

محنتی است که بنده بدان صبر کند و نصر یعنی یاری کردن است و سکینه یعنی
اعانت و یاری کردن است و اسراع یعنی شتاب نمودن است و در نسخه
کفعمی بدل واو از عوا و سارعوا است و وفاده و وفد و وارد شدن است
و قدوم است بر شخصی و در قاموس مذکور است وفد الیه و علیه وفدا و وفودا
اقدم و ورود و صحاح مذکور است و در مثلث على الاير وفاده ای ورود رسولاء
باین سبب ایلچیان را وفود میگویند و وفد و وافد کسی است که از کسی قدوم
کند و در مجلس او وارد شود پس ممکن است که مراد از وفاده وفد باشد یعنی
ایلچی پیغمبر و داعی او پس مراد این باشد که سرعت کنند بجانب داعی و ایلچی به پیغام رسول علیه السلام
و ممکن است که مراد از وفاده معنی مصدری باشد و فاعل او آن اصحاب
و تابعین باشند یعنی مسارعت نمودن آن اصحاب بورود و قدوم بسوی پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم و معنی اول انسب است بفقره و سابقوا الی دعوته و
مراد از استجابت اطاعت و انقیاد در جوابست و اسماع شنوانیدن است و
مراد از حجة دلیل و برهان است از حج و حجه ماخوذ است یعنی غالب شد و چون بان باعث
غلبه مستدل میشود باین سبب لهذا حجه میگویند و ازواج جمع زوج است
یعنی شوهر و زن هر دو آمده است و اصمعی ترک تا را در زوجه اولی دانسته از زکر شیء
و ظاهر امراد در بینجا از زوج زن است نه شوهر و مراد از کلمه خدای یکتا [illegible] شهادت بوحدانیت
که منطوق کلمه طیبه لا اله الا الله است بلکه بنابر تحقیق جمعی از محققین علمای امامیه
ایمان باین کلمه طیبه بقصد معنی حقیقی مستلزم شهادة به نبوت حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم است و آبا جمع اب و ابنا جمع
ابن است و تثبیت یعنی ثابت نمودن است و انقضاء یعنی انجام است و دانستنی
گروه نیز آمده است پس خلاصه معنی این کلام شریف آنست که خدایا اصحاب محمد صلی الله علیه
در میان اصحاب پیغمبران خصوصا آنان آن اصحاب صحبت را با پیغمبر نیکو داشتند
و نفاق نورزیدند و مرتد نشدند در زمان پیغمبر و بعد از آن یا خلاصه معنی
آنست که خدایا اصحاب محمد خصوصا جمعی در میان اصحاب پیغمبر ما علیه السلام
که صحبت را نیکو داشتند با پیغمبر علیه السلام و جمعی که خود را ابتلا کردند بلا او
نیکو جهاد کردند یا محنتها کشیدند و صبر کردند در یاری پیغمبر علیه السلام و ایشان [illegible]
یاری با پیغمبر کردند و شتاب نمودن بسوی ایلچی و داعی پیغمبر علیه السلام و پیشی
گرفتند بدعوت پیغمبر و پیشتر از همه کس نزد داعی و رسول پیغمبر آمدند و قبول
پیغمبری او کردند و هنگامی که پیغمبر ایشان را شنوانید دلیلهای پیغمبری خود
و از زنان و فرزندان خود جدا شدند در راه اظهار کلمه توحید که بدون
جدائی از ایشان اظهار توحید نمیتوانستند کرد و با پدران و فرزندان
خود قتال و جدال کردند بجهت ثابت نمودن و مستحکم کردن پیغام پیغمبر خدا و
و بسبب استقامت از دشمنان کشیدند و دفع مکروه ایشان کردند و خبر این بعد
بعد از این می آید که پس ایشان را فراموش مکن در روز قیامت و ثواب این
ترک‌ها و صبرها که کرده اند باینها برسان و ممن کانوا منطوین
علی محبته یرجون تجارة لن تبور فی مودته والذین

ین

مجدتهم العشایر اذ تعلقوا بعروته وانتفت
منهم القرابات اذ سکنوا فی ظل قرابته فلا تنس لهم
اللهم ما ترکوا لک وفیک وارضهم من رضوانک

منتظرین بکسر را اسم فاعل است جمع منتظر وانتظار یعنی در انتظار بودن است
میگویند طوی هذه الصحیفة فانطوی یعنی پیچیده شد وبوار بفتح با و سکون
واو بمعنی هلاک است وهجر بمعنی ترک است وعشایر جمع عشیره است بمعنی گروه و
اقوام نزدیک که جمع اولاد یکی از پدران نزدیک باشند وتعلق
یعنی اتصال ودوست داشتن است ومراد از عروه دسته کوزه ودلو و
مانند آن است بر این مناسبت که از آن ناحیه وجهت با او متعلق
میشود وچه عروی بکسر عین بمعنی ناحیت است وانتفاء بمعنی برطرف وزایل شدن است و
قرابات جمع قرابت است یعنی خویشی وقرابه در این مقام بمعنی خویشی وقومی باشد
چنانچه ظ [illegible] امام است پس مراد از ظل قرابت ظل آثار پیغمبر
خواهد بود یعنی هرگاه خویشان واقارب ایشان اصحاب را رها میکردند و
ترک خویشی وقومی میکردند ایشان به پناه خویشی پیغمبر علیه السلام
می بردند وساکن میشدند یا مراد از ظل قرابه خویشی دوستی که
به پیغمبر علیه السلام داشتند واگر قرابت بمعنی قرب ودوستی باشد مجاز
احتیاج بتأویلات ندارد [illegible]

ظاهر کلام

وما ترکوا مفعول لا تنس است وارضهم عطف است بر لا تنس
ولا تنس مشتق است از نسیان یعنی فراموشی ودر این کلام ارتکاب
مجازی باید کرد چه خدای تعالی ممکن نیست که چیزی را فراموش کند واحتمال
دارد که مراد از نسیان مطلق ترک باشد چنانچه در قرآن وارد شده است
ولا تنسوا الفضل بینکم ومراد از ما ترکوا لک آن عملهایی است که
ترک کرده اند وصبر بر آن نموده اند بجهت اعراض یعنی تو علت غائیه ترک
آن بوده وفیک اشاره به محرمات است که در راه وصول قرب بذات
تو آن محرمات را ترک کرده اند تا مرتبه وصول قرب را در این سیر و
سلوک بذات الهی ایشان را حاصل شود پس مراد از ترک محرمات
بجهت ذات پروردگار آن است که امر او باعث ترک شده باشد و
اندیشه حق ذات را می وباعث بر ترک باشد واز ترک در ذات پرو
آن است که در مراتب سیر الی الله وفی الله چون آن محرمات مانع آن سیر و
حصول آن درجات قرب بوده باشند ترک آن منهیات نموده هر را از
شعار خود ساخته باشند پس معنی این کلام شریف آن است که خدایا
جماعتی از اصحاب که بر محبت پیغمبر علیه السلام چسپیده و در نور دیده بودند
واحاطه محبت او کرده بودند در حالتی که استکبار [illegible] شدند که بر
هلاک وباطل شوند در دوستی پیغمبر علیه السلام وانجماعتی از اصحاب
که خویشان واقوام ایشان ترک صحبت او کردند چون با نجابت اصحاب
چنگ بر اخلاص پیغام بر دوستی او که عروة الوثقی نجات است و از این آ

ردگار

را

[illegible]

زدند و خویشان آن اصحاب ترک قرابت و خویشی با آن اصحاب نمودند
در وقتی که آن اصحاب گرویده شدند در سایهٔ خویشی پیغمبر علیه السلام
یا دوستی او پس اینجا مقرر است جمعی از اصحاب که سابقا مذکور شد
فراموش مکن بسبب آن صبرها که بر ترک محرمات نمودند بجهت اثبات
تو و در راه اخلاص دیگر تو و خشنود ساز ایشان را بخشنودی
خود که نسبت بدوستان مقربت داری وبما حاشوا
الخلق علیک وکانوا مع رسولک دعاة لک
الیک واشکرهم علی هجرهم فیک دیار قومهم
وخروجهم من سعة المعاش الی ضیقه ومن
کثرت فی اعزاز دینک من مظلومهم وبا حاشوا
عطف است بر ما ترکوا یعنی لا تنسهم باحاشوا و حوش یعنی
جمع کردن است و دعاة جمع داعی است و مراد از دعاة لک الیک
آنست که جماعت اصحاب پیغمبر علیه السلام مردم را بجهت قربت
و اخلاص و رضا و پروردگار بسوی خدای تعالی میخواندند و بنده یعنی
حمد و شکر احسان است و شکر خدای تعالی که در این کلام مذکور است
جزا و دادن پاداش جمیل و نیکویست و هجر یعنی ترکست و دیار
جمع دار است یعنی خانه و معاش جمع عیش یعنی حیوة و معیشت معیشات
آمده است و ضیق بر کرضاد یا نقیض آن چنانچه در نسخهٔ ابن ادریس است

یعنی تنگی است و من کثرت عطف است بر هجرهم در لا تنسهم یا در واشکرهم
شکرهم و بعید است و عطف بر اصحاب محمد علیه السلام
باشد و من مظلومهم ممکن است که متعلق بکثرت باشد
و ممکن است که بیانیه باشد از من کثرت و ممکن است که
ابتداییه باشد متعلق باعزاز و بعید است که من کثرت عطف
بر ضیقه باشد و مراد از من کثرت قبیلهٔ انصار باشد پس
خلاصه معنی این کلام شریف آنکه خدایا فراموش مکن از کل اصحاب
پیغمبر را بسبب آنکه جمع کردن خلایق را بر تو و بودند با پیغمبر تو در حالتی
که دعوت میکردند خلایق را بجهت قربت و اخلاص و رضای تو
بسوی تو و جزای نیکو بده یا ثنایی که نیکویی بکن آن اصحاب را به سبب
آن ترکی که ایشان در راه اخلاص تو نمودند خانهای قوم و مردم خود را
وا گذاشتند و از مکان اصلی خود بیرون آمدند که مکه معظمه باشد
که از آن مکان هجرت کردند و بیرون آمدند از فراخی معاش و حیوة و طعام
و تنگی معاش که در مدینه طیبه داشتند و فراموش مکن و شکر کن آن جمعی را
که بسیار کردی ایشان را بجهت عزت دادن دین تو از مظلومان ایشان و
باید دانست که چنانچه سابقا اشاره کردیم مقصود از من کثرت احتمال
مهاجرین و انصار دارد و در بعضی نسخه‌ها اصل چنین وارد شده است
ومن کثرت فی اعزاز دینک مظلومهم بتخفیف ثا در کثرت و مظلوم جمع

کلمت

کلمه است بمعنی جراحت یعنی شکستن و جراحت بجز دو جهی الیه میشود از راه
اعزاز دین تو جراحتهای ایشان اللهم واوصل الی التا
بعین لهم باحسان الذین یقولون ربنا
اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان
خیر جزائک الذین قصدوا سمتهم وتحروا
وجهتهم ومضوا علی شاکلتهم لم یثنهم
ریب فی بصیرتهم ولم یختلجهم شک
فی قفو آثارهم والایتمام بهدایة منارهم مکانفین
و موازرین لهم تابعین جماعتی اند از اهل ایمان که بصحبت
پیغمبر علیه السلام در وقت اسلام نرسیده اند اما بصحبت اصحاب
پیغمبر بالصحبت تابعین اصحاب رسیده اند والذین یقولون
صفت التابعین است و احوال جمع اخ است چنانچه اخوة
نیز جمع اوست و بعضی از علماء عربیه میان این دو جمع فرقی کرده اند
بانکه آن برادر حقیقی باشد از جانب پدر یا مادر جمع او را اخوة
میکنند و اگر برادر حقیقی نباشد بلکه بسبب اتحاد در ایمان مجاز
او را برادر گویند جمع او را اخوان گویند نه اخوة الذین قصد
و الظاهر آنست که صفت الذین یقولون باشد و احتمال دارد که مفعول
جزائک الذین باشد و غیر مفعول او اصل است و سمت بمعنی جهت است
و تحری بمعنی اجتهاد و طلب اولی آمده است پس از تحری بمعنی تحر او را

در بیان اخوان و اخوة

ماخوذ است و گاهی بمعنی قصد هم می آید و هر دو معنی مناسب است دارد
و وجهت بکسر واو و وجهة بضم واو و کسر واو و جهة و جهة بکسر جیم و
ضم او بمعنی ناحیه است و مضوا مشتق است از مضی بمعنی گذشتن و
مراد درینجا وفات است و شاکله بمعنی شکل و ناحیه و نیت و طریقه و مذهب
آمده است و ثنی بفتح تا و سکون نون بمعنی میل دادن و باز داشتن است
و اصل ثنی از اثنان ماخوذ است بمعنی دو تا کردن و برای این سبب میگویند اشنا
کلام با تنیه که کلام دو تا شده است و اثناء وادی که جمع ثنی آید دو تا شده است
و ثنیه بفتح تا و کسر نون و تشدید یا مثناة تحتیه بمعنی دره کوه که در آنجا
دو تا میشود و بصیرت قوت عقلیه است که بنفس ناطقه قایم است که بآن قوت
ادراک حقایق اشیا میکنند چنانچه بصر را بر دیدن بر آن با جرم
اطلاق میکنند و اختلاج در اصل حرکت کردن است و قفو بمعنی تابع شدن است
و آثار جمع اثر است بمعنی علم و نشانه و نشان از موضع پای و بجهت بدو
بقیه شی نیز آمده است و در اینجا معنی اول و دوم مناسب تر است
و ایتمام بیاء مثناة در اصل ایتمام از ایتمام گرفته اند و همزه دوم ساکن را
بجنس حرکت سابق قلب کرده اند و معنی ایتمام که اشتقاق او از
امام است بمعنی اقتدا کردن و پیروی نمودن است و هدایه بمعنی راه
نمودن بمقصود است اعم از آنکه خود بمقصود برساند یا راه بنماید
بچیزی که او بمقصود برساند و منار بفتح میم موضعیست مرتفع که در
بالای او آتش روشن کنند بجهت راه نمودن خلایق از نار مشتق است

کلام اثنا یعنی

و در آنجا میگردد

ودر نسخه عبد الرحیم سانرهم بعوض ساندهم آمده است ومکانفه بمعنی
معاونت است باین سبب میگویند که کنف خدا یعنی در
خوره وسایه وجانب وناحیه پروردگاری ووازره یعنی یاری
ازوزر مشتق است بمعنی ثقل ووزیر را باین معنی وزیر میگویند که ثقل
وبار وشغلهای پادشاه را او متحمل می شود پس او حامل ثقل وبار او
است پس معنی خلاصه کلام شریف آن میشود که خدایا برسان تابعین
پیغمبر علیه السلام به نیکوئی واحسان آن جماعتی که میگویند خدایا بیامرز
مارا وبرادران مؤمن مارا که پیشی گرفته اند در ایمان بهترین جزاست
را بایشان جماعتی از تابعین که قصد جهت اصحاب پیغمبر علیه السلام کردند
یعنی بر راه ائمه اثنی عشر علیهم السلام رفتند وجهد واجتهاد نمودن
که بجانب وطریقه اصحاب پیغمبر علیه السلام بروند واز دنیا بدر رفتند بر
طریقه ونیت وشکل اصحاب پیغمبر ومنع نکرد ایشان را ومیل نه نمود
ایشان را از راه راست شکی که در دینها یا عقل ایشان بهم رسد
ودر دل ایشان حرکت نکرد شکی در آنکه تابع نشانهای اصحاب وخبرهای
ایشان شوند ودر آنکه اقتدا وپیروی راه راستی نمایند که از
علم ونشانه اصحاب پیغمبر علیه السلام وطریقه ایشان ظاهر میشود
درحالتی که این تابعین اعانت اصحاب می نمودند ومتحمل ثقل بار
احکام شریعت مقدسه می شدند وبا اصحاب درین حمل ثقل کمک بودند

يَدِينُونَ بِدِينِهِمْ وَيَهْتَدُونَ بِهَدْيِهِمْ
يَتَّفِقُونَ عَلَيْهِمْ وَلَا يَتَّهِمُونَهُمْ فِيمَا أَدَّوْا
إِلَيْهِمْ يدینون مشتق است از دین بمعنی طاعت ودین
در کلام امام علیه السلام احتمال دارد که بمعنی مذهب باشد
واحتمال دارد که بمعنی طاعت باشد واهتدا بمعنی راه راست
رفتن است وبهدیهم بسه نحو خوانده اند در اصل صحیفه بخط شیخ
بفتح دال والف بعد از آن وبکسر یا یا بفتح آن وسکون دال ویاء
مشدده در تحت پس بر نسخه اول هدی مصدر است بمعنی راه نمودن وراه
راست نمودن یا رفتن است ودر دو نسخه دیگر بمعنی سیره وطریقه وجهت است
ویتفقون بفتح یاء وکسر قاف وضم فاء است چنانچه در نسخه عمید الرؤسا
وعلی بن السکون است ویتّفّقون بفتح یاء وتشدید تاء مثناه از
فوق بعد از آن قاف مکسوره وبعد از آن فاء مضموم چنانچه در نسخه
منسوب بشیخ شهید است ویتقفون بتشدید تا بعد از آن فاء مکسوره بعد از آن
قاف مضموم چنانچه در نسخه ابن ادریس است ویعقفون بتخفیف یاء وبعد از آن
فاء مکسوره بعد از آن قاف مضموم چنانچه در اصل کتاب صحیفه بخط شیخ شهید
طاب ثراه است اما بر نسخه اول پس مشتق است از وقوف بمعنی پشت نمودن
واز چیزی در گذشتن یعنی تابعین بر اصحاب توقف کرده اند واز ایشان
در نگذرند که غیر ایشان را اطاعت کنند وبر نسخه دوم مشتق است

از اتصاف که در اصل اوتصاف بود واو را بتاء افتعال

قاعده اهل صرف قلب نموده‌اند و اتعاف شیطا و قع

نقیف است و اتقاق بر نسخه سیوم در اصل اوتقاق بود که او را

بتا قلب کردند چنانچه اتقاء در اصل اوتقاء بود و اتخاذ در اصل

ائتخاذ بود مشتق از وقی و اخذ واو و همزه را بتاء افتعال

قلب کردند پس بنا بر مذهب جوهری که اصح است چنانچه در صحاح اللغة

گفته است از کثرت استعمال اتقاء و اتخاذ و قلب واو و همزه

تا و توهم نموده‌اند که تا جزء کلمه اصل است نه حرف زاید لهذا

جایز است که اتقی را بتخفیف داده اتقی بر تقی بفتح تا مشدده در فوق

بگویند و همچنین تقی یتقی بر وزن رمی یرمی بگویند و امر حاضر

لهذا جایز است که اتقی را تق بگویند و بنا بر مذهب زمخشری

و جمعی از اهل عربیه تا در تقی یتقی اصل است و چنانچه وقی

یقی در لغت عربیه آمده است تقی یتقی نیز آمده است بهمان معنی

و همچنین اخذ یأخذ و تخذ یتخذ نیز آمده‌اند بیک معنی پس بنا بر

مذهب جوهری چنانچه اتقی یتقی میتوان گفت از کثرت استعمال

توهم میشود که فاء الفعل او تا باشد نه واو لهذا جایز است که اتقی

یتقی را بگویند بفتح تا در هر دو بلکه تقی یتقی بر وزن ... ب

بگویند و توهم کنند که تا حرف اصل است در کلام و بنا بر مذهب

زمخشری چنانچه ونق ینق آمده است تنق یتنق نیز بهمان معنی آمده است

و از آنچه گفته‌ایم معنی ... در نسخه چهارم و سبب اتقاق و اظهار

شدن را اتهام بمعنی تهمت بستن است و بعضی گویند که بمعنی اظهار

مخفی است و تا ... بمعنی ادا نمودن و پنهان کردن است پس بنا بر معنی

اول مراد آنست که این تابعین متهم نساختند اصحاب را

در احکام شرعیه و اخبار که اصحاب نسبت بایشان وا دادند

بلکه همه را اعتقاد میکردند که صحیح است و بنا بر معنی دوم مراد

آنست که تابعین اظهار نکردند به مخالفان اصحاب اعتقاد

و حکم مخفی که اصحاب به تابعین نقل کردند خفیه و شرط اخفاء آن

عقاید بعمل می‌آوردند پس خلاصه کلام مؤلف آنست که این تابعین

طاعت و عبادت میکنند بدین و ملت اصحاب و براه راست

میروند براه راستی که اصحاب میرفتند و این تابعین را اصحاب

بدر نمیروند و بر راه ایشان توقف میکنند و دوستی یکدیگر را

اختیار میکنند و متهم نمیسازند این اصحاب را در آنچه از احکام الله

باین تابعین ادا و نقل میکنند همه را صحیح میدانند و احتمال

کذب راه نمیدهند اللهم وصل علی التابعین حتی

یومنا هذا الی یوم الدین وعلی ازواجهم وعیالهم

ذرياتهم وعلى من اطاعك منهم صلوة
تعصمهم بها من معصيتك وتفسح لهم
في رياض جنتك وتمنعهم بها من كيد
الشيطان وتعينهم بها على ما استعانوك
عليه من بر وتقيهم طوارق الليل والنهار
الا طارقا يطرق بخير ها در تعينهم مكسوره و مضموم
هر دو در اصل نسخه صحيح وارد شده است و راء در طوارق مفتوح حيث
در نسخه خط شيخ شهيد و ذريات جمع ذريه است بمعني نسل و فرزند
و معصيت بمعني گناه داشتن است و تفسح مشتق است از فسحه
بمعني فراخ بودن و در قاموس مذكور است و فسح له اي
وسع و در اينجا اين بمعني مراد آنست نه وسيع بودن و رياض
جمع روضه است بمعني بستان و كيد بمعني مكر است و اعانه
بمعني ياري كردن است و استعانت بمعني طلب ياري كردن است
و بكسر با و بفتح با هر دو بمعني فعل خير و نيكوئي است و بر بفتح با بمعني
شخص نيكو هم آمده است و تقيهم مشتق است از وقايه بمعني نگاه
داشتن و طوارق جمع طارقه است يعني چيزي كه شب بر آدمي
آيد و مراد از طارقه حادثه است كه بر يكي ميغير بر سر كوبا
حادثه در شب از راه رسيده بر برادي آمده است با يز

و باين سبب طارق بر وزن همزه بمعني شخصي است كه شب
حركت بسيار ميكند از سفر و ناگهان در شب داخل شده نزد
اهل خود ميايد پس طارقي آنست كه از راه رسيده و فقره بر
آدمي آيند بنا برين معني اين كلام آنست كه خدايا صلوات
بفرست بر جماعت تابعين از زنان و از حاضران تا روز قيامت
و بر زنان و اولاد و نسل ايشان و بر آنكسي كه اطاعت كرد ترا
از ايشان صلواتي كه نگاه داري تو بسبب آن صلوة ايشان را
از عصيان تو و فراخ كني از براي ايشان بستانها و باغهاي
بهشت تو را و منع كني ايشان را بسبب آن صلوة از مكر
شيطان و اعانه كني تو ايشان را بر عبادتي كه ايشان طلب اعانه
ميكنند از تو مي كنند بر آن عبادات و طاعات از امور خير و نگاه
داري تو ايشان را از حوادث ناگهان در شبهاي زمان كه بر
آدمي مي آيد در شب و روز مگر حوادثي كه ناگهان بر سر ايشان آيد
بخير و نيكوئي وتبعثهم بها على اعتقاد حسن الرجاء
لك والطمع فيما عندك وترك التهمة
فيما تحويه ايدي العباد لتردهم الى الرغبة
اليك والرهبة منك وتزهدهم في سعة
العاجل وتحبب اليهم العمل للآجل

والاستعداد لما بعد الموت بعث بر انگیختن است
از قبر و تهجّد ابریشام بسکون ادات اما در کتب لغة بفتح ا
تصحیح نموده اند و ممکن است که سکون از باب تخفیف باشد چنانچه قاعدهٔ
اهل اشتقاق است در حرکات متوالیه که تسکین بعضی حروف را تجویز کرده اند
و معنی تهجّد آنست که ورام را بوهم بایگان اندازد و حوالیه بمعنی زجیت (?)
و ابدی جمع بدا بمعنی دست و رهبه بمعنی خوف و تزهّد مشتق
است از زهد بمعنی ترک دنیا و تزهّد بمعنی زاهد و انمار کرساختن است
و عاجل کنایه از دنیا است و تجنّب بمعنی بر او سستی داشتن و آجل بمعنی
دوست و در نسخهٔ ابن ادریس الآجل بفتح لام است که صفت العمل باشد.
پس در این صورت معنی اجل نکار شیم آنست که نفعش در آجل که آخرت است
میشود و استعداد بمعنی مهیا و آماده شدن است پس معنی این کلام
ترتیب آنست که صلواة خدایا بر تابعین بفرست که از قبر مبعوث
سازی ایشان را بسبب آن صلوة با اعتقاد تمام بر نیکوئی
ثواب تو و طمع در آنچه نزد تو است از ثواب در روز
قیامت با ترک تهمت و توهم و گمان فاسد تابعین در
آنچیزی که جمع کرده است او را دستهای بندگان تا روگردانی
باز داری این تابعین را سوی رغبت بثواب تو و خوف از
عقاب تو و بی رغبت سازی ایشان را از فراخی دنیا و تو
سازی سوی ایشان عمل کسب آخرت و تهیه توشه کردن در
دار دنیا بجهت ایام آخرت که بعد از مردن خواهد بود

مهیا

و باید دانست که در ذکر لفظ تهمت اشاره است بآنکه آنچه
بندگان بکسی بخشش و عطیه کنند نظر بران داشتن از باب
توهّم و گمان فاسد است و از لفظ استعداد ظاهر میشود
که نفس ناطقه موجود است چه مستعدی باید که باستعداد لایق
تواند شد پس نفس ناطقه بعد از موت باقی باشد کما لا
یخفی وتهوّن علیهم کلّ کرب یحلّ
بهم یوم خروج الانفس من ابدانها و
تعافیهم ممّا تقع به الفتنة من محذوراتها
وکبّة النار وطول الخلود فیها
وتصیّرهم الی آمن من مقیل المتّقین تهوین بمعنی
خوار و آسان کردن است و کرب بمعنی اضطراب است و حلول
بمعنی فرود آمدن است و مراد از خروج انفس زوال تدبیر نفس
ناطقه بدن را و قطع تعلق او از بدن است چه نفس ناطقه مجرد است
و مکان ندارد و معافاة بمعنی محافظت است و فتنه بمعنی امتحان
است در لغت و مراد در اینجا از فتنه بلا و محنت است که از موات (?)
بادی شود و ضمیر در محذوراتها راجع است بفتنه و مراد از کبّة
النار زبردوری (?) در افتادن است در آتش جهنم و ضمیر در فیها

راجع است به نار و تعبیر کمعنی گرداسیدن است و مراد از آمن
آنست که علم بهم رسانند آن تابعین در روز محشر بحسن عاقبت
و مراتب نعمت در آخرت چنانچه خوفی که داشتند در دنیا بجهة
امر آخرت زایل گرده و خاطر ایشان مطمئن و جمع شود که آن
خوف برطرف شد چنانچه جماعت مستقیل بجهت اطمینان خاطر خواب
قیلوله در بهشت میکنند و استراحت می کنند و مستقیل اسم مکان است
از قایله که در اصل لغت بمعنی وقت ظهر است و بمعنی قیلوله یعنی خواب در
وقت چاشت بسیار استعمال می کنند پس مقیل یعنی مکان خواب قیلوله
است و گاهی قیلوله را بمعنی استراحت در وقت ظهر استعمال
می کنند اگر چه خواب با او نباشد و این معنی نیز مناسب است یا اسم
مکان است از قیل بفتح قاف و سکون یا یعنی شرب در وقت ظهر یا
حاصل این معنی کلام شریف آنست که صلوات بر تابعین بفرست
بر ایشان که آسان گنی بر ایشان هر اضطرابی و مکروهی که در ایشان
آید در روزی که نفسهای ناطقه ایشان از تدبیر بدنهای ایشان
پرد از روی غفلت کن ایشان را از آن چیزی که بسبب آن رفته می شود
از مکروهات فتنه و بر روی در افتادن در آتش جهنم و بسیار مکث
کردن در آتش و بگردانید ایشان را به محلی که ایمن باشند از آن
خوفها بسوی که محل خواب قیلوله و استراحت اهل تقوی و زهد است
در وقت ظهر از طبقات بهشت یا محل شرب ایشان است در وقت ظهر

وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِنَفْسِهِ وَأَهْلِ وِلَايَتِهِ

در اصل نسخ صحیفه کامله

ولایت بکسر واو است و در نسخه شیخ بکسر و فتح واو آمده است
و اصل ولایت از ولی است بمعنی قرب از این سبب ولاء مشتق
بفتح واو آمده است بمعنی آن قرب مخصوص که موجب ارث است
و بمعنی جماعت دوستان نیز آمده است و ولاء بکسر واو بمعنی متابعت
آمده است اما ولایة بفتح واو و کسر او هر دو آمده است و
بمعنی نصرت است و سیبویه میگوید که ولایت بفتح واو مصدر است
و به کسر واو اسم است بمعنی حاصل بالمصدر است مثل امارت
و نقابت و بعضی ولایت به کسر واو را بمعنی سلطان ذکر کرده اند
ظاهر امر او ایشان از سلطان سلطنت است یعنی پادشاهی است
که حاصل بالمصدر باشد و این معنی در مقام مناسبت نیست بلکه در این
مقام معنی متابعت و قرب و نصرت مناسب است پس این عنوان کلام
آنست و بود از دعای امام علیه السلام از جهت نفس خود و اهل که یاری او
میکردند یا بجهت خویشان نزدیکش یَا مَنْ لَا تَنْقَضِي عَجَائِبُ
عَظَمَتِهِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْجُبْنَا عَنِ
الْإِلْحَادِ فِي عَظَمَتِكَ وَيَا مَنْ لَا تَنْتَهِي مُدَّةُ

هر دو

ذکر

ملكه صل على محمد وآله واعتق رقابنا
من نقمتك ويا من لا تفنى خزائن رحمته
صل على محمد وآله واجعل لنا نصيبا
في رحمتك ويا من تنقطع دون رؤيته
الابصار صل على محمد وآله وادننا الى
قربك ويا من تصغر عند خطره الا
خطار صل على محمد وآله وكرمنا عليك
ويا من تظهر عنده بواطن الاخبار
صل على محمد وآله ولا تفضحنا لديك

انقضاء بمعنی تمام شدن است واحجبنا مشتق است
از حجب بمعنی پوشانیدن است والحاد بمعنی انکار چیز
بدیهی است ونقمه در نقمه در اصل صحیفه بفتح نون و سکون
قافست ودر نسخه ابن ادریس بسکون قاف و کسر قاف معا
آمده است اگر در ادعیه مشهوره نقمه بروزن کلمه بفتح
نون و کسر قاف ونقمه بکسر نون و سکون قاف بروزن نعمه
آمده است ومراد از وی انتقام است و دون بمعنی تحت آمده
کنایه از عدم وصول بمضاف الیه وبمعنی عند نیز آمده است
وبمعنی اول اولیست وادننا مشتق است از ادناء

بمعنی نزدیک کردن وخطر بمعنی قدر و شرف والفضیحه
آمده وبمعنی اول اولی است ولا تفضحنا مشتق است از فضح بمعنی
رسوا کردن است وباین جهت رسوایی را فضیحه میگویند
که حاصل بالمصدر است پس این معنی کلام شریف است
ای آن خدایی که تمام نمیشود و باخر نمیرسد عجایب عظمتش
صلوات بر محمد بفرست و بپوشان و منع کن ما را از انکار
انکار عظمت تو که از همه چیز ظاهر ترست بکنیم ای آن خدایی
که تمام نمیشود مدت پادشاهی او صلوات بر محمد وال
محمد بفرست وآزاد کن گردنهای ما را از انتقام تو
وای آن خدایی که برطرف نمیشود خزانهای رحمت او صلوات
بفرست بر محمد وال او بگردان برای ما حصه و نصیبی از رحمت
تو وای آن خدایی که زایل میشود و برانتها میرسد پیش از آنکه
دیده شود او نورهای چشم خلایق صلوات بفرست بر محمد
وال او نزدیک کن ما را بسوی قرب احدیت وای آن خدایی
که کوچکست نزد شرف وقدر او قدرهای همه خلایق صلوات
بفرست بر محمد وال او و عزیز گردان ما را نزد تو وای خدایی
که ظاهر است نزد او باطنهای جمیع اخبار و مخفیات آن
صلوات بر محمد وال او بفرست و رسوا مکن نزد خود ما را
اغننا عن هبة الوهابين بهبتك واكفنا

تفنی

وال او

[illegible]

وَحْشَةَ الْقَاطِعِينَ بِصِلَتِكَ حَتَّى لَا نَرْغَبَ
إِلَى أَحَدٍ مَعَ بَذْلِكَ وَلَا نَسْتَوْحِشَ مِنْ أَحَدٍ
مَعَ فَضْلِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكِدْ
لَنَا وَلَا تَكِدْ عَلَيْنَا وَامْكُرْ لَنَا وَلَا تَمْكُرْ بِنَا
وَأَدِلْ لَنَا وَلَا تُدِلْ مِنَّا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ وَقِنَا مِنْكَ وَاحْفَظْنَا بِكَ وَاهْدِنَا
إِلَيْكَ وَلَا تُبَاعِدْنَا عَنْكَ نرغب یعنی با احتیاج ساختن
است و بذال صیغه مبالغه است یعنی شخصی که بسیار بخشش کند و در
نسخه کفعمی در عوض الوهابین الواهبین است و اکنف مشتق است از
کنف یعنی دور کردن و مراد از وحشت دل گیری و اندوه است
و مراد از قاطعین جماعتی اند که قطع صله رحم کنند یا قطع مال
از اقوام و برادران مؤمن خود و مراد از بصلتک صله
و دوستی است که پروردگار به خلق میکند به جهت عزت و جاه و قدرت
آنحضرت یا به جهت اعطا و اموال و بذل به معنی دادن و بخشیدن است
و استیحاش به معنی وحشت بهم رسیدن و دلگیر شدن است از فضل
به معنی احسان است و کد و لا تکد صیغه امر و نهی اند مشتق از کید
به معنی مکر کردن و چون لام به جهت نفع است و علی به جهت ضرر است
کد لنا به معنی آن است که مکر و حیله کن به جهت نفع ما و مکر و خدعه مکن

بخشش

کنند

که نصرتش یا برسد و معنی مکر که حیله به جهت و خدعات اگر به لام متعدی
شود آن است که فریب و حیله به جهت نفع آن شخص است مثل وا
مکرنا و اگر به با متعدی شود فریب دادن و حیله کردن با آن شخص است
مثل و لا تمکر بنا و اداله به معنی غالب شدن است از دوله به فتح دال که خود
به معنی انتقال زمان و بعضی از اهل لغت گفته اند که انتقال و تغییر در
مال را دوله به ضم دال میگویند و در حرب را دوله به فتح دال میگویند
بعضی میگویند هر دو را دوله به فتح دال میگویند و بعضی میگویند دوله
به ضم دال در [illegible] آخرت است و به فتح در دنیا و در صحاح میگوید
ادالنا الله من عدونا و الاداله الغلبه تعالی ادلنی علی فلان
و انصرنی علیه و از این ظاهر میشود که چون اداله نسبت چون به لام متعلق شود به
شود دلالت میکند بر نصرت آن شخص و زوال غلبه او میکند و چون
به لام متعلق شود دلالت بر غلبه و نفع او میکند و فقیر میگوید که چون
باب افعال به جهت ازاله و سلب می آید چنانچه اشکاء به معنی ازاله
و رفع شکایه آمده است اداله به معنی ازاله و رفع دولت باشد در این
مقام نه به معنی غلبه چنانچه صاحب صحاح و قاموس بیان کرده اند
پس چون به معنی اداله رفع دولت و غلبه باشد اگر اداله به لام متعلق
باشد مثل و ادل لنا معنی او این خواهد بود که رفع نمود دولت
بکن به جهت نفع ما پس رفع دولت عدو را طلب کرده است و اگر به من

است

فلان

خواهد کرد

متعلق باشد مثل ولا تذل لنا یعنی او این خواهد بود که رفع
دولت و غلبه از ما الکن پس غلبه جنود را طلب کرده است و عبارت
امام علیه السلام برین معنی که تقریر ساز کرده ام بکمال وضوح دارد و
احتیاج بتکلف و تعسف ندارد که بنابر معنی جوهری لازم می و تنها
مشتق است از وقایه بمعنی نگاه داشتن و اهدنا بمعنی هدایت کرد ان
و راه راست نموده است پس حاصل معنی این کلام آنست که ای
خدایا بی احتیاج کن ما را از بخشش جماعتی بندگان که کار ایشان
همیشه به بخشیدن است و دفع کن از ما دلگیری را و اندوهی که از قطع صله
رحم یا از قطع اسوال جماعت تا طعین بهم رسد بصلة آنچه بخشیدن و
بخشش تو ما اگر رغبت بسوی هیچ بنده نکنیم با بخشش تو دلگیر و غمناک
نشویم و بیکسی با احسان و کرم تو صلوات بر محمد و آل محمد
بفرست و مکر بکن از برای نفع ما و مکر مکن بجهت مضرت و حیله و خدعه
کن بجهت نفع ما و حیله مکن بما از چیزی که نافع باشد بر دوستان و
و دولت و غلبه دشمن ما را دفع کن بجهت نفع ما و رفع غلبه و دولت از ما
مکن خدایا صلوات بفرست بر محمد و آل محمد و نگاه دار ما را
از عذاب تو و حفظ کن ما را بالبیت خود و راه راست بنما ما را بسوی تو
و دور مکن ما را از رحمت تو و باید دانست که چون واهب اعم است
از واهب پس نفع احتیاج از واهب را دون العکس پس ظاهر نسخه

کف عن اولیت از نسخه مشهوره مگر که بگوییم که رکتناپه رفع احتیاج از
وهاب کثیره البته لازم دارد رفع احتیاج را از واهب قلیل البته
بطریق اولی ابلغ است از صریح و آن دو فقره حتی لا ارغب و لا
نستوحش یا آن دو فقره الکرام اغنیا و القائنا و نظر قریب اند
کالاجنبی الذی من تقدمه لیسلم ومن تقصده لیعلم ومن
تقربه الیک لیغنم اللهم صل علی محمد وآله وا
کفنا حدّ نوائب الزمان وشرّ مصاید
الشیطان ومرارة صولة السلطان اللهم
انما یکتفی المکتفون بفضل قوتک فصل علی محمد
وآله واکفنا وانما یعطی المعطون من فضل
جدتک فصل علی محمد وآله واعطنا در نسخه ابن
ابن ادریس چنین مذکور است الذی من تقیه لیسلم من تقیه
لیسلم ومن تقربه الیک لیغنم باثبات یا تقیه در تحت از
تقیه و تهدیه و حذف یا در لیسلم ولیعلم ولیغنم بضم یا و حذف در تقیه و
مثل اختلاف این دو نسخه آنست که اگر لفظ من متضمن معنی شرط باشد
چنانچه در نسخه اصل است فعلهای شرط مجزوم الآخر خواهند بود و با سقاط
یا در اول و حرکت در ثالث و فعلهای جزا نیز مجزوم الآخر خواهند بود

و یا سقط حرکات در بر سه میم پس معنی این کلام خواهد بود که اگر
کسی تو او را نگاه داری او سالم خواهد شد و بر این قیاس کن دو
شرط دیگر را و اگر متضمن معنی شرط نباشد جزم الآن نخواهد بود
دو حرکت و حرف آخر شرط و جزا ساقط نخواهد شد چنانچه در نسخه ابن
ادریس است پس معنی این کلام تفصیل این خواهد بود آنکسی که تو او را
نگاه داری سالم است او و بر این قیاس در دو اسم موصول دیگر و نحو
کنفی در عوض تکفی الکلمتون یعنی الکف و مذکور است و ظاهر معطا یعلی
والمعطون مفعول است و تنق مشتق است از وقایه یعنی نگاه داشتن و
تهده مشتق است از هدایه و معنی او طور را مذکور شد و تقریب نزدیک
ساختن است و یغنم مشتق است از غنیمت و غنم یعنی نفع بردن از
چیزی بی مشقت و مراد از کفایه زینی نولاک است و حد هر چیزی
تیزی و تندی اوست و نوایب جمع نایبه است یعنی حادثه و نازله
که بر کسی آید مشتق از نوب یعنی نزول او و مصاید جمع مصید است مصدر
میمی بمعنی صید یا اسم مکان و مراد به معنی تخیست و صواله بمعنی تندی و
سطوت است و اتقاء بمعنی منع نمودن است از ظلم و جور و مانند آن و ملتقی
گروا حد ملتقون است یعنی شخصی است که منع کند دیگری را از ظلم و
جور و امثال آن و چون در نسخه اصل یعطی بکسر طا است و معطون
بضم طا است و معطون بضم طا جمع معطی اسم فاعل است
معنی کلام این میشود که بخشنده آنچه می‌بخشند از فضل بخشش تو است

تو است و بنا بر نسخه ابن ادریس چون طا در ... و موضع مفعول است
و معطون اسم مفعول است معنی این کلام تفسیر این است
که بخشیده میشوند جماعتی که ایشان بخشیده میشوند از فضل تو و اهتدا راه
راست یافتن است و اهتدا راه راست نمودن است پس معنی این کلام
تفسیر آنست بار خدایا که اگر کسی را تو نگاه داری سالم خواهد بود و اگر
تو او را هدایت کنی او علم دارد و اگر کسی تو او را نزدیک سازی
بخود و قرب الهی به هم رساند او نفع برد پس ای خدایا صلوات بر محمد و
آل محمد بفرست و دفع کن از ما تندی و تیزی حادثهای روزگار و
شکارها و دامهای شیطان و تلخی و تندی و صولت پادشاهان
نمیکنند و جور را الجماعتی که دفع میکنند ظلم و جور را مگر بتقوای که تو بایشان
داده پس صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و تو دفع کن ظلم و جور را
از ما پس آنکه بدیگری متوسل شویم و بخشش نمیکنند بخشندها مگر از زیادتی بخشش تو
پس صلوات بر محمد و آل او بفرست و تو بخشش کن بما پس آنکه بدیگری
متوسل شویم و راه راست نمی نمایند جماعتی که راه راست میروند مگر به نور
تو که احاطه بعالم بالتمام کرده است که آن را احکام نور وجود مشهودی میکنند
پس تو ما را راه راست نمای پیش آنکه متوسل بدیگری شویم اللهم
إنك من منعته لم يضره خذلان الخاذلين ومن
أعطيت لم ينقصه منع المانعين ومن هديت

لم یعتوره اضلال المضلین فصل علی محمد و آله

وامنعنا بعزک من عبادک واغننا عن غیرک

بارفادک واسلک بنا سبیل الحق بارشادک

موالاة دوست داشتن است و خذلان خوار کردن است و مراد از
مانعین جماعت بخیلانند که منع میکنند خلق را از اشباع و اغواء
و غوایة مصدر لم یغوه چنانچه در نسخهٔ ابن ادریس است یعنی گمراه کردنست
و اضلال نیز بمعنی گمراه کردن است و امنعنا مشتق است از منعه بفتح میم
و سکون نون و در قاموس میگوید و هو فی عزة و منعة محرکه و یسکن
ای معه من یمنعه من عشیرته پس معنی منعه عزت باشد و معنی امنعنا آن
است که ما را منیع و صاحب عزت کن بعزت تو در میان بندگان تو
یعنی مردم صاحب عزت کن بعزت تو در میان بندگان که منیع اطلاق
میکنند باین چیز که مذکور شد و ارفاد یعنی اعطا و بخشش نمودنست
و سلوک یعنی راه رفتن متعدی است به یک مفعول و چون بباء متعدی
شود رفتن و [illegible] با و مفعولی [illegible] یعنی ببر ما را براه حق و
ارشاد یعنی راه راست نمودنست پس خلاصه معنی این کلام شریف آنکه
خدایا بدرستیکه تو هر کس را که دوست میداری عزت باو میکنند [illegible]
گردان جماعتی که خوار کنند و هر کس را تو بخشش کنی کم نمیکنند از عطیه
منع کنندگان مردمان بخیل و حریص و هر کس را تو راه راست نمایی

گمراه نمیکنند او را گمراه کردن جماعت گمراه کنندگان پس صلوات
بفرست بر محمد و آل محمد و عزت ده ما را و بزرگ گردان ما را بعزت تو در
میان بندگان تو بی احتیاج گردان ما را غیر از تو بسبب بخشش تو و ببر
ما را براه حق براه نمایی و ارشاد تو اللهم صل علی محمد

و آله واجعل سلامة قلوبنا فی ذکر عظمتک و

فراغ ابداننا فی شکر نعمتک وانطلاق السنتنا فی وصف

منتک اللهم صل علی محمد و آله واجعلنا من

دعاتک الداعین الیک وهداتک الدالین علیک

ومن خاصتک الخاصین لدیک یا ارحم الراحمین

انطلاق روان شدن است از طلاقة لسان گرفته اند و منت
بمعنی احسان و عطیه است و در نسخهٔ عمید الرؤسا بعوض
منتک منناک است بدو نون اول مفتوح و دویم مکسور که
جمع منت است و دعاة جمع داعی یعنی دعوت کننده و هداة
جمع هادی است یعنی راه نماینده و دال نیز باین معنی است
و خاصه یعنی دوستی که کمال اختصاص و محبت داشته باشد پس معنی
این کلام شریف آنکه خدایا صلوات بفرست بر محمد و آل محمد
و بگردان سلامتی دلهای ما را در ذکر عظمت تو و تصدیق و اعتقاد
بآن و فراغت بدنهای ما را در شکر نعمت تو و روان شدن زبان
های ما را در وصف عطای تو خدایا صلوات بر محمد و آل محمد

وبگردان ما را از جملهٔ اعیان تو که مردم را دعوت میکنند
وبخوانند بجانب تو و از راه نمایند کان یعنی که راه نمایند خلق را
بسوی تو و از مخصوصان و دربوطان خاص تو که کمال اختصاص نزد
تو داشته باشند یعنی از جملهٔ مقربان حضرت پروردگار ما را بگردان
ای رحیم تو از همه صاحبان رحم مهربانی وکان من دعائه

علیه السلام عند الصباح والمساء

یعنی این کلام آنست و بود از دعاء امام علیه السلام در وقت
صباح و شام بباید دانست که مشهور میان علماء است
که این را دعاء صباح میگویند نه دعاء وقت شام اما
در اکثر نسخه های صحیفه در عنوان این دعاء لفظ والمساء وارد شده
است و چون در این دعا لفظ اصبحنا و اصبحت الاشیاء مذکور است
و ظاهر لفظ اصباح دخول در وقت صباح است پس اگر این دعا را
در وقت شام بخوانند اصبحنا و اصبحت الاشیاء را تبدیل
باید کرد به امسینا و امست الاشیاء بدستور دعاء حرز و بعضی
ادعیهٔ دیگر که کفعمی در حواشی مصباح نقل کرده است که در وقت شام
اگر آن دعا را بخوانند اصبحت را بامسیت باید کرد و چنین بخیر در
بعضی نسخ صحیفه مکتوب است که اگر در وقت شام این دعا را بخوانند
اصبحت الاشیاء را بامسیت و امست الاشیاء بدل باید

کرد الحمد لله الذی خلق اللیل والنهار
بقوته ومیز بینهما بقدرته وجعل لکل
واحد منهما حدا محدودا وامدا ممدودا
منقول است که فضل بن سهیل سؤال کرد از حضرت امام الثقلین
امام علی بن موسی الرضا علیه وآله الصلوة والسلام که آیا
که روز پیشتر آفریده شده یا شب پس امام علیه السلام گفت که از
حساب جواب تو بدهم یا از قرآن فضل گفت از هر دو پس امام
علیه السلام گفت اما از حساب پس از آنست ای فضل که طالع دنیا
سرطان است وکواکب جمیعاً در موضع شرف ایشان بوده اند
پس زحل در میزان بوده است و مشتری در سرطان و شمس در
حمل و قمر در ثور پس روز پیشتر از شب بوده است بجهت آنکه حمل
بر ثور مقدم است و اما از قرآن پس آیه کریمه ولا اللیل سابق
النهار دلالت میکند که روز مقدم است بر شب و در اینجا
که عیاشی در تفسیرش نقل کرده است بعد از آنکه امام گفت که
شمس در حمل بود و قمر در ثور و نوشته اند که پس این دلالت می کند
که آفتاب در حمل بوده است که عاشر است از برج طالع در ساعت
آسمان پس روز پیشتر از شب مخلوق شده است و در کلام خدای
تعالی این آیه کریمه وارد شده است لا الشمس ینبغی لها

باصطلاح

آن تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار یعنی روز سابق است
بر شب و بیان و تحقیق این مقدمات سوای قواعد پنجگانه سابق از علم
ریاضی و تحقیقاتی که این فقیر در این مبحث کرده‌ام در تحفهٔ رضویه
مفصلاً بیان نموده‌ایم پس وجه تقدیم شب بر روز در کلام امام علیه السلام
در صحیفهٔ کامله آنست که چون در مبداء شبانروز اختلافی
تمام میان طوایف بنی آدم شده است اهل شرع شبانروز را
از غروب شمس تا بغروب میگیرند و باین سبب اول اجزای شبان
روز شب است بعد از آن روز و اهل عرف و لغت از طلوع آفتاب
تا به طلوع آفتاب میگیرند و منجمان از ظهر تا بظهر میگیرند و اهل
خطا و ایغور از نصف شب تا بنصف شب میگیرند
پس امام علیه السلام در این مقام شب را مقدم بر روز ذکر
کرده اشاره باصطلاح اهل شرع نموده و ممکن است که اشاره
بآن باشد که شب کنایه از ظلمت باشد و نهار کنایه از نور و چون
خلافست میان حکما که ظلمت اصل است و نور بر او طاری میشود
یا نور اصل است که ظلمت او را میپوشاند و هر کدام از طوایف
حکما بر مطلب خود ادلهٔ عقلیه ایراد کرده‌اند امام علیه السلام
لیل را مقدم بر نهار ذکر کرده اشاره به آنکه ظلمت اصل است
و نور طاری میشود بر او و این وجه ثانی از لطایفی است که بخاطر
این فقیر رسیده استنباط میتوان کرد که ممکن است که شب

میان شب و روز که در کلام امام علیه السلام وارد شده است
اشاره به تمیز ظلمت از نور باشد که صانع قدیر بلطف و تدبیر
میان این دو کیفیت عرضیه که یکی اصلی است و دیگری طاری است
امتیاز شبانروزی بمرتبه تمیز رسیده فسبحان الله احسن
الخالقین و حد در کلام امام علیه السلام بمعنی نهایت است
و محدود بمعنی تعیین کرده شده است و امد بمعنی غایت است
و ممدود بمعنی کشیده شده و ممتد است و توصیف حد بمحدود از قبیل
است که اشاره به مبالغه در حدیت باشد چون توصیف حجاب
بمحجوب و اللیل بالألیل و صیف بصایف و در روایت که مطلب
از توصیف حد بمحدود و امد بممدود آن باشد که فاصله میان
شب و روز که زمان صبح است زمانی است ممتد نه یک آن که فاصله
میان دو قطعه زمانی باشد و میان روز و شب نیز زمانی
شام است که او نیز مثل صبح زمانیست نه آنی پس مراد امام از این
دو حد مذکور بجهت شب و روز دو حد را ارشاد اول آغاز
که اول صبح آغاز او باشد و اول شام و آخر او باشد
پس این دو حد محدود باشند و این دو امد یعنی غایت و
نهایت روز و شب ممدود کشیده و مطول باشند و حاصل
معنی محدود یا محدود متحد است و در نسخه شیخ شهید سعید طاب
ثراه و در نسخه کفعمی بعوض ممدود موقوتات است یعنی آن
نهایت روز و شب وقتش معین و مشخص است پس معنی این
کلام شریف است که حد مخصوص خدای تعالی است که او آفرید

شب و روز را بقوت کامله اش و تمیز کرد میان شب و روز
بقدرت شامله اش و گردانید جرت هر یک از شب و
روز نهایتی و حدی که آن حد نیز دو حد دارد اول و آخر
یا باین معنی که این حد در کمال حدیت و از دو طرف کمال امتیاز
و گردانید از جهت هر یک غایتی و منتهائی که ممتد و کشیده شده
است یعنی آن غایت دو حد دارد یا باین معنی که آن منتها در
صفت منتها بودن چون ممدود و مطولست کامل است
یولج کل واحد منهما فی صاحبه و یولج
صاحبه فیه بتقدیر منه للعباد
فیما یغذوهم به و ینشئهم علیه ایلاج یعنی
داخل کردن چیزی است در دیگری از ایلاج مذکر و مؤنث
کرده اند یعنی آلت مذکر داخل در آلت مؤنث شود پس ایلاج
شب در روز باین معنی است که شب را داخل روز کنند و روز را
طول از شب باشد چون ایام تابستان و ایلاج روز
در شب بر عکس این چون ایام زمستان پس مراد از ایلاج
هر یک از شب و روز در دیگری آن است که شب را داخل کرد
در روز چون ایام تابستان و روز را در شب داخل کرد
چون ایام زمستان و مراد از ایلاج صاحب هر یک از شب و
روز در دیگری عکس اول است یعنی ایلاج روز که صاحب نخست

در شب چون ایام زمستان و ایلاج شب که صاحب اول است
در روز چون ایام تابستان پس این فقره دویم عکس فقره اول است
و حضرت استادی و من الیه فی العلوم الشرعیة استنادی المجتهد
فی زمانه الشریف شیخ بهاء الدین محمد اطاب الله ثراه از متعلمان تحقیقی
و اشکالی می کردند که فقره اولی بحسب ظاهر از فقره دویم مستغنی است
چه از فقره اولی ایلاج هر یک از شب و روز در دیگری ظاهر شد
پس چه احتیاج است که ایلاج صاحب هر یک را در دیگری مذکور سازند
بلکه بحسب ظاهر عین فقره اولی می شود لغو محض است پس امام علیه السلام
چگونه در فقره دویم کلام لغو عبثی را مذکور سازند و این اشکال به
عظیم در قرآن مجید اگرچه این معنی مذکور است اما لفظ کل واحد
مذکور نیست آیه کریمه چنین وارد شده است تولج اللیل
فی النهار و تولج النهار فی اللیل و درین آیه کریمه دو فقره مذکور است
زیرا که از فقره اولی همین ظاهر میشود که شب را در روز داخل
می کنند چون ایام زمستان اما در کلام امام علیه السلام و در این مقام
مفهوم این هر دو کلام از فقره اولی ظاهر میشود پس احتیاج بفقره
دویم نباشد و حضرت استادی ام جواب بغایت لطیف
ازین بحث می گفتند که در کتاب مفتاح الفلاح الجواب را نقل کرده اند
خلاصه جواب آنکه امام علیه السلام درین کلام اشاره به یک عجیب
بجنبی از بیک بیافته و نموده اند و آن سیلا آنست که شهر انها
که در روی زمین واقعست یعنی تمامی است از خط استواء

که ابتدا اقلیم اول است و در برابر دایرهٔ معدل النهار است و بعضی
شهرها جنوبی است از دو شهر از خط استوا است روز و شب او
در اینجا مساوی است چنانچه سال او هشت فصل دارد دو تابستان
و دو زمستان و دو بهار و دو پاییز و عکس در بلاد شمالیه از خط
استوا است در وقتی که تابستان ایشان است روز ایشان درازتر است
از شب و زمستان شهرهای جنوبیست و شب ایشان درازتر است از روز
در همان وقت و در وقتی که زمستان بلاد شمالیه شد روز کوتاهتر
باشد از شب ایشان در همان وقت و تابستان بلاد جنوبی است و
روز ایشان در این بلاد جنوبی درازتر است از شب ایشان
چنانچه اگر عرض شهرهای شمالیه با عرض شهرهای جنوبی مساوی باشد
مقدار که در شهرهای شمالی که روز از شب کوتاه تر است یا دراز
تر است در شهرهای در شهرهای جنوبی شب از روز کوتاه تر است
یا درازتر است بر عکس اول و اگر عرضها مختلف باشند مقدار
زیادتی و نقصان با یکدیگر مختلف خواهند بود پس قصد امام علیه السلام
آنست که خدای تعالی داخل میکند هر یک از شب و روز را در دیگری در
شهرهای شمالیه چنانچه گفتیم و حال آنکه در همان وقت آن دیگری را
در آن روز و شب داخل میکند اما در شهرهای که جنوبیه باشند اگرچه
آن شهرها معموره نباشند بلکه دریا یا صحرا یا کوه باشند پس از این توجیه
دویم که جمله حالیه است ظاهر میشود آن مسئله غریبه که هر یک از

روز و شب بر یکدیگر زیاده می باشند در یک وقت در
دو شهر مختلف یکی شمالی و یکی جنوبیه اگرچه عرضهای این دو شهر
مختلف باشند و چون فعل مستقبل شامل یولج جمله حالیه باشد
با ضمیر شانها که باشند نه با واو شامل حالی نزدیک است یولج و در اینمقام
بنا بر این توجیه که حضرت استادی ام میفرمودند یولج دو جمله
حالیه است و یا واو است حضرت استادی ام تاویل میکردند چنانچه
در مفتاح الفلاح ذکر کرده اند که هو محذوف است در کلام که جمله اسمیه
باشد نه فعلیه تا جایز باشد که با واو و ضمیر باشد و این فقیر بر حضرت
استادی ام نور الله مرقده اعتراض کردم که ممکن است که کلام امام
علیه السلام را بر آن حمل کنیم که آن مسئله غریب از او مستنبط شود
بی آنکه جمله ثانیه را حالیه اخذ کنیم و احتیاج بتکلف
حذف ضمیر باشد چنانچه حضرت استادی ام میکردند بیانش
آنکه قصد امام علیه السلام این باشد که خدای تعالی داخل میکند هر یک از
شب و روز را در دیگری در وقت واحد در دو شهر مختلف یکی
شمالی و یکی جنوبی که در همان وقت بعینه روز تابستان یک شهر باشند
و روز زمستان شهر دیگر و داخل میکند هر یک از صاحب آن شب و روز را
در دیگری را در وقت واحد در دو شهر دیگر مختلف که
روز زمستان یک شهر باشد و روز تابستان شهر دیگر و این جمله کمال
لطافت و رقت دارد و هیچ احتیاج بان ندارد که تقدیر

دریم جمله حالیه باشد تا محتاج بحذف ضمیر باشد پس بنا بر توجیه
حضرت استادی ام یعنی کلام امام علیه السلام این باشد که
داخل میکنند هر یک از شب و روز را در دیگری و در وقت
مختلف در یک شهر مثلا در وقت تحویل آفتاب بسرطان در بلاد
شمالیه شب را در روز داخل میکنند و در تحویل بجدی روز را
در شب در آن بلاد و حال آنکه در همان وقت هر یک از
صاحب شب که روز باشد و صاحب روز که شب باشد در
دیگری داخل میکنند در شهرهای دیگر مثلا در وقت تحویل به
سرطان در بلاد جنوبیه روز را در شب داخل میکنند و در
تحویل بجدی شب را در روز داخل میکنند و در این توجیه فقره
ثانیه را حالیه می باید گرفت و محتاج است بتکلف و حذف ضمیر
چنانچه حضرت استادی ام میگفتند و بنا بر توجیه فقیر یعنی
کلام امام علیه السلام این میشود که داخل میکنند هر یک از
شب و روز را در یک وقت و در دو شهر مختلف مثلا در وقت
تحویل بسرطان شب را در روز داخل میکنند در بلاد شمالیه
پس ایام تابستان ایشان است و روز را در شب داخل
میکنند در بلاد جنوبیه پس ایام زمستان ایشان است و همچنین داخل
میکنند هر یک از صاحب شب که روز باشد در دیگری در یک

کند

وقت معین در دیگر و در دو شهر مختلف مثلا در وقت تحویل بجدی
روز را در شب داخل میکنند در بلاد شمالیه پس ایام زمستان
ایشان است و شب را در روز داخل میکنند در بلاد جنوبیه
پس ایام تابستان ایشان است و محتاج بتکلف و حذف در این توجیه
نخواهد بود و فقره ثانیه جمله حالیه نخواهد بود و [illegible] این
دو توجیه اگرچه بحسب ما در ظاهر معنی تفاوت ظاهر است [illegible]
این اعتراض را بر حضرت استادی ام کردم و این توجیه را بخدمت
ایشان نقل کردم بسیار مستحسن طبع ایشان افتاد و از فقیر قبول
و تقدیر مشتق است از قدر که در لغت یعنی اندازه چیزی کردن
است و در اصطلاح و اهل شرع عالمیست [illegible]
باشیا در ازل الازل که نظام عالم بر چه وجه کامل است و
اصلح است بحال مخلوقات و تفصیل آن در ابعاد این مذکور
می سازیم و ضمیر در منه راجع است به الله و ضمیر مستتر در لیقدرهم
و در ینشئهم نیز راجع به الله و ضمیر هم در هر دو فقره راجع اند
به عباد و ضمیر در به و علیه راجع اند با که مایدانند و یا در به بجهت
سببیه است یا ملابسه و یغذو مشتق است از غذاء یعنی غذا داد او را
و ینشئهم مشتق است از انشاء یعنی پرورده کردن و نشو و نما دادن
و در نسخه بعضی بعوض و ینشئهم و یکفیهم [illegible]
و تا [illegible] در فوق وارد شده است از اثبات یعنی برقرار
داشتن پس معنی و تغشیتهم آنست که خدای تعالی بندگان را

برقرار و ثابت می سازد بآن غذاها و در نسخهٔ
شیخ المحققین شیخ جمال الملة والدین حسن بن مطهر الحلی
طاب ثراه در عوض یسعیهم و یبسطهم یشبعهم بر نون
منشاة در فوق آمده است و مشتق است از اشباع یعنی سیر گردان
و منور نموده است یعنی خدای تعالی بدنهای بندگان را سیر گرداند
و قوت و نما میفرماید بآن غذاها پس معنی کلام شریف امام علیه السلام
بر توجیه دیگر آن باشد که داخل میکند هر یک از شب و روز را
در دیگری در یک وقت در دو شهر مختلف یکی شمالی و یکی جنوبی
و داخل میکند از هر یک صاحب و رفیق شب است روز باشد
و صاحب و رفیق روز که شب باشد در دیگری در وقت دیگر
در دو شهر مختلف که شمالی و جنوبی باشند به تفصیلی که مذکور شد
یا بتقدیری که خدای تعالی کرده بود بجهت بندگان در آن چیزی که
غذای بدن خدای تعالی ایشان را بآن چیز پرورده و تربیت
میکند است آن را خدای تعالی بر آن چیز در آن شب و روز چه در زمستان و
هر روز خدای تعالی تقدیر کرده است که بندگان را چه غذا است
و بندگان را نشو و نما و تربیت ایشان بچه غذا باید بخلق
لهم اللیل لیسکنوا فیه من حرکات التعب و
نهضات النصب وجعله لباساً ولیلبسوا
لیلبسوا

من راحته ومنامه فيكون ذلك جماماً وقوة و
لينالوا به لذة وشهوة وخلق لهم
النهار مبصراً ليبتغوا فيه من فضله و
ليتسببوا الى رزقه ويسرحوا في ارضه طلباً
لما فيه نيل العاجل من دنياهم ودرك الآجل
في اخريهم نهضات از نهوض است که بمعنی
حرکات و برخاستن است و در نسخهٔ عمید الرؤسا نهضات بیاء موحده
و نطاء [illegible] بدل ضاد واقع شده از نهض بمعنی ثقیل شدن
و حمل شدن بار ثقیل بر کسی و در بعضی نسخه ها العوض نهضات
نبضات بباء موحده و ضاد است از نبض مشتق است بمعنی
طعن کردن و در هم شکستن و النصب یعنی زحمت و تعب و
لبس یعنی پوشیدن است و منام بمعنی خواب است و جمام
بمعنی استراحت است چنانچه در حدیث مذکور است السفر [illegible]
نجم العقوا دی یعنی به استراحت [illegible] دل را و جمّ الفرس یعنی
اسب از کوفت راه بیرون آمد و اینکه در میان اتراک و اعراب
متعارف شده است که چون چهار پایی از تاق استراحت داشته باشد
است و بعد از آن که یک شراح کرد جوش را [illegible]
و سبب را این میگویند که این چهار پا جمام بوده است بهمین معنی است
و مراد این است که چون بیشتر استراحت داشته او جمام

الحال که تعب حرکت کشیده و جوشش را اکثر می باید داد تا هضم تواند کرد
و رِ نیل یعنی یافتن است و مراد از لذه یا راحت نفسانیست یا لذت
شهوت جماعست و ابتغا بمعنی جستن است و مراد از
سبب جستن است و سرح بمعنی چریدن است و مراد از تحصیل
انبات و من در من دنیا هم بیانیه است و در گ بمعنی رسول انست
و آجل بمعنی آخرت یا فوایدها که از آخرتست و لفظ فی در لیا
افرایهم مو عبد بمعنی ارید است و مراد امام علیه السلام از این فقرات
شریفه آنست که منفعت شب از برای بیان اما منفعت شب آنست
که در شب ساکن شوند و آسایش نمایند از حرکتهایی که از
روز کرده اند و از ثقل آن حرکات و از ترددات و
برخواستنها و رنجهای روز و در شب لباس استراحت و خواب
و موجب راحت و خواب ایشان شود و شهوت و جماعت
بهم رسانند که باعث بقاء انسان شود و منفعت روز
آنست که در روز مخلوقات را به بینند و در امور
معیشت تصرف توانند کرد و احسانهای خدای تعالی که
افعال بندگان آلات رزق اند و سبب رزق می شوند
بجویند تا رزق را اسباب بهم رسانند و در روی زمین
بگردند و سیر کنند تا دنیا را و لذت او را بیابند و ثواب
آخرت را در روز قیامت درک کنند بآن سبب که بایمن

ابتغاء

ثواب را آخرت نرع میوه در دنیاست که آن یا رزق
حاصل نمیشود یا به آن سبب که در دنیا طاعات و عبادات
و تصدقات و امثال آن نکنند که موجب ثواب آخرت بشود
پس حاصل معنی این کلام شریف آنست که از جمله احسانهای خدای تعالی
از جهت بندگان شب را تا ساکن شوند و از تعب حرکتهای
روز و ترددات که باعث رنج است و گردانید شب را
تا لباسی باشد که او را بپوشند که آن لباس راحت و خواب
است پس بوده باشد این راحت و قوت انسان و تا بیابند
به این شب لذت راحت نفسانی و شهوت جماعت آن
راحت و قوت هاضمه که در شب زیاده می شود و خلق کرد روز را
که بینا کند ایشان را از شعاع آفتاب تا بجویند بندگان در راه
احسان خدای تعالی را و وسیله و سببی بهم رسانند بسوی رزق خدای
تعالی و چرا کنند و سیر کنند در زمین خدای تعالی تا طلب کنند چیزی را
که از و دنیا را بیابند که الحال حاضر است و ثواب آخرت را بیابند
که بعد از این خواهند یافت بِکُلِّ ذٰلِکَ یُصْلِحُ شَانَهُمْ
وَ نَبْلُوا اَخْبَارَهُمْ وَ نَنْظُرَ کَیْفَ هُمْ فِی
اَوْقَاتِ طَاعَتِهِ وَ مَنَازِلِ فُرُوضِهِ وَ مَوَاقِعِ
اَحْکَامِهِ لِیَجْزِیَ الَّذِینَ اَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَ

یجزی الذین احسنوا بالحسنی بجمل ذلک متعلق است
بیصلح و سایر معطوفات بر او و شاید که همزه ساکنه با یاء
بمعنی حال است و میگویند مشتق است از بلا بمعنی آزمودن خواه بخیر
باشد که منحه است یا بشر باشد که محنت است و مراد از اخبار احوال
و آثار است و میگویند تاء مثناة در فوق چنانچه در اصل نسخه
شیخ سعید شهید از تلو مشتق است بمعنی تابع شدن پس بنابر نسخه
اصل معنی کلام آنست که این شب و روز خدای تعالی آزمایش
امتحان میکند احوال بندگان را و بنابر نسخه دویم معنی کلام آنست
که این شب و روز احوال خلایق را از شب و روز
دیگر مذکور میشود در پی و تابع هم میسازد و در نسخه شیخ شهید و میگویند
بلیغ واو است و وجه نحو واو را که بخاطر این فقیر رسیده است
بیان خواهیم کرد بعد ازین و فرائض جمع فرض است یعنی آنچه خدای
تعالی بر مردم واجب کرده است و مواقع جمع موقع است یعنی محل
وقوع و احکام جمع حکم است و مراد از حکم شرعی وجوب و ندب و
اباحت و کراهت و حرمت است چه هر فعلی که از مکلف صادر میشود
اگر فاعل او مستحق مدح در دنیا و ثواب در آخرت و تارک
او مستحق ذم در دنیا و عقاب در آخرت است او را واجب میگویند
چون نماز یومیه و اگر فاعل مستحق مدح و ثواب است و تارک
مستحق ذم و عقاب نیست او را مندوب و مستحب و سنت میگویند
عقاب نیست

چون نماز نافله شب و اگر فاعل و تارک هیچکدام مستحق مدح
و ذم و ثواب و عقاب نیست او را مباح میگویند چون اکل و شرب
متعارف اگر فاعل مستحق ذم و عقاب نیست و تارک مستحق
مدح و ثواب است او را مکروه میگویند چون تکلم در وقت استنجا و
و اگر فاعل مستحق ذم و عقاب است و تارک مستحق مدح و ثواب است
او را حرام میگویند چون زنا پس محصل و توضیح احکام شرعیه افعال
مکلفین است که حضرت پروردگار بندگان را امتحان میکند که در این
افعال که حکمهای الهی با آن متعلق است چگونه سلوک مینمایند تا از
جهت فعلهای آن مستحق ثواب یا عقاب شوند و اساءة بمعنی بدکردن است
و ما در بما عملوا مصدریه است یا موصوله و عائد آن محذوف است بنابر دویم پس مراد
از بما عملوا اگر ما مصدریه باشد و ما موصوله باشد بمثل معمول است و احسان
نیکوئی کردن است و بالحسنی بحسب ظاهر متعلق است بیجزی و مراد از حسنی افعال
نیکویست و احتمال دارد که متعلق باحسنوا باشد و مراد از جزاء جزای نیکو باشد
و احسانی باشد بقرینه مقام و در بعضی لام مشاکلت بنابر نسخه شیخ سعید شهید
که او را میگویند منصوب است با ناصب او چیست بلکه منصوب بنزع خافض با
رعایت ... قوانین مشهوره میان اصحاب عربیت هیچ جهت
چه هرگاه معطوف بر لیصلح باشد رفع او نیز لازم است و حضرت
استادی ام الحقیقه ... شیخ بهاء الدین محمد طاب
ثراه میفرمودند که شاید علت نصب آن رعایت اقتباس از
کلام مجید باشد که در آنجا منصوب واقع شده و ضعف این
وجه مخفی نیست و بخاطر این مذنب حقیر وجهی لطیف رسیده است

مبتنی بر مسئله نحویه غریبه که جهت دفع بسیاری از اشکالات
ادبیه در قرآن و حدیث نفع تمام دارد بیان این مسئله نحویه
آنکه از اخفش سؤال کردند که جازم چیست در وأکن من الصالحین
در سورة المنافقین با آنکه معطوف علیه او منصوب است
نه مجزوم فاصدق است در آیه کریمه رب لولا اخرتنی
الی اجل قریب فاصدق و ناصب در او أن مقدره
است بعد از فاء و سابق بر قالوا التحضیض است اخفش
در جواب گفت که جایز است که جمله را عطف کنند بر جمله نه باعتبار
اعرابی که بالفعل دارد بلکه باعتبار اعرابی که ممکن بوده که داشته
باعتبار عامل دیگر مثلا در مثال مذکور ممکن بود که فاصدق
مجزوم می بود که جزاء شرط محذوف می بود باین تقدیر که
ان اخرتنی فاصدق بسکون قاف پس هرگاه محتمل بود
که فاصدق مجزوم می بود و کلام را معنی صحیح می بود حال
منصوب شده است بعامل دیگر که آن مقدر است بنابر رعایت
نکته معنویه یا لفظیه پس جایز است بحسب قوانین علوم ادبیه که اکن را
مجزوم سازیم بر آنکه معطوف باشد بر فاصدق با مجزومیت
نه منصوبیت تا افاده معنی فاصدق بر تقدیر نصب که اعراب
بالفعل او دال است بر آن و بر تقدیر جزم که اعراب بالفعل و اکن
السنت بر آن مردود شده باشد و این مسئله است تمام که تفصیل
قول مشهور و الحق بودن متعلق آن قول که محققین نحات
تصدی آن کرده اند دارد و بنابرین مسئله لطیفه نکته در نصب
تجویز

ویبلوا ممکن است که اینجا باشد که ممکن بود که یصلح هم
مجزوم بلام کی نمی بود معنی کلام این بود که خلق شب و روز را
کرد بجهت منافع مذکوره تا اصلاح احوال بندگان را
باین امور مذکوره کنند پس چون جایز بود که یصلح
لیصلح شان هم مجزوم مذکور شود بجهت نکته معنویه یا لفظیه
ابدا لام نشده بر رفع باقی بود ویبلو را منصوب کرد
که عطف بر یصلح مقدر منصوب باشد تا کلام متضمن افاده
بمعنی یصلح بر تقدیر جزم بسبب اعراب و یبلو معطوف بر او
بوده باشد و چون تامل درین نکته لطیفه شود
متوقعات لطیفه براد بخاطر اذکیا میرسد که بجلی ازان در تحفه
رضویه بیان کرده ام پس حاصل معنی این کلام شریف آنکه
خدای تعالی الجمیع آنچه از منافع شب و روز مذکور شد اصلاح میکنند
حال بندگان را و امتحان میکنند احوال و خبرهای ایشان را و نظر میکنند
که بندگان چه حال دارند در اوقات طاعت او در روز و شب و در
شرایط واجبات او که افعال طاعات و مناسک عبادات است
چون بجای آورند و در محلهای وقوع حکمهای شرعیه او که افعال مکلفین
است که هر یکی از احکام خمسه مشهوره متصف اند حکم سلوک
می کنند آیا بمقتضای آن حکم عمل میکنند یا نه تا آنکه خرابی

حضرت پروردگار جماعتی را که بد کرده اند با آن اعمال نا
شایسته که از ایشان صادر شده است و جزا دهد جماعتی را که
نیکو کرده اند بسبب فعلهای نیکو یا بثوابهای نیکو که در
در بهشت بجهت ایشان تعیین فرموده است اللهم
فلك الحمد على ما فلقت لنا من الاصباح و
متعتنا به من ضوء النهار و بصرتنا من مطالب
الاقوات و وقيتنا فيه من طوارق الآفات اصبحنا
و اصبحت الاشياء كلها بجملتها لك سماؤ
ها و ارضها و ما بثثت في كل واحد منهما
ساكنه و متحركه و مقيمه و شاخصه و ما علا
في الهواء و ما كن تحت الثرى فلق بمعنی
شکافتن است و مراد از فلق اصباح آنست که روشنی صبح
در ظلمت شب ظاهر شود و هویدا گردد گویا ظلمت شب شکافته
شده و روشنی صبح ظاهر شده است و صبح بر دو قسم است
یکی صبح کاذب که آن را صبح مستطیل مانند دم گرگ
در طول افق است نه در عرض و باین سبب مستطیل و ذنب
السرحان نیز میگویند و دیگری صبح صادق که آنرا صبح مستطیر
میگویند که پهن شده است در عرض افق و آن فجر است که نماز
و روزه در شرع بآن صبح صادق منوط است و مراد در اینجا

بیان دو قسم صبح کاذب و صادق

شکافتن صبح بمعنی روشنیست و سبب آنکه صبح اول طلوع است
و از افق مرتفع است در کتب معتبره ریاضیه مذکور است و ما
تفصیل آن را با بعضی افکار که درین مقام کرده ایم در شرح صحیفه بیان
کرده ایم و تمتیع بمعنی انتفاع دادن است و تبصیر بمعنی بینا ساختن
است و مطالب جمع مطلب است که مصدر میمی است بمعنی طلب
و اقوات جمع قوت است و وقایه بمعنی نگاه داشتن
است و طوارق جمع طارقه است بمعنی حادثه که بر سر آدمی ناگاه
می آید و حسب لغت منفصلا معنی آن مذکور شد و اصباح بمعنی
داخل شدن در صباح آمده است و بمعنی گردیدن و تغییر از
حالی بحالی آمده است اگر بمعنی دوم باشد در وقت شام اگر
این دعا را بخوانند تغییر در عبارت نباید داد و اگر بمعنی اول است
در وقت شام بدل اصبحنا و اصبحت الاشياء امسينا و
امست الاشياء بخوانند یعنی داخل در وقت شدیم و جمیع اجزاء
عالم نیز داخل وقت شام شدند و مؤید معنی اول آنست که در نسخه
اصل صحیفه بخط کفعمی در حاشیه او این قید شده است که در وقت
شام این دعا را بخوانند اصبحنا و اصبحت الاشياء
امسينا و امست الاشياء بدل کنند و سما و ارض ممکن است
که بمعنی آسمان و زمین باشد و این اظهر است و احتمال بعیدی دارد که
بمعنی جهت علو و سفل باشند مجازا یعنی هر جسمی کروی که جهت
علو و سفل در او قرار توان داد جهت علو سما باشد و جهت
سفل ارض و بثثت مشتق است از بث بمعنی تفرقه کردن

خلق

بمعنی پراکنده کردن است پس مراد از مَا بَثَّ
فِی کُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آنست که هر چیزی که در آسمان و
زمین پراکنده کرده و مراد از ساکن و متحرک و مقیم و
شاخص و عالی در هوا و مخفی در تحت خاک ممکن است
که اجسام باشند خواه فلکی و خواه عنصری مثلا اجسام
کواکب در فلک بمذهب مشهور ساکن و مقیمند و
افلاک متحرک اند و شاخص و ممکن است که شامل
اجسام و مجردات مثل عقول که ملائکه اند و جن و
شیاطین باشد و این شش صفت که در تفصیل ما
بثّ مذکور شده در بعضی لف و نشر مرتب است و
در بعضی مشوش کما لا یخفی و جمله لک ما ممکن است که
مستأنفه باشد چون ~~بظاهر اسمیه است بی ربط~~ و اگر حالیه
باشد چون بر ظاهر اسمیه است بی ربط واو الحق
بضمیر بر سبیل ندرت و ضعف جائز است مثل کلمته
فوه الی فی یا مقدر است بفعل ماضی محذوف با قد
مقدره و شاخص مشتق است از شخوص بمعنی رفتن و حرکت
نمودن است از موضعی بموضعی یا رفعت و عالی مشتق است از
علو بمعنی بلند شدن و مخفی بمعنی علی علن

دارد یعنی که آشکار و ظاهر شد و کَنَّ بفتح کاف بایں
معنی است که صاحب ستر و پوشش است و اگر کُنَّ بضم کاف باشد
چنانچه در نسخه ابن ادریس است مشتق است از کَنَنْتُ الشئ
اَکُنُّه سَتَرْتُه چنانچه جوهری از کسائی در صحاح نقل کرده است لهذا
مجهول ماضی است یا از کون بمعنی بودن پس معنی کنّ آنست که بودند
آن اشیاء پس نون کنّ بر تقدیر اول و دوم اصلی است و بر تقدیر سیوم
نون جمع مؤنث است و کفعمی بدل کَنَّ بَطَنَ دارد یعنی مخفی و
پنهان شد و ثری چنانچه مفسرین بیان کرده اند بمعنی طبقه
خاک صرفست نمناک و صاحب رطوبت از طبقات زمین و
صاحب قاموس نیز مؤید این معنی است پس خلاصه معنی این
کلام شریف آنست که خداوندا پس از برای تست جمیع حمدها بار الها که
روشنی صبح از تاریکی شب شکافته و انشاء داده ما را بر روشنی روز
که طلب ارزاق و طاعات بکنیم و سیر و حرکت کنیم در او و چنانچه
ساخته ما را به آنکه طلب قوتها بکنیم و نگاه داشته ما را از
از حادثها و آفات زمان در اول وقت صبح نمودیم و جمیع چیزها را
از اجسام و غیر آن همه داخل وقت صبح شدند بالتمام از تست
آسمان آن چیزها از اجسام و غیر آن همه داخل وقت بر زمان
و آنچه تو پراکنده کردی در آسمان از ستاره ها و ملائکه و جن و شیاطین

هم ساکن او و هم متحرک او و هم ساقط و هم سافل و متحرک او
و هم آنچه در هوا بلند شده است و هم آنچه در زیر خاک و زمین
پنهان است و باید دانست که ساکنه یا ساکنه معطوف بر او
در نسخهٔ اصل صحیفه مرفوعست و ابن ادریس در نسخهٔ خود
هر چهار را مکسور هم دارد اگر مرفوعست بدل است از کل
واحد یا بنا بر خبر او از ما بثثت وجودات است که فعل نور
الهی است که در موجودات ساکنه و متحرکه پراکنده است و درین
صورت اشاره بآن مسئلهٔ فلسفیه است که جعل الهی بسیط
است متعلق بوجود نه بماهیه و مرکب نیست کما لا یخفی علی اولی
النهی اَصْبَحْنَا فِي قَبْضَتِكَ يَحْوِينَا مُلْكُكَ
وَسُلْطَانُكَ وَتَضُمُّنَا مَشِيَّتُكَ وَنَتَصَرَّفُ
عَنْ أَمْرِكَ وَنَتَقَلَّبُ فِي تَدْبِيرِكَ لَيْسَ لَنَا
مِنَ الْأَمْرِ إِلَّا مَا قَضَيْتَ وَلَا مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا مَا
أَعْطَيْتَ وَهَذَا يَوْمٌ حَادِثٌ جَدِيدٌ وَهُوَ
عَلَيْنَا شَاهِدٌ عَتِيدٌ إِنْ أَحْسَنَّا وَدَّعَنَا
بِحَمْدٍ وَإِنْ أَسَأْنَا فَارَقَنَا بِذَمٍّ اصباح یکی از آن
دو معنی است که مذکور شد و قبضه بفتح قاف و بضم او نیز آمده است
بلکه اکثر مضمومست و آنچیزیست که او را چوب نگاه داشته اسباب

می نمایند و باین سبب قبضهٔ شمشیر و کمان میگویند و حوایه
بمعنی جمع نمودن است و ضم بمعنی چسبیدن چیزیست با چیزی و
امر او یا بمعنی قضا و قدر است یا بمعنی امر تکوینی است که مقتضای
کن فیکون است و امر او کم یا بمعنی قضا و قدر است یا بمعنی حالتیست
که آدمی را یوما فیوما بلکه لحظة فلحظة میباشد و متبدل و متغیر
میشود و تقلب گشتن است از حالی بحالی و مراد از قضا علم
ازلیست که پروردگار را در ازل بوده است که اصلح بنظام این عالم
چیست و مراد از خیر کمالیست که بالذات نه بالعرض مقصود باشد
چون معرفت و قرب پروردگار و عتید بمعنی حاضر است و کنایه از
احسان و اسائه بالقیاس بایشان ظاهر شد و التودیع وداع نمودن
است پس معنی این کلام شریف آنست که داخل در قبضه شدیم و در تصرف
تصرف توایم با آنکه گردیدیم در تصرف تو که احاطه و جمع نموده است مارا
پادشاهی تو و تسلط تو و متصل شده است بما ارادهٔ تو که بر وفق ارادهٔ
تو احوال ما تغیر می یابد و تصرف میکنیم در امور خود بسبب قضا و قدر یا فرمان
و حکم تو و میگردیم از حالی بحالی بسبب تدبیر تو که آن علم تست بنظام
اصلح باحوال کائنات نیست ما را از احوال خود مگر آنچه تو بر ما تقدیر
کرده و نیست ما را از احوال خیر مگر آنچه تو بما بخشش کرده و این روز است
حادث که تازه بوجود آمده است و این روز بر ما گواهیست حاضر که

که در قیامت گواهی بافعال خوب یا بد ما خواهد داد اگر درین روز احسان کریم این روز وداع ما بنیکویی و مدح خواهد کرد و اگر بد کنیم درین روز از ما جدا خواهد شد و مذمت ما خواهد کرد

اللهم صل علی محمد وآله وارزقنا حسن مصاحبته واعصمنا من سوء مفارقته بارتكاب جريرة او اقتراف صغيرة او كبيرة واجزل لنا فيه من الحسنات واخلنا فيه من السيئات واملا لنا ما بين طرفيه حمدا وشكرا واجرا وذخرا وفضلا واحسانا اللهم يسر على الكرام الكاتبين مؤونتنا واملا لنا من حسناتنا صحائفنا ولا تخزنا عندهم بسوء اعمالنا اللهم اجعل لنا في كل ساعة من ساعاته حظا من عبادك ونصيبا من شكرك وشاهد صدق من ملائكتك

عصمت بمعنی نگاه داشتن است و جریره بمعنی جنایت و گناه است و بیشتر در گناهان که بحق الناس متعلق شد مثل کشتن یا زخم زدن یا مال کسی بردن و مانند آن اطلاق میکنند و اقتراف بمعنی

براز

کسب کردن است و بیشتر در کسب گناهان اطلاق کنند و گناهان کبیره و صغیره را معانی بسیار گفته اند چنانچه در کتب فقهیه مفصلا مذکور است و ظاهر این است از قرینه مقابله که مراد از صغیره و کبیره گناهان ایست که بحق الله تنها متعلق باشد و اجزال از جزیل و جزل گرفته اند یعنی قدر بسیار پس اجزال بمعنی بسیار گردان و عظیم نمودن است و اخلاء بر معنی خالی ساختن است و املاء بمعنی پر ساختن است و مراد از اجر و ذخر درین مقام اجر و ذخیره آخرت است شل طاعات و عبادات و تیسیر بمعنی آسان ساختن است و کرام جمع کریم است و کاتبین جمع کاتب است و مراد درین مقام ملائکه اند که نامهای اعمال بندگان را می نویسند و مؤونة بمعنی قوت و وزن مفعوله است بمذهب مشهور میان اهل لغت و بعضی گویند مشتق است از این بمعنی و مانند آن گرفته اند چه قوت و رزق ثقلی و باری است بر آدمی زاد و بعضی گویند مشتق است از اون بمعنی خرج که بمعنی جانب که از اجل خرجین است استعاره است که بر پشت چارپایان اندازند و بمعنی عدل بار که بر حیوانات بار میکنند چه قوت بار است که بر پشت آدمی حمل کرده اند و درین مقام ممکن است که مراد از مؤونت ثقل و بار شدن یا خصوص قوت و رزق باشد پس مراد از فقره اللهم یسر یا آنست که خدایا آسان کن بر ملائکه که کاتب صحیفه اعمال ما اند ثقل اعمال سیاقه ما بنابر آن که هیچ نفعی برای تو بر ایشان نیست و سوای کتابت بسیاری کراهت آن را باید کرد با عدم حصول نفع و ضرر یا ثقل اعمال

بارش در معنی

و ما گناهان باشند که ایشان را از نوشتن آن گناهان ما عقوبت
و تعذیب ما نفعی نیست یا مراد آنست که آسان کن بر ایشان یعنی ملائکه
که کاتبین اعمال ما اند قوت و رزق ما را اگر از حرام نبوده باشیم از آن
قوت تا باعث مشقت آن ملائکه نشود در نوشتن آن افعال که از برای آن
رزق حرام شده اند و بلا بمعنی پر کردن است و صحایف جمع صحیفه است
و مراد در اینجا نامه عمل بندگان است و اخزاء بمعنی رسوا کردن و او بتحقیق
بمعنی خوار کردن است و حظ بمعنی بهره است و عبار جمع عبرت بمعنی پند و عبرت است
تعالی خواهند مردم ما آزاد باشند و عبار بمعنی عبادت در کتب لغت یافت
نشد که آمده باشد مگر که مصدر باب مفاعله باشد پس اگر عبار بمعنی عبادت
باشد معنی ظاهر است چه مراد این خواهد بود که در هر ساعتی بهره از ثوابها
بندگان مقرب مثل انبیا و اولیا با طاعات ایشان را باعث گردد و از
شاهد صدق ظاهر میشود که خدای تعالی بغیر از ملکین کاتبین ملائکه دیگر را
تعیین فرموده است که گواه باشند در هر ساعت بر افعال حسنه بندگان
پس خلاصه معنی این کلام آنست که خدایا صلوات بفرست بر محمد
و آل او و روزی ده که این روز را نیکو مصاحبت کنیم و نگاه دار ما را
از آنکه مفارقت این روز را به بدی بکنیم یا آنکه ارتکاب گناهی صغیره یا کبیره
بکنیم درین روز که حق الناس متعلق باشد یا آنکه گناه صغیره یا کبیره بکنیم که
متعلق بحق الله و بسیار گن از برای ما درین روز حسنات از اعمالی
بسیار زنهار درین روز از گناهان و پر ساز از برای ما در میان دو طرف
این روز حمد و شکر الهی و ثواب و ذخیره آخرت و نیکویی از احسان گردان
خدایا آسان ساز بر ملائکه بزرگ که کاتب نامهای اعمال ما اند

معنی کلام امام علیه السلام

و ثقل ما را بسبب نوشتن اعمال بیهوده ما که طاعتی در آن نباشد یا
بسبب نوشتن اعمال ناشروع ما یا آسان کن بر آن ملائکه رزق
وقت ما را که از رهگذر ما شروع بهم رسیده و ایشان را بسبب آن
رزق و قوت حرام در نامه اعمال ما باید نوشت و پر ساز از برای ما از
حسنات نامهای اعمال ما و خوار مکن ما را بسبب عملهای بد نزد آن
ملائکه کاتبین خدایا بگردان از برای ما در هر ساعتی از ساعات این
روز بهره از عبادتهای تو از نماز و روزه و مانند آن یا بهره از ثواب
طاعات بندگان مقرب تو از انبیا و اولیا و نصیبی از شکر تو و گواه
راست گویی از ملائکه تو که گواهی بعبادت ما دهند اللهم صل
علی محمد و آله و احفظنا من بین أیدینا و من خلفنا و
عن أیماننا و عن شمائلنا و من جمیع نواحینا
حفظا عاصما من معصیتک هادیا الی طاعتک
مستعملا لمحبتک اللهم صل علی محمد و آله
و وفقنا فی یومنا هذا و لیلتنا هذه و فی جمیع
أیامنا لاستعمال الخیر و هجران الشر و شکر
النعم و اتباع السنن و مجانبة البدع و الامر با
لمعروف و النهی عن المنکر و حیاطة الاسلام
و انتقاص الباطل و اذلاله و نصرة الحق و

واعزازه وارشاد الضالّ ومعاونة الضعيف
وادراك اللهيف ایدی جمع ید است بمعنی دست
ومراد از بین ایدینا میان دستهای ماست و بنابر مشهور
آنچه از جهت پیش آدمی است بر سمت مواجهه حقیقة آن را
بلفظ بین الایدی تعبیر میکنند نه آنچه بجانب راست یا چپ
میل داشته باشد و از کلام زمخشری ظاهر میشود که مقصود
از بین الایدی آنست که در جانب برابر آدمی مطلقا در میان دست
راست و دست چپ خواه مواجهه حقیقة باشد یا میل بجانب
راست یا چپ کرده باشد پس معنی من بین ایدینا آنست که از
جانب پیش روی و برابر ما باشد و خلف جانب پشت سر است و
ایمان بفتح همزه جمع یمین است بمعنی دست راست و شمائل جمع شمال است
بکسر شین یعنی دست چپ و نواحی جمع ناحیه است یعنی جانب و طرف و
عاصم بمعنی نگاه دارنده است و هادی بمعنی راه راست نماینده است و
مستعمل در اصل نسخه صحیفه بفتح میم است و در این هنگام صفت حفظ
خواهد بود چه این حفظ الهی را پروردگار استعمال نموده است
بجهت محبت و قرب الهی و اگر مکسور باشد چنانچه در نسخه ابن ادریس است
حال خواهد بود و از نادر واحفظنا یعنی حفظ کن ما را از حالتی که

که استعمال کنیم محبت و قرب ترا و اضافه محبت بکاف اضافه
مصدر است بفاعل یا مفعول و مراد از خیر کمالیست مقصود
بالذات چون سورة انا نه بالعرض چون نماز در روزه که آن را نافع
میگویند و از شر نقصی است که مقصود است بالذات رفع او
چون جهل بذات پروردگار نه بالعرض چون شرب خمر و زنا و
لواطه که آن را مضر گویند و بعید نیست که مراد از شر ظلم و اتباع
سنن ناقصه باشد و از خیر رفع ظلم و رفع کفر باشد و مراد از هجران
ترک کردن است و سنن جمع سنه است یعنی طریقه پیغمبر و سیرت او
و بااین سبب شیاطین ملعون اسم خود را سنی کرده اند یعنی ما
بر سنت و طریقه پیغمبریم با آنکه مدار ایشان بر بدعة است و بدع
جمع بدعة است یعنی آنکه زیاد کنند در دین آنچه نبوده است
در اصل و روش آنکه نماز سنی را با اذان وقات بگذارند
و مراد از معروف واجبست و از منکر حرام است و مراد
از حیاطه حفظ است از جمیع جوانب و بااین سبب باغ را حایط
میگویند چه دیوار باغ حفظ میکند او را از آنکه میوه او را
بخورند و انتقاص بصاد مهمله چنانچه در نسخه اصل است بمعنی کم
گردیدن و بضاد معجمه چنانچه در نسخه ابن ادریس است بمعنی شکستن است
و ازلال یعنی خوار کردن است و ارشاد بمعنی راه راست نمودن است و بمعنی
ضال گمراه است و بمعنی ادراک در یافتن و تدارک نمودن است و لهیف بمعنی
مظلوم است که استغاثه میکند و فریاد رس میخواهد و ماخوذ است از لهف
بر کرامیه حزن [illegible] رسیده [illegible] شد پس معنی کلام شریف آنست که

که خدایا صلوات بفرست بر محمد و آل او و حفظ کن ما را از
جانب پیشهای روی ما و از جانب پس سر ما و از جانب دستهای
راست ما و از جانب دستهای چپ ما و از جمیع جانبهای ما
و اطراف ما حفظی که نگاه دارد آن حفظ الهی ما را از گناهان
تو آن حفظ الهی راه راست نماید ما را بسوی طاعت تو گر استعمال
آن حفظ را تو بجهت دوستی و محبت خود کنی خدایا صلوات
بفرست بر محمد و آل او و توفیق ده ما را در این روزها و در این شبها
و در جمیع روزهای ما بجهت استعمال خیر که معروف است و ترک شر که
جهل منکرات پروردگار و کفران است و شکر نعمتهای و تابع شدن
سنتهای و طریقهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و دور گردان
از بدعتها که خلاف شریعت پیغمبر باشد و امر معروف و واجب و نهی
از حرام و منکر و حفظ کردن اسلام و کم گردان باطل و خوار گردان
او و یاری نمودن حق و عزت داشتن او و براه راست آوردن
گمراه و یاری نمودن ضعیف را و بفریاد رسیدن آدم مضطر مظلوم را
که استغاثه کند و فریاد رس طلبد اللهم صل على محمد و
آله واجعله أيمن يوم عهدناه وأفضل صاحب
صحبناه وخير وقت ظللنا فيه واجعلنا من أرضى
من مر عليه الليل والنهار من جملة خلقك
أشكرهم لما أوليت من نعمك وأقومهم بما
شرعت من شرائعك وأوقفهم عما حذرت

من نهيك اللهم إني أشهدك وكفى بك شهيدا
وأشهد سماءك وأرضك ومن أسكنتهما
من ملائكتك وسائر خلقك في يومي هذا وسا
عتي هذه وليلتي هذه ومستقري هذا أني أشهد
أنك أنت الله الذي لا إله إلا أنت قائم بالقسط
عدل في الحكم رؤوف بالعباد مالك الملك
رحيم بالخلق وأن محمدا عبدك ورسولك
وخيرتك من خلقك حملته رسالتك فأدا
ها وأمرته بالنصح لأمته فنصح لها أيمن مشتق است از
یمن یعنی مبارکتر که صاحب یمن و برکت بسیار و خوشحال از غیر باشد
و عهد یعنی دریافت کرده رسیده شده است و ظللنا از ظلول بضم ظا
مشتق است و جوهری در صحاح میگوید ظللت أعمل كذا بالكسر
ظلولا إذا عملته بالنهار دون الليل یعنی این کار را در روز
کردم نه در شب پس معنی خیر وقت ظللنا فیه آنست که این روز را
بهترین وقتی ساز که در روز او مشغول اعمال شدیم و بخاطر
ناقص فقیر می رسد که ظللنا مشتق است از ظل یعنی سایه و مناسب این
مقام آنست که مراد از ظللنا آن باشد که در سایه نشستیم و ساکن شدیم
بر سر خود و مراد از ارضی که مشتق است از رضا خوشنودتر بقضا
و تقدیر الهی و اشکرهم و اقومهم و اوقفهم منصب چنانچه در نسخه

اصل است لبب آنست که منصوب بنزع خافض یا بانکه مفعول به
واجعلنا باشد و اگر مجرور باشند چنانچه ابن ادریس است معطوفند بر
ارضی و اولیا یعنی نعمت او است و شرعه مشتق است از شرع
یعنی قرار داد شریعت و احکام دین و وقف یعنی حبس و نگاه داشتن
است و مراد از وقف درین مقام آنست که مرا بگردان چنانکه
پیشتر از همه خلایق حبس کنم و نگاه دارم نفس خود را از آن
گناهان که تو خلق را از آن ترسانیده و منع نموده و تحذیر یعنی
ترسانیدن است و اشهاد یعنی گواه گرفتن است و شهید یعنی گواه است
و اسکان یعنی ساکن ساختن است و سایر مشتق است از سؤر یعنی باز
مانده ظرف پس سایر یعنی باقیست از جمیع چنانچه صاحب صحاح
توهم باطل نموده است مستقر اسم مکان است از استقرار یعنی قرار گرفتن
پس مستقر مکانیست که در او آرام و قرار گیرند و قسط یعنی عدالت است
و رؤف از رأفت مشتق است یعنی مهربانی و رحم مراد از مالک است
عالم مخلوقات است که بر سر بنده و مخلوق و مملوک پروردگار مراد از
عبده بنده ایست که بر جاده بندگی و اخلاص ثابت قدم باشد و مدح پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم بعبودیت پروردگار بیشتر است از مدح او برسالت
چه اول نسبتیست میان پیغمبر و پروردگار و دویم نسبتیست میان
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و خلایق و ظاهر است که نسبت اول اشرف است
از نسبت دویم و خیرة به کسر خا و فتح یا یا بسکون یا چنانچه در

بعضی نسخ صحیفه وارد شده است یعنی بگشا رو برگزیده است و محلته
مشتق است از تحمیل یعنی چیزی را بر بار کسی کردن و در اینجا مراد آنست که
پیغمبری را بر دوش مبارک پیغمبر ما صلوات الله علیه حمل نموده اند
تا امت را برو رسالت آورد و تادیه یعنی ادا نمودن است و نصح یعنی
نصیحت است پس خلاصه معنی این کلام شریف که خدایا صلوات بفرست بر محمد
و آل او و بگردان این روز را صاحب یمن تر و صاحب برکت تر از
روزهایی که ما ادراک آن روزها کرده ایم و نیکوتر از مصاحبی که با
ایشان صحبت داشته ایم و بهترین وقتهایی که در سایه آن نشستیم و بسیار بیخود
افکندیم و بگردان ما را خشنودتر بقضا و تقدیر الهی از جمله جماعتی که روز
و شب بر ایشان گذشته است از جمله مخلوقات تو و شاکرتر از مخلوقات
بسبب آنچه بخشیده از نعمتهای تو و قایم تر از آن خلایق بدینی که شرع کرده
و قرار داده از احکام شریعت تو و مانع تر نفس خود از آن خلایق از گناهان
و معصیتها که ما را ترسانیده و منع نموده از آن که نهی تو با آن تعلق گرفته
است خدایا گواه میگیرم تو را و تو کافی است بحسب گواه داری و گواه میگیرم
آسمان ترا و زمین ترا و جمیع ملائکه را که تو در آسمان و زمین ساکن گردانیده و
باقی مخلوقات تو را درین روز و درین ساعت و درین شب و درین مکان
که قرار گرفته ایم و در آن مکان باینکه گواهی میدهم که تو حقی عبادت است
که بغیر از تو مستحق معبودیت دیگری نیست بعدالت قیام مینمایی

بر عدالت حکم می‌کنی مهربانی بجمیع بندگان مالک این مخلوقات و این مملکت
تو ای مهربان بجمیع مخلوقات و گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و آله
وسلم بنده با خلاص تست و پیغمبر تو است و برگزیده تو است از
خلق تو بر کرس او بار کرده پیغمبری تو را پس آن پیغمبر کاب نیست بر
امتش بر وجه کاملی بجا آورده و ادا کرده او را که نصیحت کند
امتش را پس نصیحت کرد بر وجه کامل امتش را اللّهمّ
صلّ علی محمّد و آله اکثر ما صلّیت علی احدٍ من
خلقك وآته من الفضل والكرم ما جزیت احداً
من انبیائك عن امّته انّك انت المنّان با
لجسیم الغافر العظیم وانت ارحم من کلّ
رحیم فصلّ علی محمّد و آله الطیّبین الطاهرین
الاخیار الانجبین در نسخه کفعمی بدل اکثر کاتم است
یعنی صلوات بر پیغمبر و آل او فرست مانند صلوات که تمامتر باشد از صلوات
که بر یکی از خلق فرستاده و شبهه که در صیغه [illegible] مشهور است که
بر عبارت سوره صلوات که اللهم صل علی محمد و آله کما صلیت
علی ابراهیم و آل ابراهیم است که [illegible] این عبارت [illegible] مانند کو چون لفظ

کاتم بدل اکثر بوده باشد و اراده نسبت چه مشهور در صیغه اتم است
از صلوات انبیاء سابق و آن اتم بر صلوات غیر متناهی بالفعل
می‌آید و صلوات بر پیغمبر اگرچه کامل‌تر است از صلوات انبیاء سابق
اما غیر متناهی بالفعل نیست اگرچه غیر متناهی بمعنی لا یقف باشد پس شبهه
نصف شد از شبهه و تفصیل این بحث را با آنچه از اعتراضات
در وقت مقابله این دعا میان این فقیر و حضرت استادی محیی السنة
والعلوم الشرعیة استادی شیخ بهاء الملة والدین محمد العاملی نور الله مضجعه
مذکور شده است در تحفه رضویه مذکور ساخته ایم و مراد از احد در مقام
یا فرد کامل است یا هر احدی از افراد پس نکره در مقام یا فرد کامل
یا هر احد اثبات مفید استغراق باشد و این معنی خلاف مشهور است
و آته یعنی داده است و مراد از عباد بندگان و مستوران درگاه حضرت
اند و منان صیغه مبالغه است و مشتق است از منت یعنی عطا و بخشش و جسیم
یعنی عظیم و صاحب جسم ظاهر است و اخیار جمع خیر است به تشدید
و بتخفیف یعنی بسیار خیر یا بمعنی نیکوتر و برگزیده تر و انجبین جمع
انجب است یعنی آنکه نجابتش بیشتر باشد پس خلاصه معنی این کلام که
آنست که خدایا صلوات بفرست بر محمد و آل و بیشتر از آنچه صلوات
فرستادی بر هر یک از خلق تو و بده محمد را بهتر و نیکوتر از آنچه داده
بهر یک از بندگان مقرب تو [illegible] داده محمد را از جانب [illegible] سبب اما

که بجا داده است از جانب تو نیکوتر و بهتر از آنچه جزا داده هر یک از
پیغمبران است بسبب التحقیق بدرستی که تو بسیار بخشنده نعمتهای بزرگ که
مقدار ایشان ظاهر است را بر پشت بندگان ای عظیم و رحم تو از جمیع رحمان
بیشتر است پس صلوات بفرست بر محمد و آل او که همه نیکو و پسندیده
افعال اند و پاک اند از گناهان و برگزیده تو اند و نجابت
ایشان از جمیع بندگان بیشتر است **وکان من دعائه علیه السلام**
اذا عرضت له مهمة او نزلت به ملمة
وعند الکرب مهمه مشتق است از هم بمعنی حزن
و اندوه پس مهمه حادثه ایست که باعث اندوه باشد و فرق میان
هم و غم بچند وجه کرده اند مشهور آنست که اگر سبب اندوه
معلوم نباشد یا آنکه تلافی آن مقدور نباشد مثل فوت والدین
آنرا هم میگویند و اگر سبب ظاهر باشد یا تلافی آن ممکن باشد
چون کثرت قرض آنرا غم میگویند و ملمه مشتق است از
المام بمعنی نزول پس ملمه بمعنی حادثه ایست از حوادث دنیا
که نازل میشود بر خلق و المام را بسیار اطلاق میکنند بر آنکه
شخصی خواهد که گناهی بکند و نزدیک شده که از او صادر شود اما
هنوز صادر نشده باشد و در این مقام این معنی مراد نیست و کرب
بمعنی اضطراب است پس معنی این کلام شریف که بود از جمله دعا
امام علیه السلام هرگاه عارض میشد او را امری که باعث

و فرق میان غم و هم

معنی کلمه المام

که بهم و ول کبری او میشد یا حادثه عظیمی او را روی میداد
و در وقت اضطراب خاطر مبارکش این دعا مشغول
یا من تحل به عقد المکاره ویا من یفثا
به حد الشدائد ویا من یلتمس منه المخرج الی
روح الفرج ذلت لقدرتك الصعاب و
تسببت بلطفك الاسباب وجری بقدرتك
القضاء ومضت علی ارادتك الاشیاء فهی
بمشیتك دون قولك مؤتمرة وبارادتك
دون نهیك منزجرة انت المدعو للمهمات
انت المفزع فی الملمات لا یندفع منها الا ما دفعت
ولا ینکشف منها الا ما کشفت وقد نزل بی
ما قد تکادنی ثقله والمّ بی ما قد
بهظنی حمله حل بمعنی گشودن است و عقد جمع عقده
بمعنی گره و مکاره جمع مکروه است و یفثا مشتق است از
فثاء است بمعنی ساکن ساختن و فرو نشانیدن غضب
و حد بمعنی تیزی است و شدائد جمع شدید است بمعنی امر صعب
سخت دشوار والتماس بمعنی طلب کردن است و مخرج مصدر میمی است
بمعنی بیرون رفتن و روح بمعنی فرح و خوشحالی است والفاظ
روح بایکیست و ذلت مشتق از ذل بمعنی خوار شدن و صفات

جمع صعب است بمعنی دشوار و تسببت بمعنی وسیله گردید سبب
مشتق است و اسباب جمع سبب است و او در اصل بمعنی ریسمان است
و مراد از و چیزیست که باو متوسل شوند در حصول مطلوب
چنانچه بریسمان متوسل بکارهای شوند و مضت مشتق است
از مضی بمعنی جاری بودن و مشیت بیاء مشدده و بهمزه نیز
آمده است بمعنی اراده است و در اصل نسخه صحیفه بهر دو نحو خوانده
اند مؤتمره مشتق است از ائتمار که از امر گرفته اند بمعنی قبول امر
کردن پس مقصود آنست که جمیع مخلوقات بمحض اراده
پروردگاری بی آنکه قولی از و صادر شود قبول امر او کرده در
جمیع احوالی که ایشان دارد میشود تابع قضا و قدر الهی اند
بی آنکه قولی از پروردگار بایشان رسد در فرمان برداری
بخلاف غلامان نسبت بموالی که اطاعت حکم موالی و آقایان
خود بمجرد اراده موالی نمیکنند تا قولی از موالی بایشان نرسد
و امری از ایشان صادر نشود و ضمیر در نهی راجع است باشیاء
و انزجار ممنوع شدن است و مهمات جمع مهمه است که
معنی آن مذکور شد و ضمیر منها راجعند بملمات یا به
مهمات و ملمات و انکشاف بمعنی برطرف و گشوده شدن است
و تکأد بمعنی دشوار مشتق است از تکأد بمعنی دشوار شدن
و ثقیل بودن و بار سبب گردنهٔ کوهی که راهش دشوار

باشد میگویند عقبه کؤود است یعنی بلند دشواری که بالای آن
در آمده نمیتوان رفت در صحاح مذکور است و تکأدنی
فی الشیء و تکاءدنی ای شق علی تفعل و تفاعل بمعنی است مراد انست
که نازل شده است بر من ای پروردگار آنچیزی که دشوار
شده بر من ثقل بار آن که آن خارج از طاقت وی باشد و در نسخه
بدل تکأد تکاءدنی بهمزه ممدوده که از باب تفاعل تفعل است
بمعنی نزول است و مراد از بهظنی حمله یعنی ثقیل کرد مرا حمل او
و در نسخه کفعمی بدل بهظنی بهضنی بضاد معجمه است چنانچه در
صحاح معنی او را مذکور ساخته ایم پس خلاصه معنی این کلام شریف آنکه
ای آنکسی که گشوده میشود و حل میشود بسبب او گرههای مکروهات دنیا
و ای آنکسی که شکسته میباید و فرو نشانیده میشود بسبب او تندی و تیزی
حادثهای سخت دشوار و ای آنکسی که طلب کرده میشود از و بیرون رفتن از
دشواریها بسوی فرح و خوشحالی و راحت آن اطاعت کرد و خوار شد
بجهت قدرت تو ای پروردگار کارهای صعب و دشوار و سبب بهم رسید بلطف
و علم تو بلطایف اشیا جمیع اسباب یعنی جمیع اسباب از لطف و علم الهی
بنظام کامل الوسیله شدند بسبب هیچ چیز نمیتوانند شد و جاری
و روان شده است بر وفق اراده جمیع مخلوقات پس این مخلوقات
به اراده و خواهش تو بی آنکه کلامی از تو صادر شود در قضا و قدر

و نهان بدرا امر تواند و باراده تو بی آنکه تو اتیان زالهی کنی
بقول ممنوع میشوند در بیشتر و قدر بخلاف غلامان اطاعت حکم
الکار نمیکنند خدایا توی که خوانده میشوی در مهمات عظیمه که موجب
هم و اندکی میشوند تا آن حزن و اندکی را رفع کنی و توی پناه خلایق
که فزع بسوی تو میکنند در حادثهای عظیمه دنیا و فزع میکنند مگر
آنچه تو دفع کنی و گشوده نمیشود از آن حادثها مهمات عظیمه مگر آنچه
تو بگشایی و زایل سازی و بتحقیق که نازل شده است از آن
حادثها بسوی من ای پروردگار مخلوقات حادثه که دشوار شده است
حمل ثقل آن و طاقت برداشتن آن ندارم و نازل شده است
بر سر من حادثه که عاجز کرده است مرا حمل آن و ثقل آن حادثه بر
من دشوار شده است وبقدرتك اوردته علي

حوادث

بسلطانك وجهته الي فلا مصدر لما اوردت
فلا صارف لما وجهت ولا فاتح لما اغلقت ولا
مغلق لما فتحت ولا ميسر لما عسرت ولا ناصر
لمن خذلت فصل على محمد وآله وافتح لي يا رب
باب الفرج بطولك واكسر عني سلطان
الهم بحولك وانلني حسن النظر فيما شكوت
واذقني حلاوة الصنع فيما سالت وهب

لي من لدنك رحمة وفرجا هنيئا
واجعل لي من عندك مخرجا وحيا
ایراد حاضر ساختن چیزیست بر شخصی و مراد اینجا حاضر ساختن اندوه
و نقص است و سلطان بمعنی تسلط و پادشاهیست و توجیه چیزی را
برابر روی کسی وا داشتن است و مراد از ورود در مقام این است
که ای پروردگار تو این مکروه و حادثه را بپادشاهیت برابر روی
من داشته و متوجه بمن ساخته و مصدر مشتق است از اصدار بمعنی برگردا
نیدن و مراد از ایراد در اوردت حاضر ساختن حادثه و مکروه است
و صرف بمعنی برگردانیدن است و فتح بمعنی گشودن و اغلاق بمعنی بستن است
و تیسیر بمعنی آسان کردن و تعسیر بمعنی دشوار کردن است و نصرت
بمعنی یاری کردن و خذلان بمعنی خوار کردن است و طول بمعنی بخشش و
احسان و توانگری و قدرتست و حول بمعنی قوتست و حول بمعنی
تحویل و انتقال ساختن هم آمده است و انال بمعنی رسانیدن و اذاقه
بمعنی چشانیدن است و صنع بمعنی احسان است و فرج بمعنی خوشی و واشدن
بمعنی چیزی که بی مشقت و زحمت بهم رسد و حی مشتق است از وحی بمعنی
سرعت و شتاب پس وحی بمعنی سریع و شتاب است پس خلاصه معنی کلام
شریف آنکه بقدرت تو ای پروردگار این حادثه و مکروه و این هم را
نزد من حاضر ساخته و بر سر من آورده و بپادشاهیت این

این حادثه و هم را استوجبه من کرده اند بعد پس کسی نیست غیر از تو که

آنچه تو بر کسی بیاوری و کسی نیست که باز دارد آنچیزی را که تو بسته

و کسی نیست غیر از تو که آسان کند آنچه تو دشوار کرده و کسی نیست غیر از

تو که یاری کند کسی را که تو خوار کرده پس صلوات بفرست بر محمد و آل او

و بگشا بجهة من ای پروردگار در خوشحالی و فرج را به بخشش و احسان

و قدرت و بشکن از من قوت و تسلط دلگیری و اندوه را بسبب قوتت

یا بسبب آنکه مرا مشغول سازی از دلگیری و اندوه بسوی خوشحالی و

برسان بمن تا آنکه خوب نظر و تامل کنم در آنچه شکوه کرده ام که میکشم ازین مکروه و

حادثه شاید مصلحت من درین حادثه باشد و من ندانم که

مصلحت درین است و بچشان مرا شیرینی احسانت درین مطلبی که از

تو سؤال کردم شاید چنان شود که تلخی حادثه را بشیرینی احسانت

بدل کنی و بخشش بهتر از جانب خودت آنکه بیرون آرم و خلاص

شوم ازین اندوه و حادثه بزودی و سرعت تمام ولا تشغلنی

بالاهتمام عن تعاهد فروضك واستعمال

سنتك فقد ضقت لما نزل بي يا رب ذرعا

وامتلأت بحمل ما حدث علي هما

وانت القادر على كشف ما منيت به ودفع ما

وقعت فيه فافعل بي ذلك وان لم

أستوجبه منك يا ذا العرش العظيم

اهتمام یعنی صاحب فکر و اندوه شدن است و تعاهد با حا

از عهد یعنی حفظ کردن و رعایت حرمت و امانه و مراد

از تعاهد تعهد و تحفظ واجب و حفظ کردن است و فروض جمع

فرض است یعنی عمل واجب و سنت طریقه پیغمبر است و ابن ادریس سنتك

دارد بدل سنتك و سنن جمع سنت است و در لغت عرب میگویند

ضقت بالامر ذرعا هرگاه طاقت حمل او را و قوت او را

نداشته باشی پس مراد امام علیه السلام از فقد ضقت

لما نزل بي يا رب ذرعا آنست که ای پروردگار بسبب آن حادثه

و واقعه که بر سر من آمده است و سینه ام تنگ شده است یعنی طاقت این

واقعه و قوت تحمل این ندارم و هما تمیز است از ضمیر فاعل حدث که عاید

ما موصوله است یا تمیز است از تا در امتلأت و کشف یعنی رفع نمودن و

گشودن مشکلات است و منیت به بضم میم و کسر نون یعنی مبتلی شدم باین

پس مراد از ما منیت به آن چیزیست که مبتلی شدم بآن و مراد از

ذلك آن کشف و دفع است که مذکور شدند و ضمیر در لم استوجبه راجع

بذلك و مراد از عرش اگر عرش جسمانی باشد چنانچه کلام اقتضا

میکند فلک نهم است که او را فلک الافلاک و فلک اطلس میگویند

مبتلا

یعنی

پس خلاصه این کلام آن باشد که ای پروردگار مشغول مسازم ابب آنکه
صاحب نکرد اندوه شویم بجهت این حادثه از انکه محافظت کنیم وری عایت
حرمت تحصیل خوبی جهت قضاء و واجبات کنیم بلکه این حادثه را
از انکه محافظت کنیم مانع فعل واجبات ما نشود و از انکه سینه تنگی
بغم تو را بجای آوریم پس بدرستی که این حادثه و واقعه که بر سر من آمده است
ای پروردگار طاقت من بر طرف گشته است و قوت بر این ندارم و بسیار
گشته ام از حمل این حادثه که بر سر من آمده است از حزن و اندوه و لیکن تو
قدرت داری بر رفع و گشودن این بلای که بآن مبتلا شده ام و دفع این
واقعه که در وی افتاده ام پس شفقت کن ای پروردگار من رفع این بلیه
و دفع این واقعه را و اگر چه مستوجب نیستم از تو که این بلیه را رفع کنی
ای صاحب فلک عرش که از همه اجسام و افلاک عظیم تر است

وكان من دعائه عليه السلام في الاستعاذة
من المكاره وسيئ الأخلاق ومذام
الأفعال

استعاذه بمعنی پناه آوردن است و سیئ بمعنی
بد و زبون است و اخلاق جمع خلق است و آن صفتی است
ذاتیه و جبلیه که انفکاک و جدا شدن آن از ذات متعذر یا
دشوار باشد مثل کرم وجود ذاتیه و بخل و حسد ذاتیه و مذام

جمع مذموم است پس معنی این کلام شریف آنکه و بود از دعای
امام علیه السلام در پناه آوردن بخدای تعالی از صفتهای ناپسندیده و
مذموم اللهم إني أعوذ بك من هيجان الحرص
وسورة الغضب وغلبة الحسد وضعف الصبر
وقلة القناعة وشكاسة الخلق وإلحاح الشهوة
وملكة الحمية ومتابعة الهوى ومخا
لفة الهدى وسنة الغفلة وتعاطي الكلفة
وإيثار الباطل على الحق والإصرار على المأثم
واستصغار المعصية واستكبار الطاعة
ومباهاة المكثرين والإزراء بالمقلين
وسوء الولاية لمن تحت أيدينا وترك الشكر
لمن اصطنع العارفة عندنا أو أن نعضد ظالما
أو نخذل ملهوفا أو نروم ما ليس لنا بحق
أو نقول في العلم بغير علم اعوذ مشتق است از عوذ
یعنی پناه آوردن و هیجان بمعنی حرکت در آمدن است و سوره غضب
بمعنی شدت و تیزی غضب است و شکاسه خلق بمعنی دشواری و صعوبت
خلق است و مراد از خلق در این مقام یا صفتی است اصلی در آدمی که تغییر و
تبدیل او متعذر یا متعسر باشد چنانچه در سابق مذکور شد عنقریب

یا خالق بمعنی مشهور است که لازم اوست مهربانی و محبت چنانچه
احادیث از اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم اجمعین در مدح حسن
خلق با ینمعنی بسیار وارد شده است والحاح یعنی مبالغه
نمودن است و مراد از شهوت رغبت بمجامعت است و بلکه
لام مصدر ملک یملک است باینمعنی که متصرف باشد چیزی را با
قدرت بر او با نواز پس اضافه ملکه مصدر است بفاعل یعنی از آنکه ملکه
مالک و مستولی بر او شود و پناه پروردگاری برد یا بمعنی بندگی و غلامیست
چنانچه در لغت عرب وارد شده است اقر فلان بالملکة یعنی آدمی اقرار
کرد فلانی به بندگی پس اضافه او بر ملکه اضافه مصدر است بمفعول و اظهار
کرد فلانی به پروردگار آن خواهد بود که او از بندگی و اطاعت خود پناه
بپروردگاری برد و ملکه یعنی شهوت یعنی اگر به تنگ و عاید شخصی را
فعلی از افعال در شود اگرچه پسندیده باشد و تهوی یعنی قوت قاید
بر آدمی که آن را النفس الاماره میگویند که او را راغب بلذات جسمانیه
از شهوانیه و غضبیه میسازد نه آنچه قوت عاقله که بر نفس ناطقه
قایم است اقتضا میکند و تهوی یعنی راه راست نمی‌بیند و سنه یعنی
بسین یعنی خواب ضعیف و سستی بدن در اول خوابها است
و سنه بر بمعنی اول نفس سین است و سنی تعاطی چیزی را بدست بگیر

داشتن و فرا گرفتن است و مراد از کلفة چیزیست که موجب مشقت
و صعوبت است مثل حادثه عظیمی یا مرضی که از عهده ادای
آن بیرون نتوانند آمد و مراد از ایثار باطل بر حق اختیار باطلست
بر حق و ترک حق و اصرار بمعنی عزم کردن است و ما ثم مصدر میمیست
یا اسم مکان بمعنی گناه کردن است یا فعلی که گناه در آن باشد و مراد
از استصغار معصیت آنست که گناه را کوچک و حقیر بشمارند و بمعنی
استکبار طاعت آنست که طاعت را عظیم و بزرگ بشمارند و این
دو معنی هر دو بسیار مذموم است شرعا و عقلا چه عقل هر صاحب
انصافی حکم میکند که هرگاه شخصی عصیان پروردگار و مخالفت او را
حقیر شمارد یا اطاعتی که پروردگار را در آن میکند عظیم داند و خود را
بآن سبب مستحق اجر عظیمی داند پس پروردگار را حقیر شمرده است و
در بعضی احادیث اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده است
ببعضی الفاظ که دلالت میکند بر آنکه اطاعت خود را عظیم باید نشمرد
تا ثواب عظیم داشته باشد چنانچه در کتب مشهوره احادیث مثل کتاب
کافی مشهور بکلینی و کتاب تهذیب حدیث و کتاب من لا یحضره الفقیه بسیار
وارد شده است باین مضمون من فعل کذا و کذا استحق کذا و کذا فله
اجر کذا یعنی هر کس این فعل را بقصد قربت بکند و آن را از جهة

وافعال سوجبه اجر وثواب حساب کنند و در شماره و عدد آن طاعت
در آورد پس او را این اجر واین ثواب خواهد بود و علماء لغت
احتساب را درین احادیث باآنچه مذکور شد تفسیر نموده اند
پس ازین ظاهر می شود که طاعت را می باید که مؤمن عظیم الشان داند
و در شمار طاعات و عبادات موجبه اجر و ثواب در آورد و این
معنی بحسب ظاهر مخالف آنست که سابقا مذکور شد و از کلام امام
علیه السلام منع ازین معنی ظاهر می شد و حضرت استادی و من الیه فی العلوم
الشرعیه استنادی شیخ بهاء الملة والدین محمد العاملی طاب ثراه
در وقت مقابله این رساله با حضرت ایشان اشاره به جوابی لطیف از این
اشکال دارند محصلش آنکه عبادت و طاعت را نسبتی و ربطی است میان
بنده و پروردگار دو جهت دارد یکی آنکه این عبادت را به بنده نسبت
دهیم که ازین بنده حقیر ناتوان این عبادت حقیر صادر شده است نسبت
بجناب پروردگار عالم که دنیا و ما فیها در جنب عظمت و کمال او کمتر
از قطره ایست نسبت بدریای محیط و جهت دیگر آنکه این عبادتی است که
پروردگار با این کمال و عظمت از بنده این عظمت عبادت را
طلب کرده است و مطلوب و مقصود است عظیم الشان از جهت اینکه

عظیم مرتبه می باشد خصوصا که این عبادت ربطی است شریف میان
بنده و پروردگار و باعتبار نسبت به پروردگار شرافت تمام
دارد پس بنده می باید که این عبادت را حقیر و صغیر داند بسبب جهت
اول چنانچه از کلام امام علیه السلام و درین مقام ظاهر میشود و از
دلیلهای عقلی و از احادیث اهل بیت عصمت نیز ظاهر میشود و می باید
که این عبادت را عظیم المرتبه و در شمار عبادات و طاعات رفیع الدرجه
بشمارد بسبب جهت دویم چنانچه از احادیث مرویه در کتب مشهوره ظاهر میشود
و این احادیث با کلام امام علیه السلام و آن احادیث مذکوره اولا
منافاة ندارند پس اشکال بالکلیه زایل شد و مؤلف نیز در تحفه رضویه
در همین مقام دفع اشکال را بوجه دیگر بغایت لطیف کرده ام اگر
خواهند بآن کتاب رجوع نمایند و مباهات یعنی فخر کردن است و
کمترین مشتق است از اکثار یعنی بسیار مال و فرزند و جاه
داشتن است و مفاخرة بکثرت دو معنی دارد یکی که ظاهر است
بسوق عبارت آنست که پناه میگیرم بحضرت حق تعالی از فخریه
برای که بر مالداران و توانگران و صاحب فرزند و جاه بسیار
میکنند از بسیاری مال و جاه و فرزند دنیا پس در تصویر است اضافه
مباهات بکثرت اضافه مصدریه بفاعل خواهد بود و باین معنی
مناسبت باسلوب فقره دویم که از راه به تعلیل است

نخواهند داشت چنانچه مخمس بیت و معنی دیگر انکه پناه بکریم
به پروردکار از فخر کردن بصحبت پرمالان و صاحبان
فرزند و جاه بسیار و از تعظیم ایشان پس اضافهٔ مباهات بکثرتِ
اضافهٔ مصدر است به مفعول بواسطه و با همین معنی مناسبت بفقره دوم
خواهد داشت و از راه یعنی خوار نمودنست و مراد از مُقلّین
جماعتی که کم مال و کم فرزند و کم جاه اند بجنب دنیا و مقصود از ازرا
بمقلین خوار نمودن ایشانست و سوء بمعنی بدیست و ولایة
بکسر واو چنانچه در نسخهٔ اصل است و بفتح واو نیز چنانچه در نسخهٔ ابن
ادریست بمعنی حکومت و تسلط است و مراد از من تحت ایدینا
جماعتی اند که زیردست ما باشند مثل غلام و نوکر و اصطناع
بمعنی احسان نمودن است و عارفه بمعنی احسان است و در معنی اصطناع
تجرید باید کرد تا معنی صحیح باشد و تکرار لازم نیاید
و لنعضدهٔ مشتق است از عضد بمعنی یاری کردن و لغت
ادن است و آؤ از اوان بعضد بمعنی و او است مطلق
جمع چنانچه در قاموس میگوید که اَوْ بمعنی مطلق جمع گر شامل
یتیم و قرب معطوف یا معطوف علیه بمعنی باشد آماده است
مثل یا اَدْرِی اَسَلَّمَ اَوْ وَدَّعَ یعنی نمیدانم که آیا سلام کرد یا

وداع کرد و این او به معنی مطلق جمع است شامل اقسام
مذکوره چه وداع با سلام یکدیگر نزدیک اند چنانچه از مقام
اعانهٔ ظالم با صفات ذمیمه سابقه قرب تمام دارد و احتمال
یتیم و قرب برادر و در نسخهٔ کفعمی بدل او واوست
و معنی کلام با این نسخه ظاهر است و خذلان بمعنی خوار کردن است
و ملهوف بمعنی مظلوم مضطر است و رَوم بمعنی قصد است و خلاصهٔ معنی
این کلام شریف آنکه خدایا پناه میبرم بتو از حرکت
نمودن حرص من در امور و از تندی و تیزی غضب و از غالب امدن
حسد و رشک و از بی صبری و اضطراب و از کمی قناعت و
از بدخلقی و دشواری خلق با بندگان و از زیادتی و طغیان و
افراط شهوت جماع و از انکه حمیت و غیرت بر من مسلط
و دشوار باشد یا آنکه من بنده و تابع حمیت باشم و از تابع شدن
هوای نفس اماره بجانب باطل مثل انکه تابع قوهٔ شهوانیه
و غضبیه و لذات دنیا بشویم و از مخالفت کردن از راه راست
و از خواب رفتن بغفلت یا از سستی در طاعت بغفلت و از انکه
فرا گیرم چیزی را که باعث مشقت و آزار من باشد چون حمارهٔ ابزار
با قرض بسیار و از اختیار باطل بر حق و از عزم کردن بر گناه و از
کوچک شمردن گناه و بزرگ شمردن طاعت و از فخر کردن
که پرمالان و توانگران و صاحبان فرزند و جاه بسیار کنند

و از خوار کردن سوسنان که مال یا فرزند یا جاه ایشان کم باشد و از آنکه حکومت و تسلط را بد کنیم و ظلم هم نمائیم بر جماعتی که زیر ما باشند مثل غلام و نوکر و مزارع و مانند آن و از شکر نکردن کسی که احسان تمام از و در نزد ما باشد یا از آنکه یاری کنیم ظالمی را یا از آنکه خوار کنیم مظلوم مضطری را یا از آنکه تقصد کنیم و حقی که نزد ما کسی نداشته باشیم از و بعنف بگیریم یا از آنکه در مسائل شرع و دین چیزی مسئله را بی آنکه علم داشته باشیم یا آن از قرآن یا حدیث یا دلیل عقل آن را بگوییم و در مسئله ای بی دلیل و علم فتوی دهیم وَنَعُوذُ بِكَ أَنْ تَنْطَوِيَ عَلَى غِشِّ أَحَدٍ وَأَنْ نُعْجَبَ بِأَعْمَالِنَا وَنَمُدَّ فِي آمَالِنَا وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ السَّرِيرَةِ وَاحْتِقَارِ الصَّغِيرَةِ وَأَنْ يَسْتَحْوِذَ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ أَوْ يَنْكُبَنَا الزَّمَانُ أَوْ يَتَهَضَّمَنَا السُّلْطَانُ وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْإِسْرَافِ وَمِنْ فِقْدَانِ الْكَفَافِ تنطوی مشتق است از انطواء که مطاوع طوی است و در قاموس مذکور است طوی الصحیفة یطویها فانطوی یعنی طی کرد این کاغذ را و بر هم پیچید پس پیچیده شد و قبول پیچیدن کرد پس معنی کلام این باشد که خدایا پناه میگیریم بتو از آنکه

مسلم

بچیده شویم بر خیانت شخصی و در دل ما آن خیانت پنهان باشد و اولی آنست که انطواء را اسطوع طوی بنسخه علی امر بگیریم چنانچه در کتب لغة مذکورات یعنی آن امر را در دل خود پنهان داشت و غش بمعنی خیانت و علیت است و در نسخه ابن ادریس بجای لفظ احد مسلم واقع شده است پس معنی آن باشد که پناه میگیریم بپروردگار از خیانت و عیب مسلمانی و نسخه مشهوره اولیست چه خیانت با کافر ذمی و معاهد هم قبیح و حرام است و نعجب را اصل نسخه صحیحه بکسر جیم و فتح آن هر دو آمده است اگر بکسر باشد ما خوذ است از اعجب بضم همزه بمعنی آنکه از این امر تعجب کرد عجب بهم رسانید پس معنی این کلام آن باشد که پناه میگیریم بپروردگار از آنکه تعجب کنیم و عجب بهم رسانیم از عملهای ما و اگر بفتح جیم باشد از اعجبه بمعنی حمله علی العجب یعنی او را بر عجب داشت با خود خواهد بود و در این کلام ما در باعمال ما مسبب است پس معنی این کلام بر تقدیر این خواهد بود که خدایا پناه میگیریم بتو از آنکه اعمال ما ما را بر عجب دارد و عجب غیر ریا است ریا در وقت عمل است و عجب المر آن در بعد از فعل است و ریا از آن بهم میرسد که بغیر از قربت و اخلاص امر دیگر منظور باشد و عجب از آن بهم رسد که چون

نظر او
پروردگار را خوب تصور نکرده است این فصل طاعت را
بسیار می‌نماید و مدّ بمعنی دراز کشیدن است و امال آن جمع امل است
بمعنی آرزو یعنی پناه می‌آوریم بخدای تعالی از آنکه دراز کشیم
آرزوهای دنیا خود را و سریره بمعنی آن چیزیست که در دل پنهان
کنند و احتقار بمعنی حقیر و ضعیف شمردن است و استحواذ
بمعنی غالب آمدن است و نکبت بمعنی طرحست و نکبته الدهر یعنی
زمانه او را بنکبت حادثه انداخت یا زمان او را بر آمد و تهضم
و تهضم بمعنی شکستن و ظلم نمودن است و غضب کردن است و تناول
بمعنی فرا گرفتن و ملاقات نمودن است و اسراف بمعنی خرج بسیار
بعبث کردنست یا یعنی مالی که در راه غیر پروردگار خرج شود و
رفعتوان بکسر فاء چنانچه در نسخه اصل است یا بضم آن چنانچه در نسخه
ابن ادریس است یعنی تا یافتن است و کفاف بفتح کاف یعنی
رزقیست که بآن بستوه نشود از طلب خلق و او را از طلب خلق
منع کند و بکسر کاف چنانچه در نسخه ابن ادریس است یعنی گردنده و نیکویست
از هر چیزی که کفاف را باو نسبت دهند پس خلاصه معنی این کلام
آنست که خدایا پناه میگیرم بتو از آنکه پنهان داریم در دل خود خیانت
و عیب بنده را و از آنکه عجب کنیم بعملهای طاعت خود از آنکه
دراز کنیم آرزوهای خود را و پناه میگیرم بتو از آنکه در دل خود

امر بدی را پوشیده داریم از عداوت یا حسد یا کینه بنده
را و از آنکه گناه صغیره را ضعیف و سهل و حقیر شماریم و از آنکه
غالب آید بر ما و بر افعال ما شیطان و از آنکه زمان ما را
بنکبت اندازد و روزگار ما بر آید و از آنکه ظلم و غضب
کنند بر ما پادشاه و پناه میگیریم بتو از آنکه فرا گیریم و بباشیم
اسراف و خرج مال در راه غیر پروردگار شویم و از آنکه بیابیم
آن مقدار رزق که کفاف ما در معاش باشد و ما را مستغنی از
طلب حق خلق سازد و بدانکه احادیث از اهل بیت صلوات الله
علیهم اجمعین در سعادت بنده بحصول رزق کفاف بسیار وارد شده است
چنانچه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله از چوپانی شیر طلب نمود
که پاشا مدد او مضایقه و بخل ورزید و بحضرت منداد حضرت
دعا کرد که خدای تعالی اورا مال و فرزند بسیار بدهد و بعد از آن از چوپان
دیگر شیر طلبید این چوپان با آنکه محتاج آن شیر بود در ظرف هدیه بحضرت
داد و حضرت بر خود ایثار و اختیار کرد و حضرت دعا کرد که او را
اورا رزق و فرزند بقدر کفاف عطا کند چون اصحاب حضرت این
دو دعا متعجب شدند بجهت آنکه دعای آن بسیاری مال و فرزند کرد بجهت
آنکه بخل ورزیده بود و برای آن شیر بحضرت رسالت پناه حضرت
جواب دادند که چون از چوپان اول ما حساب دیده بودیم بخواهیم
که در روز قیامت او را حساب بسیار دیده باشند بعلت

مال و فرزند بسیار لهذا در حق او دعا کردیم که بقدر کفاف پروردگار
با و مال و فرزند عطا کند و چون از چوپان اول احسان ندیدیم
دعا کردیم که پروردگار مال و فرزند بسیاری با و دهد که این موجب
بسیاری حساب او در روز قیامت شود ونعوذ بك
من شماتة الاعداء وسوء النظر الی الاکفاء
ومن معیشة فی شدة او میتة علی غیر عدة
ونعوذ بك من الحسرة العظمی والمصیبة
الکبری واشقی الشقاء وسوء المآب وحرمان
الثواب وحلول العقاب اللهم صل علی محمد
وآل محمد وآله واعذنی من کل ذلك برحمتك
وجمیع المؤمنین والمؤمنات یا ارحم الراحمین
شماتت یعنی خوشحالی کردن ببلای دشمن و اعدا جمع عدو است
و اکفاء جمع کفو است بهمزه یا بواو یعنی مثل و در بعضی نسخها اکفاء
است بکسر کاف و تشدید فا جمع کفیف چون نجیب و انصباء و کفیف
مشتق است از کف بمعنی منع کردن و مراد از کفیف بخیل است
پس مراد ازین نسخه آن است که پناه میگیریم بخدای تعالی از آنکه

محتاج شوم بمردم خسیس بخیل و بنابرین نسخه بعید است که جمع کاف
به تشدید باشد بمعنی کسی که باز ایستد از احدی باشد چنانچه بعضی از فضلای
معاصرین توهم کرده بودند چنانچه مخفی نیست و معیشة بمعنی زندگی
گذرانیدن است و شدة به معنی سختی است و میتة بفتح میم یعنی مردن است
و بکسر میم چنانچه در نسخهای اصل مذکور است یعنی نوعیت از مردن
و در مقام آن نوعیت که بی تهیه و استعداد باشد و عدة
یعنی استعداد و تهیه نمودن است و عدة را گاهی میگویند
و مانی میخواهند که بجهت حوادث روزگار او را محافظت
نمایند و این مراد بمعنی در اینجا مناسبت دارد و حسرة به معنی تاسف
نمودن است و در اینجا حسرت عظمی و مصیبت کبری حسرت و مصیبتی است
که بندگان در روز قیامت دارند که چرا در دنیا در دنیا عمل‌ها
و عبادت نکرده اند و شقاء یعنی دشواریست و اشقی افعل
تفضیل است مشتق از شقاوة که بمعنی شقاوت است پس اشقی
الشقاء یعنی سخت ترین سختیهاست و حلول یعنی رسیدن و فرود
آمدن است و اعاذه یعنی پناه خود گرفتن است پس حاصل
معنی این کلام شریف آن است که پناه میگیریم ما از آنکه دشمنان
ما خوشحال گشتند ببلای ما و از آنکه محتاج شویم بجماعتی
که مثل ما باشند و از زندگی کردن در سختی و جفا و از مردن
بی تهیه و توشه بجهت آخرت و پناه میگیریم بتو از حسرت در روز

[margin, red:] ...سوء المآب... از حسرة

و مصيبت بزرگ که در روز قيامت داشته باشيم از آنکه در دنيا طاعت و عبادت نکرده باشيم و از سختي هاي دشوار دنيا و سختي هاي دنيا و از بدي عاقبتي و از محروم شدن از ثواب و از فرود آمدن عقاب و عذاب خدايا صلوات بفرست بر محمد و آل محمد و آل او و در پناه خود در آور مرا از جميع آنچه در اين دعا مذکور شد برحمت خود و جميع مردهاي مومن را و جميع زنان مومنه را نيز در پناه خود در آور اي رحيم ترين از جميع رحيمان

وكان من دعائه عليه السلام في الاشتياق الى طلب المغفرة من الله جل جلاله

مغفرت يعني آمرزش است و جل مشتق است از جلال يعني عظمت و بزرگي و معني اين کلام شريف آنکه و بود از جمله دعاي امام عليه السلام در وقتي که شوق بسيار داشت که طلب آمرزش کند از خداي تعالى که بزرگ است عظمت او اللهم

صل على محمد وآل وصيرنا الى محبوبك من التوبة وازلنا عن مكروهك من الاصرار على الحوبة اللهم ومتى وقفنا بين تقصيرين في دين او دنيا فاوقع النقص باسرعهما

في لا

بسرعهما فناء واجعل التوبة في اطولهما بقاء واذا هممنا بهمين يرضيك احدهما عنا ويسخطك الآخر علينا فمل بنا الى ما يرضيك عنا واوهن قوتنا عما يسخطك علينا صغير يعني گردانيدن است و ازالت کناشتن است ازاله که بمعني دور کردن و برطرف ساختن است و اصرار يعني عزم است گناه و در بعضي نسخها بعد از لفظ الاصرار يعني لفظ على الحوبة مذکور است و حوبه بمعني گناه است و مراد از وقوف ايستادن و متحير شدن است چه تحير مستلزم وقوف و ايستادن است و در بعضي نسخها بدل تقصير نقيصين است و دنيا غير منصرف است بجهت الف تانيث مقصوره و اولويت اوفی است که انعل تفضيل است و صفت ... او ميوه يا يا او ميوه مانند آن است و بعضي از اهل عربيت او را منصرف ميدانند و تنوين داخل او ميکنند و دنياي گويند و ايقاع يعني قرار دادن و واقع ساختن است و مراد از سرعهما فناء آنست که دنيا فناء و نيستي او پيشتر ميشود از آخرت بلکه آخرت هرگز فاني نميشود و مراد از توبه در اين مقام رجوعت از نقص بکمال و آن رجوع بسوي کمال است چنانچه توبه در اين مقام رجوعت از گناه رجوعت از گناه که نقص است بطاعت که عين کمال است

کف
قوانا

موصوف

يعني ... سرعهما

پس مقصود آنست امام علیه السلام که اگر متحیر باشیم میان نقص
دنیا و لذت او و میان نقص و لذات آخرت پس حال کن که
آن نقص در لذتهای دنیا باشد که او زود نیست و فانی می‌شود
و کمال در آخرت باشد که لذتهای او همیشه باقی خواهد بود
پس زاهد که ترک لذتهای دنیا میکند چون آن لذتهای را بقا
نیست و زود زایل میشود در عوض آن لذتهای آخرت که
همیشه دایم و باقیست خواهد یافت و متمتع در دنیا که زاهد نیست
بر عکس این است لذتهای دنیائی بی بقا را اختیار شد و از لذتهای آخرت
که همیشه باقی خواهد بود بی بهره است و ممکن است که مراد از توبه درین
مقام لازم توبه مشهوره باشد یعنی رحمت و آمرزش پروردگار
پس اطلاق اسم ملزوم بر لازم کرده باشند و مراد از اطولهما
بقاء آخرت که بقاء او از بقاء دنیا بیشتر است بلکه همیشه باقی
است و تهممنا مشتق است از هم بمعنی فکر کردن است و اراده نمودن
اگر دو اراده و دو فکر مخالف یکدیگر بکنیم که یکی از آن دو اراده
خوشنود سازد ترا ای پروردگار از ما و دیگری ترا بغضب آورد
از ما پس تو میل بده ای ما را بجانب آنچه ترا از ما خشنود سازد
و ارضا بمعنی خوشنودی ساختن است و اسخاط بغضب آوردن
است و میل مشتق است از میل و ایهان بمعنی سست کردن است
پس خلاصه معنی این کلام شریف آنکه خدایا صلوات بفرست بر محمد و آل او
و بگردان ما را بجانب درست تو که توبه است و در [illegible]

نمای ما را از مکروهست که عزم بر گناه است خدایا هر گاه که متحیر
باشیم میان تقصیر در دنیا و لذت آن و میان تقصیر در آخرت
و لذت آن پس بگردان نقصان را در لذت دنیا که زود
ترا از آخرت فانی و معدوم می‌شود بلکه هرگز فانی نمیشود
و بازگشت و رجوع از نقصان را که کمال باشد
برسان در آخرت که بقاء و دوام آن درازتر است از بقاء دنیا
و دایما خواهد بود پس نقص لذتها در دنیا باشد و در آخرت
و هر گاه دو فکر ما را بهم رسد و اراده آن دو فکر داشته باشیم
که خلاف یکدیگر باشند و یکی از آن اراده خوشنود سازد ترا از ما
و دیگری ترا بغضب آورد از ما پس میل بده ما را و اراده ما را
جانب آنچیزی که ترا از ما خشنود سازد میل ده و سست کن تو ما را
از آنچیزی که ترا بغضب آرد از ما و ما را از رحمت و ثواب تو باز
دارد وَلَا تُخَلِّ فِي ذَلِكَ بَيْنَ نُفُوسِنَا وَاخْتِيَارِهَا
فَإِنَّهَا مُخْتَارَةٌ لِلْبَاطِلِ إِلَّا مَا وَفَّقْتَ أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ
إِلَّا مَا رَحِمْتَ اللَّهُمَّ وَإِنَّكَ مِنَ الضَّعْفِ خَلَقْتَنَا وَعَلَى
الْوَهْنِ بَنَيْتَنَا وَمِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ابْتَدَأْتَنَا فَلَا حَوْلَ
لَنَا إِلَّا بِقُوَّتِكَ وَلَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِعَوْنِكَ فَأَيِّدْنَا بِتَوْ
فِيقِكَ وَسَدِّدْنَا بِتَسْدِيدِكَ وَأَعْمِ أَبْصَارَ
[illegible]

تلوينا عما خالف محبتك و در اصل نسخه ابن ادريس ولا تخل
بفتح تاء منقاة در فوق و كسر خاء معجمه و فتح لام مشدده است و در نسخه
آن بفتح تاء و خاء و لام مشدده است پس بنا بر نسخه اصل كتاب مشتق است از تخلّه كه
بمعنی باز گذاشتن است يعنی باز مگذار و در ميان دوار اره و مگذار نفسهای ما را
با اختيار نفس و اشاره به ذلك مثل و ايمان مذكور است و بنا بر اصل
نسخه ابن ادريس مشتق است از خلال يعنی در ميان در آمدن
پس مراد آنست كه ای پروردگار در ميان نفوس ما و اختيار آن
نفوس بيرون بيای در آن دوار اره و هم مراد بكرد و اسطه باشی
ميان نفس ما هرچه او اختيار كند بقوت حيوانيه كه نفس باختيار
اصل كه مقتضای نفس اماره باشد برسد بوساطت ذات تو
و بنا بر نسخه ابن ادريس مشتق است از تخلی كه بمعنی باز گذاشتن است
پس اصل و لا تخل بگذار باشد بلكه تا را چنانچه قياس طور است
در باب تفعل اسقاط نمودند پس معنی موافق نسخه اصل صحيفه است
كه مذكور شد و در نسخه شيخ شهيد سعيد طاب ثراه بدل ولا تخل
و حل بضم حاء مهمله و سكون لام وارد شده فعل امر است
و مشتق است از حيلوله يعنی مانع شدن و اگر كسی شبهه كند كه موافق
مذهب علماء اماميه رضوان الله عليهم اجمعين بنده صاحب اختيار است
در فعلهای خود و جبر باطل است پس چون پروردگار نفس انسان را

يا زنكه ار ربا اختيار و ارادت نفس ما الا جبر لازم می آيد جواب ميگوييم
چون اختيار و قدرت و تمكين و اراده بنده از جانب پروردگار است
و حصول شرايط و اسباب و رفع موانع از جانب حق سبحانه و تعالی
است مقصود امام عليه السلام آنست كه نفس را با اختيار خود مگذار بلكه
شرايط و اسباب را كه موجب حصول توفيق باشد ايجاد كن و موانع را
رفع كن تا افعال خير را نفس اختيار نموده از افعال شر و باطل
اجتناب نمايد و ضمير در اختيار ما و در فانهما راجع است به نفوس
و در بعضی نسخ صحيفه كامله بدل و فنگت وقيت است مشتق از وقايه
يعنی نگاه داشتن يعنی نفسهای ما بندگان اختيار باطل و شر كنند مگر
نفسهايی كه توفيق داده باشی ايشان را يا ايشان را به سبب تكميل
اسباب و شرايط نگاه داشته باشی از گناهان اماره مشتق است
از اماره يعنی سركش است چه حاكم سركش می باشد و نفس اماره قوة
حيوانيه است كه اطاعت قوت عقليه عمليه كه اين نفس ناطقه نكند و
او را باكراه و جبر مطيع خود سازد بسبب استيلاء قوت شهوانيه
و غضبيه كه از تخيلات و توهمات و احساسات بهم رسيده باشد
و قوة عقليه عمليه را از جانب قدس بجانب اسفل ميل فرمايد و نفس
و نفس مطمئنه قوة عقليه عمليه است هرگاه قوه حيوانيه را از اطاعت خود
سازد بسبب مغلوبيت قوة شهوانيه و غضبيه انموجب به

نفس را

[illegible] نفس اماره و نفس مطمئنه [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] است

قوة حیوانیه یا قوة عقلیه عملیه باشد در توجه از جانب اسفل بجانب عالم قدس که جانب اعلی است و نفس لوامه قوة حیوانیه است هرگاه در بعضی اوقات اطاعت نفس ناطقه و قوة عقلیه عملیه کند و گاهی سر از اطاعت او بپیچد و بعد از آن پشیمان شده خود را ملامت کند و باین سبب او را لوامه گویند و در قرآن مجید اشاره بهر سه نفس شده است باسمهای که سابق مذکور شد و تفصیل احوال این سه نفس و معانی ایشان را حضرت افضل المحققین آیة الله فی العالمین خواجه نصیر الملة والدین محمد الطوسی نور الله مضجعه در شرح اشارات در بحث مقامات العارفین بیان نموده است و ضعف بضم ضاد چنانچه در اصل صحیفه کامله است اشاره است به آب منی و رطوبات اخلاط یا برطوبت غریزیه با بعد که حیوانات همه حادث اند و از عدم که نیستی محض است آفریده شده اند و از عدم چیزی ضعیف تر نمی باشد و بعضی گفته اند یعنی سستی است اشاره بیکی از امور مذکوره و در روایت است که ضعف و وهن اشاره بآن باشد که آدمی در اول سن ضعیف و کوچک و کم قوت است پس خلقت آدمی از ضعف می باشد و به تدریج قوی و با لیاقت آفریده شده است و بتربیت کمال درجه در قوت بهم رسانیده و بنیت ناشی است از بناء یعنی عمارت نمودن است و گاهی کنایه از بدن است و حول و قوة هر دو بیک معنی اند بنابر آنکه تکرار حقیقت است

المحققین

امین ل

بن امین از حضرت امام الثقلین امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است حول بمعنی تحویل و انتقال است از معصیت بسوی طاعت و قوت یعنی توانائی بر طاعت است و بنابر معنی اخیر ممکن است که وجه تخصیص حول القوة الالهیه و قوة بعون الهی آن باشد که انتقال از معصیت بطاعت بدون قوت الهیه که مانع بنده باشد از معصیت و قوت بر طاعت بدون عون الهی که بنده را یاری دهد بطاعت بسبب تحصیل اسباب و شرایط توفیق میسر نمیشود و تائید یعنی قوت دادن و تسدید یعنی بر راه راست داشتن است و اضافه در تسدید ک بجهت زیادتی در خصوصیت و اختصاص است و اعمام یعنی کور کنند است و مراد از ابصار قلوب یا قوتهای نظریه و عملیه است که از آنها حکما بعقل نظری گویند که تحصیل سعادات نفس ناطقه بسبب آن ان ان ملیشود در علم و عمل یاد و تجویف است و حب دل اند که روح حیوانی و قوة حیوانیه قایمه بآن روح در آنجا می باشند که حکمای آن را دو اذن دل میگویند که گویا ایشان بجای دو چشم اند از برای دل پس خلاصه معنی این کلام شریف آنکه باز مگذار هرگاه ما اراده و فکر داشته باشیم که یکی از انطاعت و عبادت

کراه است

عملی

و عبادت باشد که موجب خوشنودی الهی باشد است و دیگر گناه و معصیت
باشد که موجب غضب الهی است نفسهای سرکش ما را اگر قوت و تمیز
است باختیاری که آن نفسها داشته باشند که هرچه اراده نماید
بآن اختیار بعمل آورد بلکه اسباب و شرایط که باعث توفیق
نفسهای ما باشد الهی دعای و سوانح خیر و توفیق را از اله کن پس
بدرستی که نفسهای ما اگر نه اسباب توفیق الهی یار او ضم شود اختیار طرف
باطل و شر و گناه میکنند مگر آن نفسهای که توفیق را او همراهی کنند و اسباب
سعادات او را مهیا ساخته باشی و این نفسهای ما کرنشی یا
و میل ببدی و فساد می نمایند مگر آن نفسهای را که تو رحم کرده
نموده خدایا و بدرستی که تو از ضعف که آب منی است بار طوبات
بانسبی آب ما را آفریده و بدرستی ما را بنا و تعمیر کرده و از آب حقیری
که آب منی باشد ابتداء آفرینش ما کرده پس تحویل و انتقال
نمیتوانیم کرد از گناهان بسوی طاعت مگر بامداد قوت تو که
مانع باشد ما را از میل بگناه و قوت نداریم بر طاعت مگر
بسبب یاری تو که ما را بجانب طاعت راغب سازد پس قوت
ده ما را بسبب توفیق تو بر راه راست نگاه دار و ثابت
ساز زبان ما را بحق نطق و هدایت که نسبت بدوستان خود میکنی و بپو
پوشان چشمهای ما را که آن چشمهای [illegible] نفس نامحرمات
باو بتکلیف درست و حب دلیل است از آنچه که خلاف محبت و دوستی

ولا تجعل الشيء من جوارحنا نفوذاً في
معصيتك اللهم فصل على محمد وآله
همسات قلوبنا وحركات اعضائنا و
لمحات اعيننا في موجبات ثوابك حتى
لا تفوتنا حسنة نستحق بها
جزاءك ولا تبقى لنا سيئة نستوجب
بها عقابك جوارح جمع جارحه است یعنی عضو
آدمی که بآن کسب میکند و نفوذ یعنی فرو رفتن است و چون ظاهر معنی
کلام امام علیه السلام آنست که نگردان هیچ عضوی را از ما که فرو
رود در گناه و تو و ظاهر آن است نفوذ کند در اعضا نه اعضا در
گناه بنابرین بعضی از افاضل علماء معاصرین توجیه کرده اند
که در اینجا صنعت قلب شده است چنانچه در علم معانی و بیان مذکور است
و فقیر میگویم که هیچ احتیاج بصنعت قلب نیست گویا طلب فرو
رفتن گناه در اعضاء از امور است که ممتنع است عادة آنچه
طلب او ممکن است آنست که کثرت گناهان بنوعی رسد که اعضا
در گناه فرو روند و گناه احاطه باعضا کند و این معنی اگرچه مجهول
است بنظر [illegible] اما امام علیه السلام از بابت تعلیم عباد بر این سبب
اسلوب دعا فرموده چه بندگان را اثبات است انبیا و ائمه را

قدم

سمعه و پایان صلوات الله علیهم اجمعین بی التعبیر کی باشند
و همسات جمع همس است و او بمعنی آواز مخفی است و بمعنی
سبب همس است و او بمعنی مخفی است که از قدم آید در وقت
حرکت قدم و شتر را همس نیکو شنید چه آواز قدم او در
وقت حرکت مخفیست و درین مقام مراد از همسات
فکرهای نفس ناطقه نفوس زکیه عملیه چه ازین فکرها و حرکتهای نفس
صدایی ظاهر نمیشود و مراد از قلوب نفسهای ناطقه است و
مراد از لحظه نگاه سبکی است که چشم کنند بسرعت و در بعضی نسخها بجای
از لحظات لمحات است جمع لمحه با لمحات و مراد از ... شده است
و مراد از لمحه لغزات است پس خلاصه معنی کلام شریف آنکه
مگردان هیچکدام از اعضای ما را که فعلهای بدن انسان صادر
میشود که از گناه و عصیان تو ورزند از بسیاری کند خدایا تحکم است
بعزت بر محمد و آل او و بگردان فکرهای مخفیه نفسهای ناطقه او
حرکتهای عضوهای ما و نگاه کردنهای چشمهای ما که بسرعت کنیم و
حرکت زدنها و لغزشها زبانهای ما را بسوی که باعث ثواب تو باشد
تا آنکه از ما فوت نشود هیچ عمل حسنه نیکو که بسبب آن حسنه مستحق
شویم که تو جزای نیکو با بدهی و باقی نماند از برای ما هیچ عمل زشتی که مستوجب
شویم با آن گناه که تو ما را عذاب و عقاب کنی ... تمت ...

